

# توران مصور

شماره ۶، رباع

جمعه ۲۷ دی ماه ۱۳۳۰

شماره ۵۰۴



دوشیزه فتنه انگیز  
میس لمبتن معروف

معادن نفت کرمانشاه در خطر است (صفحه ۶ را ببینید)







# توده ایها بشکست تئوریهای خود عملاً اعتراف کردند

کمیته انبر و افروز را در صندوق انتخابات دوره چهاردهم انداخت یکی از کاندیدای پیشتازان در دوره هفدهم است

## توده ایهای باصطلاح روشنگر از بردن نام کاندیدای خود شرم دارند حضرت عباس با بیها یا آیه الله توده ایها



چون توده ایها یقین دارند که در انتخابات گامیاب نمیشوند کوشش دارند که در آغاز انتخابات تهران صحنه های خونین و فجیعی بوجود آورند و آرامش و نظم کشور را مختل کنند گمان اینکه تا کنون در سمنان و در بابل باعث قتل مردم شده اند. مردم تهران با دلآوری و شهادت و یداری و هشیاری این قش دشمنان وطن را نیز قش بر آب خواهند نمود.

غارت چهاردهم آذر شناخته اند و بهمین جرم هم تحت تعقیب هستند. این آقاها از خواص نوکران جناب اشرف سابق آقای قوام السلطنه میباشند و در زمان صدارت ایشان مدعی العموم دیوان کیفر شدند.

حالا نمیدانیم چه شده است که این بزرگوار هم توانسته اند اعتماد پیشتازان را جلب کنند و اعتبار و بالوالی الاصار!! حزب دانش و کار هر چهار برادر لنگرانی را نیز بواسطه سابق درخشانی که دارند کاندید کرده است یکی از بابل، یکی از پهلوی، دوتا از تهران. همین امر نشان میدهد که این حزب که بقول خودشان ستاد دانش کار و ایران است چقدر از لحاظ آدم فقیر است و باز عجب در اینجاست که حتی تا امروز یک نفر توده ای دیده نشده که نسبت باین آقایان ابراز اعتماد کند.

معهدا حزب کبیر خلق با کمال سخاوت در نظر دارد چهار کرسی پارلمان باین چهار برادر گرامی بدهند حتی این آتش بقدری شور بوده که یکی از توده ایهای متعصب و خشک میگفت: « من اعتراض شدیدی نوشته و سوال کرده ام کار این آقایان و هنر آنها در این مملکت ناحالاً چه بوده است اینها در عمرشان هیچوقت کار نکرده اند که بتوان گفت از رنج کارگر و رنجبر خیر دارند، تحصیلاتی ندارند که بگوئیم اقلاً بعضی اصول و مبادی آگاهند، چرا بجای اینها چهار نفر کارگر روشنگر را که اقلاً وجدان طبقاتی داشته باشند انتخاب نکرده اند »

راجع ببقیه هم که یکی از آنها از دسته کمونیستی پنجاه و سه نفری است و سایرین مطلب قابل ذکری نیست که گفته شود آنچه مسلم است هیچیک از آنها کارگر و رنجبر نیستند.

حالا بیاید سایر کاندیدای آنها یک نظر اجمالی کنید و ببینید از آن طبقه پیشرو و کارگر که حزب توده ادعا دارد به نیروی آنها تکیه نموده چند نفر در میان آنهاست دیگر از کاندیدهای این حزب کارگران و رنجبران آقای سرلشکر محمدحسین فیروز یعنی برادر نصرت الدوله و پسر فرامفرست. ما در اینجا نمیخواهیم راجع بشخصیت ایشان و خانواده اشرفی ایشان صحبت کنیم ولی فقط از رهبران حزبی که داعیه مبارزه طبقاتی دارند و خود را مظهر ایده آلهای طبقه زحمتکش میخوانند سوال میکنیم کاندید کردن پسر فرامفرست در حزب توده عجیب نیست؟

باز چیزی که عجیب است اینست که خود سرلشکر فیروز ظاهراً برای حفظ نام و شئون خود اجازه نداده است که نام او را توده ایها در اعلامیه های انتخابی خود بگذارند و حتی رسماً اعلامیه ای در جراید انتشار داد و از داوطلبی خود برای وکالت تهران صرف نظر کردیم هذاهنوز پیشتازان در دنبال او هستند و صریحاً در بخشنامه های هفتگی کمیته مرکزی حزب توده دستور داده است که غلامان و بردگان حزبی بجای نفر هم محمد حسین فیروز را بنویسند.

یکی دیگر از کاندیدای حزب توده آقای عبدالعلی پرتو علوی از بستگان آقای سید محمدصادق طباطبائی است برای اینکه شخصیت بارز این کاندید توده ای را بشناسید فقط اجازه بدهید این داستان کوچک را که همه مردم تهران شنیده اند بیاد شما بیآوریم. در انتخابات دوره چهاردهم همه شنیدید و اطلاع دارید که وقتی در یکی از صندوقها را گشودند در میان آراء یک انبر و افروز بدست آمد، اینجا ما میخواهیم فقط این را بگوئیم که رئیس آن انجمن فرعی نظارت دوره چهاردهم همین آقای پرتو علوی بوده و شهودی هستند که اکنون ادعا میکنند خود آقا بادست لرزان شان موقعی که صندوق را از آراء « کمیانی آراء » آندوره بر میگرداند انبر را اشتباهاً در صندوق انداختند و آن افتضاح تاریخی و منحلک را بار آوردند.

بد نیست حالا که صحبت بدینجا رسید یکی دیگر از کاندیدان تئوریهای کمونیستهای وطنی را بشناسید این شخص آقای محمد رشاد قاضی دادگستری است که مقامات انتظامی او را یکی از محرکین سلوا و

نظام منحط کهن را سرنگون و نظام و دنیای نوینی روی اصول مادی و ماتریالیسم دیالکتیک بنا کنند که در آن « نه الله باشد و نه ظل الله » چه شده است که حالا در رأس کاندیدای خود نام یک آیه الله گذارده است.

آیا همین خود دلیل بی اثر بودن و در حقیقت شکست تئوریهای باصطلاح مترقی « ضد خدا و ضد سرمایه و دین » توده ایها در ایران نیست؟

آیا همین مسئله ثابت نمیکند که توده ایها از ترس احساسات پر شور دینی و ملی مردم باین نیرنگ دست زدند؟

در هر حال این اقدام توده ایها که صرفاً برای دماغ کوزی و عوام فریبی بوده مخالفین حزب توده را هرگز اغفال نکرده ولی برعکس در میان خود پیشتازان که از روی جهالت و بیخردی خود را با فسانه های میان تهی مارکسیستی-لنینیستی دلخوش کرده بودند انعکاس نامطلوبی بخشیده و باعث ایراد و اعتراض شدید بوجه کمونیستها شده و موجب گردید که آنها هم بر بار کاری و روزه فریبکارانه رهبران حزبی با بقول خودشان بالاها بی برند

### در هر حال این انتخاب که بمنزله اعتراف صریح حزب توده بشکست تئوریهای مقتضح آنهاست میچ آنها را باز کرد و ضمناً ماهیت دروغی و قلابی آنها را برای همه روشن نمود.

از این مضحک تر که باز پرده از روی توده ایها هر روز در نقاط مختلف تهران آشوبی بر پا میکنند و علی رغم احساسات و افکار عمومی مردم تظاهراتی می نمایند و هر جا خود نمائی میکنند با سیل احساسات آفر و از جارج عامه مردم رو برو میشوند

حزبی که ادعا میکرد می خواهد بنیان توده ایها هر روز در نقاط مختلف تهران آشوبی بر پا میکنند و علی رغم احساسات و افکار عمومی مردم تظاهراتی می نمایند و هر جا خود نمائی میکنند با سیل احساسات آفر و از جارج عامه مردم رو برو میشوند

حزبی که ادعا میکرد می خواهد بنیان توده ایها هر روز در نقاط مختلف تهران آشوبی بر پا میکنند و علی رغم احساسات و افکار عمومی مردم تظاهراتی می نمایند و هر جا خود نمائی میکنند با سیل احساسات آفر و از جارج عامه مردم رو برو میشوند

حزبی که ادعا میکرد می خواهد بنیان توده ایها هر روز در نقاط مختلف تهران آشوبی بر پا میکنند و علی رغم احساسات و افکار عمومی مردم تظاهراتی می نمایند و هر جا خود نمائی میکنند با سیل احساسات آفر و از جارج عامه مردم رو برو میشوند

حزبی که ادعا میکرد می خواهد بنیان توده ایها هر روز در نقاط مختلف تهران آشوبی بر پا میکنند و علی رغم احساسات و افکار عمومی مردم تظاهراتی می نمایند و هر جا خود نمائی میکنند با سیل احساسات آفر و از جارج عامه مردم رو برو میشوند

حزبی که ادعا میکرد می خواهد بنیان توده ایها هر روز در نقاط مختلف تهران آشوبی بر پا میکنند و علی رغم احساسات و افکار عمومی مردم تظاهراتی می نمایند و هر جا خود نمائی میکنند با سیل احساسات آفر و از جارج عامه مردم رو برو میشوند

حزبی که ادعا میکرد می خواهد بنیان توده ایها هر روز در نقاط مختلف تهران آشوبی بر پا میکنند و علی رغم احساسات و افکار عمومی مردم تظاهراتی می نمایند و هر جا خود نمائی میکنند با سیل احساسات آفر و از جارج عامه مردم رو برو میشوند

حزبی که ادعا میکرد می خواهد بنیان توده ایها هر روز در نقاط مختلف تهران آشوبی بر پا میکنند و علی رغم احساسات و افکار عمومی مردم تظاهراتی می نمایند و هر جا خود نمائی میکنند با سیل احساسات آفر و از جارج عامه مردم رو برو میشوند

حزبی که ادعا میکرد می خواهد بنیان توده ایها هر روز در نقاط مختلف تهران آشوبی بر پا میکنند و علی رغم احساسات و افکار عمومی مردم تظاهراتی می نمایند و هر جا خود نمائی میکنند با سیل احساسات آفر و از جارج عامه مردم رو برو میشوند

انتخابات دوره هفدهم یکباره پرده از چهره کریمه حزب توده برداشت و این دستگاه فساد را که رسوا بود رسوا تر ساخت تا جائیکه جمعی از فریب خورندگان با اینکه عقل و فکر آنها را زدییده اند و آنرا متعصب و خشک و آلت بار آورده اند تا حدی بخود آمدند و فهمیدند که این حزب فقط یک بساط وطن فروشی و یک دستگاه سراسرزرق و ریا و فریب است و از اینرو کناره گیری خود را از حزب توده اعلام کرده و بچهران کنشگران و غفلتهای گذشته خود تصمیم گرفته اند از این پس در صفوف وطن پرستان با فریبکاران و مزدوران اجانب مبارزه نموده و برای اعتلاء و عظمت میهن عزیز کوشش نمایند.

### حزب توده هم آیه الله دارد

ظرفی وقتی شنید که توده ایها هم که بقول خودشان شعار آنها « نه خدا و نه سرمایه » است، در رأس کاندیدهای خود یک آیه الله قلابی گذارده اند، گفت: « این آیه الله توده ایها درست شبیه حضرت عباس بهائیه است »

حزب توده که در همین روزهای اخیر کتابهای: « یک گام به پیش دو گام به پس » اثر لنین و مسائل لنینیسم اثر استالین و « مسئله ملی » و « چه باید کرد » را که معروفترین کتابهای اشتراکی و کمونیستی است بطور سری و محرمانه انتشار داده و بخورد جوانان بیخبر و بیسواد میدهند تا عقاید و ایمان مذهبی و ملی آنها را متزلزل کنند.

حزبی که ادعا میکرد می خواهد بنیان توده ایها هر روز در نقاط مختلف تهران آشوبی بر پا میکنند و علی رغم احساسات و افکار عمومی مردم تظاهراتی می نمایند و هر جا خود نمائی میکنند با سیل احساسات آفر و از جارج عامه مردم رو برو میشوند

حزبی که ادعا میکرد می خواهد بنیان توده ایها هر روز در نقاط مختلف تهران آشوبی بر پا میکنند و علی رغم احساسات و افکار عمومی مردم تظاهراتی می نمایند و هر جا خود نمائی میکنند با سیل احساسات آفر و از جارج عامه مردم رو برو میشوند

حزبی که ادعا میکرد می خواهد بنیان توده ایها هر روز در نقاط مختلف تهران آشوبی بر پا میکنند و علی رغم احساسات و افکار عمومی مردم تظاهراتی می نمایند و هر جا خود نمائی میکنند با سیل احساسات آفر و از جارج عامه مردم رو برو میشوند

حزبی که ادعا میکرد می خواهد بنیان توده ایها هر روز در نقاط مختلف تهران آشوبی بر پا میکنند و علی رغم احساسات و افکار عمومی مردم تظاهراتی می نمایند و هر جا خود نمائی میکنند با سیل احساسات آفر و از جارج عامه مردم رو برو میشوند

حزبی که ادعا میکرد می خواهد بنیان توده ایها هر روز در نقاط مختلف تهران آشوبی بر پا میکنند و علی رغم احساسات و افکار عمومی مردم تظاهراتی می نمایند و هر جا خود نمائی میکنند با سیل احساسات آفر و از جارج عامه مردم رو برو میشوند

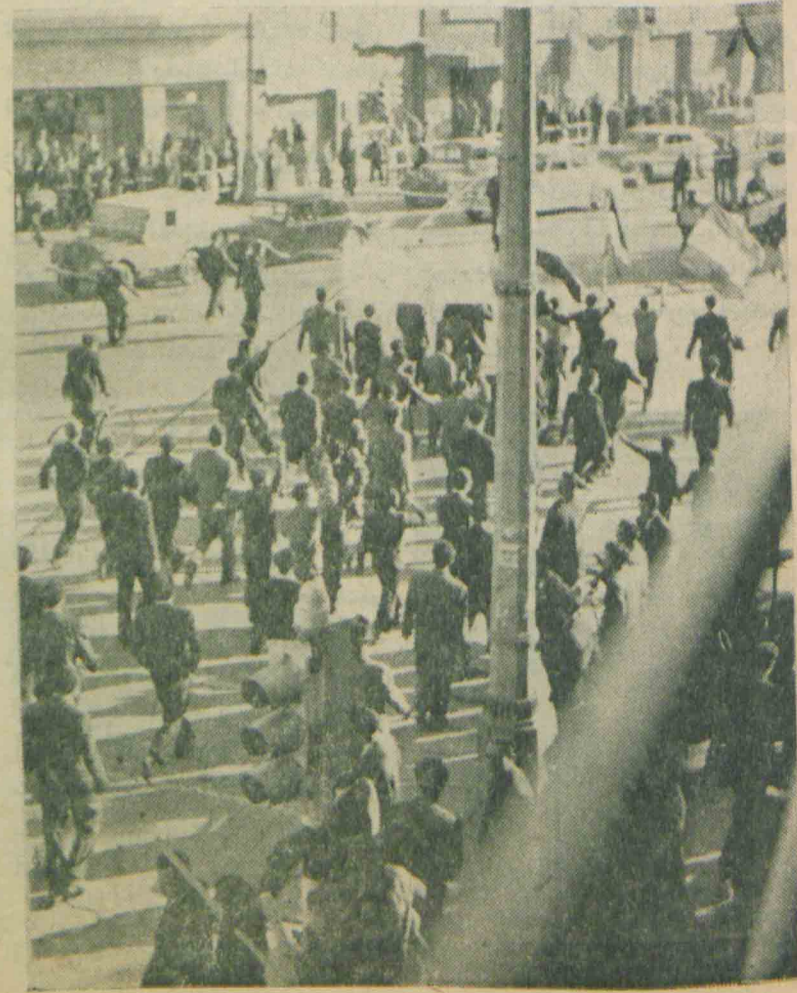
حزبی که ادعا میکرد می خواهد بنیان توده ایها هر روز در نقاط مختلف تهران آشوبی بر پا میکنند و علی رغم احساسات و افکار عمومی مردم تظاهراتی می نمایند و هر جا خود نمائی میکنند با سیل احساسات آفر و از جارج عامه مردم رو برو میشوند

حزبی که ادعا میکرد می خواهد بنیان توده ایها هر روز در نقاط مختلف تهران آشوبی بر پا میکنند و علی رغم احساسات و افکار عمومی مردم تظاهراتی می نمایند و هر جا خود نمائی میکنند با سیل احساسات آفر و از جارج عامه مردم رو برو میشوند

حزبی که ادعا میکرد می خواهد بنیان توده ایها هر روز در نقاط مختلف تهران آشوبی بر پا میکنند و علی رغم احساسات و افکار عمومی مردم تظاهراتی می نمایند و هر جا خود نمائی میکنند با سیل احساسات آفر و از جارج عامه مردم رو برو میشوند

حزبی که ادعا میکرد می خواهد بنیان توده ایها هر روز در نقاط مختلف تهران آشوبی بر پا میکنند و علی رغم احساسات و افکار عمومی مردم تظاهراتی می نمایند و هر جا خود نمائی میکنند با سیل احساسات آفر و از جارج عامه مردم رو برو میشوند

حزبی که ادعا میکرد می خواهد بنیان توده ایها هر روز در نقاط مختلف تهران آشوبی بر پا میکنند و علی رغم احساسات و افکار عمومی مردم تظاهراتی می نمایند و هر جا خود نمائی میکنند با سیل احساسات آفر و از جارج عامه مردم رو برو میشوند







اینجا کنسولگری انگلیس در خرمشهر است

# چرا کنسولگری های بریتانیا در ایران بر چیده شد؟

میگویند مأمورین انگلیسی در ۱۶۴ مورد، در امور داخلی ایران مداخله نامشروع کرده اند ... تحریکات و اغلاک در میان عشایر ایرانی ادامه دارد ... بنام شکار مرطابی وحشی، چه فعالیتهایی در پشت پرده صورت گرفت؟



میجر روی ماکلین

از اینکه این شخص نابینا شد، ناگهان بین عده‌ای از عشایر عرب با سری و قشقایی بر سر بودن مقداری گله تراغ سختی در گرفت که اگر خوانین و کلاتران دوا بیل بایکدیگر کنار نمی‌آمدند و جنگ سخت و وحشتناکی در آن نواحی میشد.

## کنل وایسر

اگر خوانندگان عزیز بخاطر داشته باشند چهار ماه قبل که در تهران مصورمقالاتی درباره دستگاه مخوف «لوات سرویس» منتشر شد سه روز بعد وزارت خارجه طی بخشنامه‌ای با اطلاع کلیه نمایندگان کبهای سیاسی خود همچنین سفارت انگلیس رسانید که از دادن گذرنامه سیاسی مأمورین انگلیسی بقیه در صفحه ۲۳



کنل وایسر

زبان فارسی را در کمال روانی و شیرینی صحبت میکند و بتمام نقاط عشایری ایران مسافرت کرده و بایشتر رجال ایرانی آشنائی و دوستی دارد. اخیراً کتابی بنام «تقسیم محصول بین مالک و زارع در ادوار مختلف در ایران» نوشته است او سالها قبل در تهران رئیس بنگاه «حمایت حیوانات» بود، و در خیابان هر وقت دم اسب در شگفتی را بسته میدید، با کمال مهر بانی آنرا باز میکرد... بطوریکه شاید است یکماه قبل این زن انگلیسی بوسیله اتومبیل از بغداد بتهران آمد و مدتی در تهران در یک آپارتمان دو طبقه در میدان فوزیه زندگی میکرد. در این خانه چندین بار با دوسه نفر از رؤساء و کارگردانان کمیته مرکزی حزب توده ملاقات کرد و دوشب مهمان حکمت استاد دانشگاه و عضو مرکزی خانه صلح بود روز ۱۱ آذر ساعت ۲ بعد از ظهر با اتومبیل سیاه رنگ شماره ۴۷۰ از رحیم ناهور لیدر کمیته جمعیت مبارزه با شرکتهای استعماری ملاقات کرد، و از آنجا با چادر سیاه باصفهان رفت و یک هفته مهمان کنل «بگلی» ژنرال کنسول انگلیس در اصفهان بود و از آنجا ابتداء شهر کرده و سپس به کوههای بختیاری و چهارمحال رفت و در تمام این مدت لباس زنان بختیاری را بر تن داشت و از آنجا قصد داشت که از راه شوشتر بخوزستان برود.

## میجر روی ماکلین

گزارش دیگری که بدست مأمورین دولتی رسیده حاکیست که میجر «فیتس روی» مالک این بزرگترین جاسوس اینتلینجس سرویس در خاورمیانه که هنگام وقوع حوادث مهم ایران آمده بود و در زمان جنگ سبب دستگیری عده‌ای از رجال و روحانیون و افسران ارشد ایرانی شده بود، و از دشمنان سرسخت آیت الله کاشانی و سر لشکر زاهدی و دکتر متین دفتری بشمار میرود، دو ماه است وارد سمیرم و بیلاقیهای قشقایی شده و روز ۱۴ آذر در حالی که سبیل کلفتی گذاشته بود در چهل فرسخی آباده در نقطه‌ای که «شیرین فرهاد» نام دارد دیده شده، و گویا بنام تاجر خریدار پشم در حوالی سمیرم و حوالی فیروزآباد دیده شده است. چند روز پس

«میس لمبتن» نایب سرهنگ - «د. اس. ا. اسپنسر» رئیس اداره اینتلینجس سرویس زمان جنگ در ایران، کنل «جی - ای - وایر» مستشار سابق سفارت انگلیس «میجر فیتس روی ماکلین» افسر اینتلینجس سرویس در خاور میانه، همچنین از اعضاء سفارت انگلیس کسانی که بزبان فارسی آشنائی کامل دارند و در تمام ساعات شبانه روز مشغول فعالیت هستند کنل «پایمن» مستشار سفارت «میجر جاکسن» دبیر دوم سفارت «و - ان - ای - فری» دبیر اول «دکتر زینر» مستشار سفارت را باید نام برد. اینک اطلاعاتی را که در باره دخالتهای آنان در امور داخلی ایران شهرت داده‌اند ذیلاً با اطلاع خوانندگان میرسانیم:

## کنل اسپنسر کیست؟

کنل اسپنسر یکی از افسران معروف و باتجربه اینتلینجس سرویس است که ۱۲ سال در راه آهن ایران بعنوان متخصص امور حسابداری کار میکرده و مدتی در تونلهای شمال و جنوب مشغول بکار بوده است، اما قبل از وقایع شهریور ناگهان مستعفی شده و هنگامیکه قوای انگلیس وارد ایران شد او نیز بادر جاسوسهنگی به ایران آمد و رسماً بعنوان «رئیس اداره جاسوسی انگلیس مشغول بکار شد و حتی با دولت ایران بهمین نام بمکاتبه پرداخت. اسپنسر مردی بلند قد، کم حرف و آرام است و بتمام خطوط داخلی حتی کوره راه های ایران و اخلاق و آداب و رسوم ایرانیان مخصوصاً عشایر آشنائی کامل دارد. وی از چند ماه قبل در حالیکه خود را بانک شکارچی حیوانات وحشی معرفی کرده بود در بین عشایر غرب سر دو آورد و مدتی در آن فعالیت میکرد، و حتی بقرارات اطلاع با هوایما برای وی اسلحه و مهمات و لوازم زندگی فرستاده میشد، این شخص اخیراً موفق شده است بادستیاری شیخ حسام‌الدین کرد که در خاک عراق بسر میرود و بوسیله خویشان و کسان و نزدیکان او در ایران دست بعملیات تحریک آمیزی بزند!

## میس لمبتن

این دوشیزه چهل ساله انگلیسی که تحصیلات خود را در اصفهان پایان رسانیده،

در امور داخلی ایران از طرف دولت جمع آوری شده که در موقع لزوم با اطلاع عموم خواهد رسید.

## تأسیسات کنسولگری انگلیس در ایران

انگلیسها در سراسر ایران فقط ۱۱۱ نفر تبعه دارند که بعنوان بازرگان، مهندس، کشیش و اسقف و سیاح و غیره زندگی میکنند. تا قبل از تقسیم هندوستان بدو کشور هند و پاکستان بعلت وجود عده زیادی هندی و همچنین حضور سه هزار نفر انگلیسی عضو شرکت نفت دولت انگلیس در شهر های خرمشهر، آبادان، بوشهر، بندر عباس، کرمان، مشهد، زاهدان، رشت، بندر پهلوی، تبریز، همدان، کرمانشاه، اهواز، اصفهان، یزد و شیراز کنسولگری داشت. از این کنسولگریهای فوق الذکر فقط کنسولگریهای خرمشهر، بوشهر، بندر عباس، کرمان، مشهد، زاهدان با بودجه حکومت هندوستان و سیاست نایب السلطنه هندوستان اداره میشد، البته این کنسولگریها با بطور دائم در تماس بودند، پس از جنگ اخیر و تقسیم هندوستان بدو کشور هند و پاکستان مأمورین نهادهای حکومت هندوستان سابق و نظریات انگلستان بکنسولگریهای پاکستان تفویض شد و در حال حاضر کنسولگریهای مزبور نظریات سیاسی آن قسمت از آسیا و بخصوص سواحل عربستان را اجرا میکنند.

فعال انگلستان در ایران ۹ نمایندگان کنسولی باین شرح دارد: سر کنسولگریها: مشهد کنل «فور وارد» ژنرال کنسول، تبریز کنل «رابرت دناس» ژنرال کنسول، اهواز و خرمشهر پن همی ژنرال کنسول که فعلاً هر دو کنسولگری را اداره می کنند. کنسولگریها: شیراز «میجر فال»، اصفهان کنل «بگلی» رشت کنل «فریزر»، کرمانشاه «میجر هوس» بوشهر «کمبل» کنسولیار چه کسانی متهم هستند؟ از جمله کسانی که اطلاع رسیده در عرض چند ماه اخیر بعنوان مداخله در ایران شده و مشغول فعالیت علیه دولت هستند این اشخاص را اسم میبرد:

## یادداشت دولت ایران

روز چهارشنبه ۱۸ دیماه دولت ایران یادداشتی بسفارت کبرای انگلیس ارسال داشت. در این یادداشت دولت ایران متذکر شد که «طبق گزارشهای واصله بدولت، فعالیت و مداخلات صریح مأمورین دولت انگلستان در این اواخر شدت یافته و دولت متبوع دوستدار حاضر نیست بیش از این تحمل این رویه نامطلوب را که برخلاف اصول دوستی و مقررات جاریه بین المللی است بکند و شدیداً بان اعتراض مینماید و چنانچه مأمورین آن دولت در ایران رفتار خود را تغییر ندهند دولت متبوع دوستدار ناگزیر خواهد شد تصمیمات جدی برای خاتمه دادن باین وضعیت نامطلوب اتخاذ نماید» این یادداشت پس از چهار بار رد و بدل شدن بین مأمورین وزارت خارجه و سفارت انگلیس بالاخره «دکتر زینر» مستشار سفارت یادداشت مزبور را زیر بغل فرستاد و وزارت خارجه گذارده و بدینوسیله یادداشت دولت ایران را پس فرستاد!

## کودتای نظامی!

قبل از اینکه وارد بحث اصلی شوم بایستی یادآور شوم که مجله «اکنونیست» از کان وزارت خارجه انگلستان یکماه قبل نوشت: «تنها دوی درد ایران ایجاد یک حکومت دیکتاتوری مطلق در آن کشور است» و در همان روزها مظفر فیروزبیز مقاله‌ای در روزنامه (تربیبون د ناسیون) فرانسه نوشت و متذکر شد که در تهران مقدمات یک کودتای نظامی فراهم شده است!!

## ۱۶۴ مورد دخالت

پس از انجام امر خلع بد در آبادان، همه روزه مأمورین سری دولت و کسانیکه علاقمند باستقلال مملکت هستند اطلاعات مسوولی درباره فعالیتهایی که مأمورین کنسولگری انگلیس در شهرستانها میکنند همچنین اقداماتی که مأمورین سیاسی و عادی و محلی سفارت کبرای انگلیس در تهران و در بین نمایندگان مجلس و طبقات اسنانی، واتحادیهها مینمایند بدولت رسید، بطوریکه گفته میشود تا امروز ۱۶۴ مورد دخالت و فعالیت مأمورین انگلیسی



# ارتش ملی ایران با سلاحهای نوین مجهز شده است

ارتش ایران دارای قوای مکانیزه جدید، و تانک شکنهای تازه، و گلوله های اتمی است

جان وایلی گفت:

ایران در جنگ سرد مسکو، با نهایت شجاعت ایستادگی کرده است، ایران با وجود فشارهای زیادی که طی سالهای منمادی بآن وارد آمده، استقلال خود را بخوبی حفظ کرده است

## کمک نظامی بدینا

در باره نوع و طبقه بندی اسلحه و مهمات پیشنهادی جامعی تسلیم مقامات امریکائی ننماید، ولی چون این هیئت نتوانست اطلاعات کاملی بدهد از این جهت مدتی کار تسلیم اسلحه و مهمات بتعویق افتاد. در همین وقت از طرف رئیس جمهوری امریکا، ژنرال «کالینز» مسافرتی بایران، ترکیه و یونان نمود، در این سفر کالینز

سه سال قبل که کشورهای اروپای شرقی یکی پس از دیگری تحت نفوذ کرملین و پشت پرده آهنین قرار میگرفتند، دولت امریکا برای اینکه سایر کشورهای اروپا را از تسلط کمونیسم پرکنار دارد تصمیم گرفت علاوه بر کمکهای اقتصادی همه ساله مبالغی هم برای کمک های نظامی بآنها اختصاص دهد. واشنگتن مشغول مطالعه این طرح بود که ناگهان چین با ۴۵۰ میلیون نفوس خود بدست کمونیستها افتاد، و بزرگترین بازار اقتصادی جهان از دست ایسکوره غربی خارج شد. از دست رفتن چین بهترین وسیله اجرای نظریات دولت امریکادرکنگره بود، در نتیجه این پیش آمد در سال ۱۹۵۰ کنگره امریکا موافقت کرد که ۱۳۳۲۰۰۰۰۰ دلار بعنوان کمک نظامی بکشورهای خارجی داده شود، و از ژوئن آنسال کمک نظامی امریکا وارد مرحله عمل شد.

## خرید اسلحه از امریکا

تا اوائل سال ۱۳۲۹ جسته و گریخته

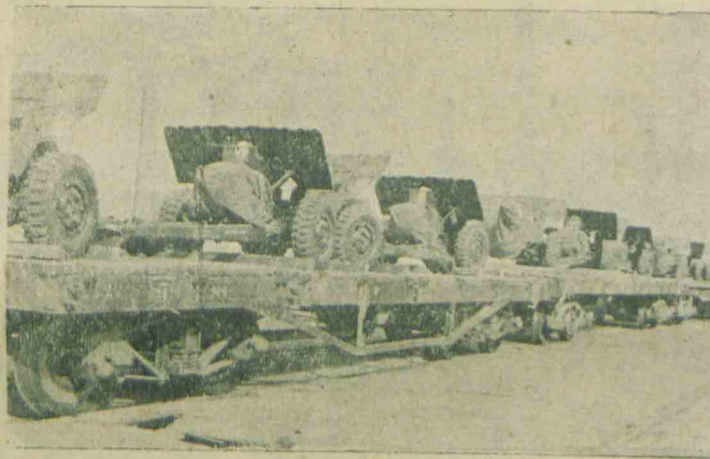


## ژنرال گرو رئیس مستشاران نظامی

اظهاراتی درباره کمک نظامی امریکا بایران میشد و محافل خارجی تذکر میدادند که ایران هم مثل ترکیه و یونان شامل کمک نظامی خواهد گشت. دولت ایران قبل از این تاریخ مقداری اسلحه و مهمات ببهای ناازل از دولت امریکا خریداری کرده، بطوریکه متخصصین فنی نظامی امیکتند مبلغی که ایران برای خرید اسلحه و مهمات مزبور پرداخته، فقط باندازه قیمت حمل و نقل مواد مزبور از امریکا بایران بود، در اوایل سال مالی بعد کمیته خارجی کنگره امریکا موافقت کرد که مبلغ ۱۳۲۲۰۰۰۰۰ دلار بعنوان کمک نظامی بکشورهای خارجی اختصاص داده شود. در همانسال سهم ایران از این باب ده میلیون دلار تعیین شد.

## امضاء قرار داد با ایران

پس از اینکه کنگره امریکا مقدار ده میلیون دلار برای کمک بایران تعیین کرد، دولت ایران رسماً از دولت امریکا تقاضا کرد که مشمول کمک نظامی آن دولت واقع شود، در نتیجه قرار دادی بین آقای آدام کار دار سفارت ایران در واشنگتن و «جیمز وب» کفیل وزارت خارجه امریکا بامضاء رسید، پس از امضاء این قرار داد هیئتی از طرف ارتش ایران بامریکارفت تا



## ۱۸ توپ ۱۰۵ میلیمتری جزو اولین قسمت کمک امریکا بود که بایران رسید

از طرف روسیه بر آن وارد آمده، ایران استقلال خود را بخوبی حفظ کرده است. ایران در جنگ سرد مسکو بامنتهای شجاعت و استقامت ایستادگی کرده و میکند، ایران میخواهد استقلال خود را حفظ کند و برای این منظور انتظار کمک از کشور هائی دارد که هم فکر خودش هستند... اگر ایران مغلوب شوروی شود نتایج وخیمی در بر خواهد داشت که بهیچوجه صلاح امریکا نیست... ایران احتیاج بارنشی دارد که بتواند در وهله اول امنیت داخلی خود را حفظ نماید، و برای تأمین ساز و برگ چنین ارتشی تقاضای مساعدت نظامی از امریکا کرده است و نیروهای کنونی ایران مستعد استفاده از این کمک میباشد.

## نظر ترومن و آچسن

بعد از گزارش وایلی و کالینز، دکتر هانری گریدی سفیر کبیر امریکا در ایران که کمونیستها با لقب «قصاب یونان» داده اند وارد ایران شد، دو ماه پس از ورود گریدی بایران مستر ترومن رئیس جمهوری امریکا درباره کمک نظامی بایران گفت: «اگر ایران با وجود ادامه فشارهای شوروی نتوانسته است استقلال خودش را

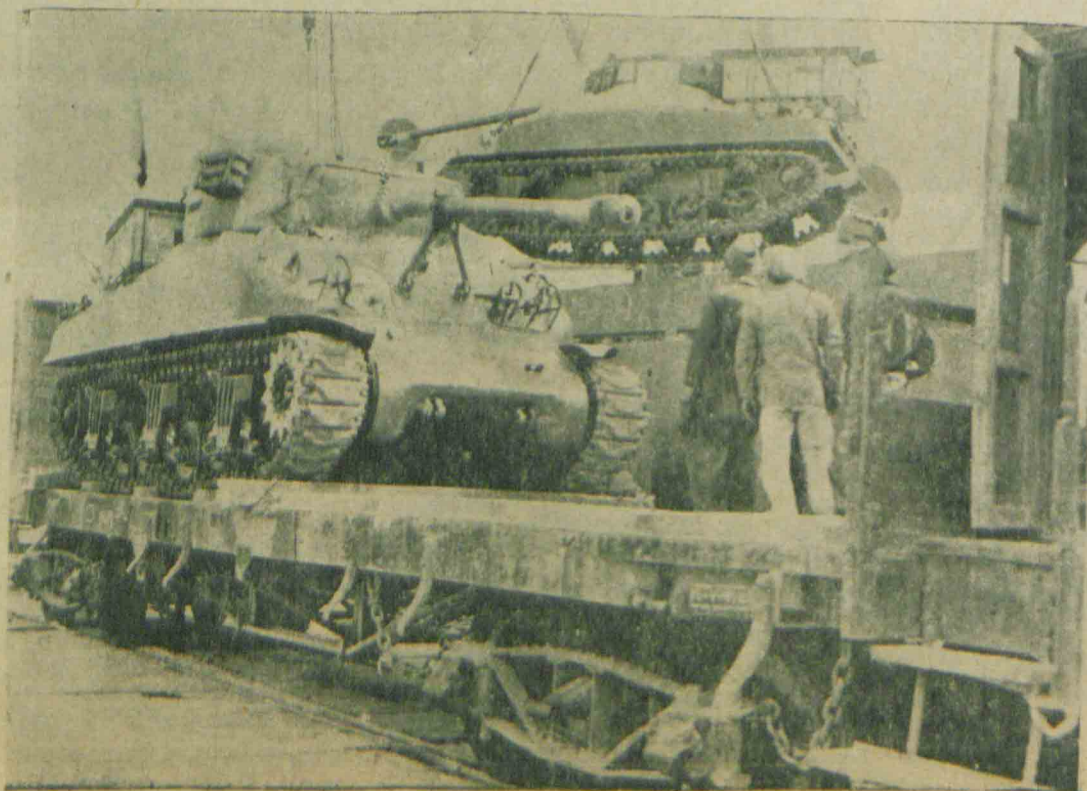
محفوظ نگاهدارد، تاحدی دلیلش اینست که امریکا از این کشور جداپشتیبانی و حمایت میکند» آچسن وزیر خارجه نیز گفت «امریکا بایستی بایران کمک نظامی کافی بدهد زیرا استقلال و آزادی این کشور برای سایر ملل آزاد جهان حائز اهمیت فوق العاده است» در نتیجه فشار افکار عمومی امریکا نظریات صریح ترومن و آچسن و کالینز و وایلی مقامات نظامی امریکا با ارسال مقاداری اسلحه و مهمات بایران موافقت کردند.

در اواسط مهر ماه سال گذشته اولین قسمت کمک نظامی امریکا با کشتی «ویکتوریا» بایران حمل شد. روزی که کشتی مزبور از امریکا حرکت کرد تمام روزنامه های شوروی شروع بنوشتن مقالاتی علیه این کمک نمودند. روزنامه «تروند» ارگان اتحادیه کارگران شوروی نوشت: «امیربالیستهای امریکائی قرارداد اسارت آمیز دیگری بایران تحمیل کرده اند، قرار داد جدید سومین پیمان اسارت آمیزی است که در وقت سال اخیر با این کشور بسته شده است، این قرارداد استقلال ایران را از بین میبرد، زیرا این کشور را تبدیل بمرکز عملیات نظامی امریکا میکند»

## ۱۵ تانک شرمین

جنگ کره و اعلام وضع غیرعادی در امریکا سبب شد که در کمک نظامی امریکا بایران طبق برنامه کمک دفاعی متقابل تسریع شود، در دسامبر سال گذشته هنگامی که کشتی «یونکترو ویکتوری» با محمولات

## تانکهای ۳۶ تنی شرمین سال گذشته با کشتی ویکتوریا بایران حمل و در بندر شاهپور بخشکی پیاده شد



نظامی خود عازم بندر «شربورگ» فرانسه بود، دستور داده شد محمولات خود را که ۱۵ تانک شرمین ۱۸ توپ ۱۰۵ میلیمتری بود، بایران برده در بندر شاهپور تخلیه کند. کشتی مزبور در ساعت ۱۱ شب پنجم بهمن ۱۳۲۹ اولین قسمت کمک نظامی بایران را که از سلاحهای سنگینی تشکیل میشد در بندر شاهپور تخلیه کرد.

فردای آرتوز سفارت امریکا در تهران طی اعلامیه ای ورود کشتی مزبور را اعلام کرد و متذکر شد «یک کشتی حامل تانک و توپ که هدیه امریکا بایران است بمنظور بهبود امنیت اینکشور وارد بندر شاهپور شد، این اولین مواد جنگی است که طبق برنامه کمک دفاع متقابل امریکا بایران رسیده است. ۱۵ تانک شرمین ۱۸ توپ ۱۰۵ میلیمتری از کشتی باری «ویکتوری» تخلیه، و مقدار بیشتری تانک و توپ بزودی با کشتیهای دیگر وارد خواهند شد. تاکنون صد ها کامیون و مواد جنگی طبق برنامه کمک دفاع متقابل از امریکا وارد ایران شده است، این مواد جنگی بنا بدخواست ایران



## کنل شوارتسکف مستشار سابق ژاندارمری

تحويل این کشور گردیده است، این تحويل و تحول جزو برنامه دولت امریکا است که هدف آن کمک بکشور هائی است که بتوانند خود را پیش از پیش در برابر تهاجم حفظ کنند.

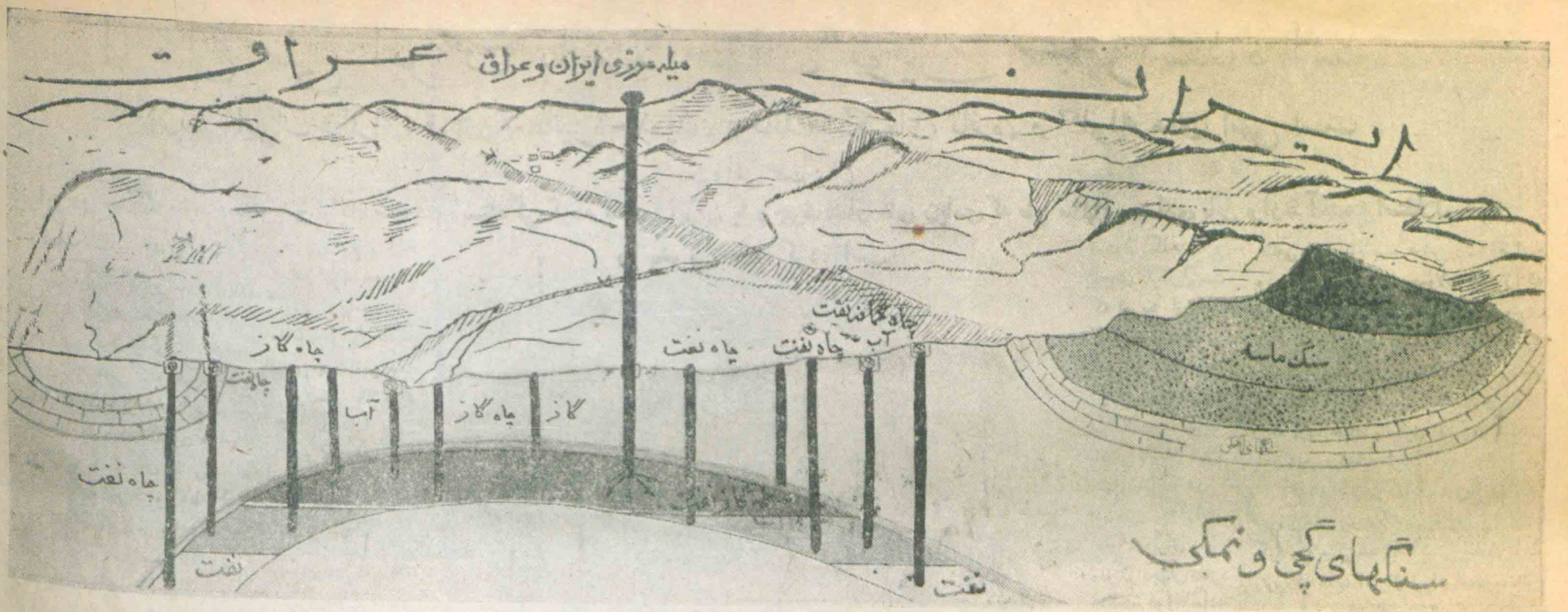
تانکهای شرمین از اسلحه درجه یک نظامی است که ارتش امریکا در کره مورد استفاده قرار داده، و فعلاً بکشورهای اروپائی ارسال میگردد. این تانک از هر حیث مدرن است و ۳۶ تن وزن دارد، و میتواند مسافت زیادی را بسرعت طی کند. تانکهای شرمین دارای توپهای ۷۶ میلیمتری است که برد آن نیز فوق العاده زیاد است.

## ارتش ایران مجهز میشود

از اولین قسمت کمک نظامی امریکا، ارتش ایران یک گردان مکانیزه مرکب از ۴۲ تانک شرمین تأسیس کرد. و از ۲۷ تانک شرمین دیگر که یکماه بعد بایران رسید با سایر تانکهای خریداری شده موجود ارتش ده گردان مکانیزه در ده لشکر ایران تأسیس نمود. هر گردان مکانیزه شامل ۱۳ تانک و سایر لوازم موتوری است. باید دانست که قبل از جنگ بین المللی اخیر ایران مقداری تانک از ۸ تا ۱۲ تن از چک اسلواکی خریداری کرده بود. روهمرفته تا امروز ارتش ایران از محله ده

بقیه در صفحه ۲۱





## منابع نفت گرمانشاه، در معرض خطر است!

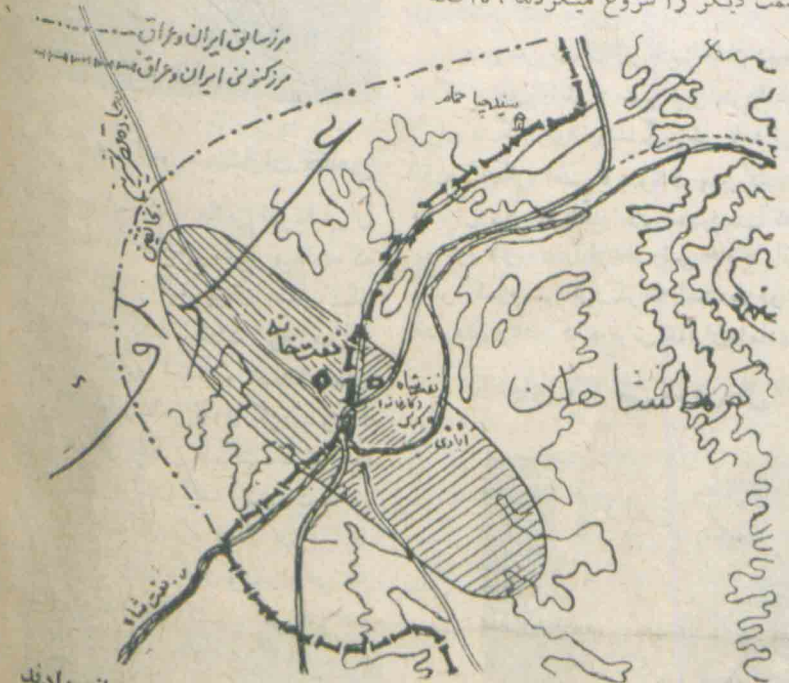
انگلیسها در خاک عراق، مشغول بهره برداری از منابع « نفت شاه » هستند چگونه نمایندگان انگلیس، قسمتی از خاک ایران را ضمیمه عراق کردند؟

بلاخره در روز ۶ ذیحجه ۱۳۳۲ (۲۶ اکتبر ۱۹۱۴) در ماکو و بازارگان عملیات خود خاتمه دادند.

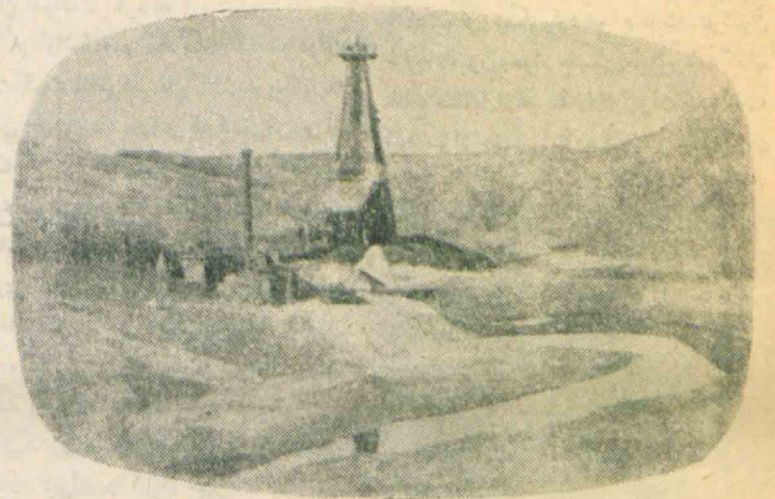
در دوره سلطنت رضاشاه هنگامیکه نمایندگان دولت عراق برای امضاء عهدنامه مودت بایران آمدند عهدنامه مذکور در ۶ ماده و یک پروتکل ضمیمه بامضاء دکتر «ناجی الاصل» وزیر خارجه عراق و آقای عنایت الله سمیعی وزیر امور خارجه ایران رسید. بموجب این عهدنامه، بقیه در صفحه ۲۱

- ۱- عثمانی، رئیس
  - ۲- عبدالحمید بیگ سلطان ارکان حرب عثمانی، نایب رئیس
  - ۳- مستر وایسلاو نماینده دولت انگلیس
  - ۴- سیوهینورسکی نماینده دولت روسیه
- کمیسیون مزبور از شط العرب شروع بکار کرد در هر قسمت پس از تهیه نقشه محل، هیئت های سیاسی روی نقشه ها مذاکره نموده و اختلافات ارضی را مرتفع میساختند و پس از ترسیم علائم مرزی و امضاء آن قسمت دیگر را شروع میکردند، تا آنکه

۱۹۱۳ (مقاله نامه ای تهیه و بامضاء طرفین و حکمهای رسید. در این مقاله نامه، هم در قسمت خشکی و هم در شط العرب، مقدار زیادی از خاک ایران ضمیمه عثمانی شد و اختیارات نامحدودی بآنها تفویض گردید. در ماده ششم این مقاله نامه درباره امتیاز دارسی چنین نوشته شده «بدیهی است امتیازی که دولت ایران به دارسی داد و فعلاً طبق ماده ۹ قرار داد مزبور بوسیله شرکت نفت ایران و انگلیس استخراج میشود، در کلیه اراضی ایران که منتقل بعثمانی می شود بر طبق مقررات این مقاله نامه و ضمیمه (ب) آن کاملاً بقوت خود باقی خواهد ماند». در همین یک جمله، تمام نیرنگها و دسائسی که انگلیسها برای انتزاع قسمت مهمی از اراضی نفت خیز جنوب و جنوب غربی ایران بعثمانیها بکار بردند آشکار میشود، و بدبختانه رجال نادان ما بدون مطالعه یک قسمت مهم از معادن نفت ایران را در مقابل هیچ به بیگانگان واگذار نمودند! پس از انعقاد مقاله نامه مذکور از طرف دولت ایران کمیسیونی بریاست «اعلاء الملک» «نصرت الله خلعتبری» و معاونت منصور السلطنه عدل تشکیل شد. این کمیسیون از روز ۲۳ صفر ۱۳۳۲ در محصره تشکیل شد و با حضور اشخاص زیر شروع به تعیین حدود سرحدات ایران و عثمانی طبق فصل دوم مقاله نامه فوق الذکر کردند:



یکقطعه صدمیلی از خاک ایران را که بر از منابع نفت بود بدولت عثمانی دادند در تصفیه خانه نفت شاه در کرمانشاه، سالی صد هزار تن نفت خام تصفیه میشود



### اولین چاه « دارسی » در سال ۱۹۰۲ در « چیا سرخ » حفر شد

اما شروع جنگ بین ایران و عثمانی و تجاوزاتی که مرتباً از طرف عساکر عثمانی صورت میگرفت سبب شد که بار دیگر موضوع تحدید حدود سرحدات مورد توجه قرار گیرد، در نتیجه در ربیع الاول سال ۱۳۲۹ «باب عالی» حاضر شد کمیسیونی برای حل اختلافات تشکیل دهد، مشروط بر اینکه مبنای مذاکرات عهدنامه ارزاقه الروم باشد، و توق الدوله در ۲۹ ذیحجه ۱۳۲۹ (۲۱ دسامبر ۱۹۱۱) با تشکیل کمیسیون مزبور موافقت کرد، در این کمیسیون علاوه بر نمایندگان دولین ایران و عثمانی، سفرای روس و انگلیس بعنوان حکم شرکت کردند و در نتیجه آنچه را که انگلیسها میخواستند انجام شد. نمایندگان کمیسیون مزبور عبارت بودند از:

- ۱- میرزا محمودخان احتشام السلطنه سقیر کبیر ایران در دربار عثمانی، رئیس.
  - ۲- میرزا جهانگیرخان ناظم الملک معاون ایالت آذربایجان معاون اول
  - ۳- میرزا نصرالله خان اعلاء الملک رئیس اداره تحریرات عثمانی
  - ۴- پرنس سعد حلیم پاشا وزیر خارجه عثمانی
  - ۵- سرلوی مالک سفیر انگلیس
  - ۶- هیشل دگیس سفیر روسیه
- کمیسیون مزبور تا نهم رمضان ۱۳۳۰ بکار خود ادامه داد و پس از اینکه مذاکرات تمام شد در ۱۷ ذیحجه ۱۳۳۱ (۴ نوامبر

همینکه اولین چاه دارسی در سال ۱۹۰۲ در «چیا سرخ» بنفت رسید، وانگلیسها مطمئن شدند که بترول هنگفتی دست یافته اند، تصمیم گرفتند بهره قیمتی شده این منبع زرخیز را حفظ کنند و برای اینکار کوشیدند هر روز بوساطتی ایران را گرفتار بحرانهای داخلی و کشمکشهای خارجی بنمایند تا با خیال راحت بتوانند بکار خود ادامه دهند.

یکی از گرفتاریهای بزرگ ایران در قرن اخیر اختلافات سرحدی ایران و عثمانی است که از زمان شاه عباس شروع شد، امیر کبیر پس از جنگها و زد و خورد های متعدد بالاخره در کنفرانس ارزاقه الروم موفق شد قراردادی بنام قرارداد ارزاقه الروم با عثمانیها منعقد نماید، بر اثر این قرارداد تا پنجاه سال تقریباً اختلافات مرزی ایران و عثمانی مرتفع شد، در این قرارداد ایران از سلیمانیه و عثمانیها از عبادان صرف نظر کردند.

اما مقارن سال ۱۲۴۸ هجری ناگهان جنگ بین ایران و عثمانی در گرفت، قبل از این جنگ کمیسیونی که از نمایندگان ایران و عثمانی و حکمهای روس و انگلیس تشکیل شده بود پس از سه سال مطالعه و مذاکره موفق شد اختلاف سرحدی ایران و عثمانی را رفع کرده نقشه ای راجع به مرز دو کشور در ۱۵ قطعه تهیه کند و بایران و عثمانی بدهد.



# نگاهی به انتخابات در کشورهای آزاد جهان

در فرانسه کاندیداهای نمایندگی باید هر يك بيست هزار فرانسك بعنوان ودیعه بدولت بسپارند... در پاکستان بیسوادها با مهره های رنگین رأی میدهند...

در انگلستان تمام زنان و مردان حق انتخاب کردن و انتخاب شدن را دارند و نمایندگی در مجلس لردها موروثی است!

۳۱ سال نباید باشد، با سوادها با نوشتن رأی در هر حوزه نمایندگان خود را انتخاب میکنند و بیسوادان نیز با مهره های رنگینی که در هر حوزه وجود دارد به نمایندگی خود رأی میدهند، باید تذکر داد که هر مهره رنگین علامت یکی از کاندیداهاست که مشخص شده و بیسوادان بوسیله آن نمایندگان خود را انتخاب مینمایند. خرید و فروش رأی مجازات شدید دارد، ولی برخیها مجرمانه باینکار مبادرت میورزند علاوه بر شوراهای ایالتی، مجلسی در کراچی وجود دارد که «پارلمان مرکزی یا مجلس مؤسسان» نام دارد.

نمایندگان این مجلس نیز از طرف مردم انتخاب میشوند، و هر يك بمیلیون نفر در هر استان و شهرستان میتواند فقط يك نماینده به مجلس مرکزی بفرستد.

در این مجلس اقلیت های مذهبی هم شرکت دارند، باین ترتیب که هندوها ۶ نماینده، مسیحی ها يك نماینده دارند، سایر اقلیتها اگر چه بیشتر از يك میلیون نفر کمتر باشد نماینده ای نخواهند داشت.

پاکستان - پس از اینکه در ۱۵ اوت ۱۹۴۷، هندوستان بدو کشور هندو پاکستان تقسیم شد، هر يك از این دو کشور برای خود تشکیلات منظم و مستقلی ایجاد کرد، و قوانین اساسی و همچنین مقرراتی وضع نمود، گرچه هنوز اطلاعات رسمی ومدونی در خصوص انتخابات پاکستان بدست ما نرسیده، ولی برقرار اطلاع در پاکستان کشور دوست و همسایه ما دو مجلس وجود دارد، یکی مجلس ایالتی و دیگری مجلس مرکزی. سکنه استانهای پاکستان، هر يك دارای دولت محلی و مجلس ایالتی مستقلی هستند که در امور داخلی خود اختیار تام دارند. این مجالس ایالتی در مرکز هر استان تشکیل میشود، و هر يك قصد هزار نفر حق انتخاب يك نماینده را دارند، این نمایندگان برای مدت دو سال انتخاب میشوند و حق دریافت حقوق ندارند، اما در روز هائیکه مجلس مرکزی یا مجلس مؤسسان در کراچی تشکیل میشود بعنوان هزینه ایاب و ذهاب و اقامت مبلغی بآنها پیردازد. در پاکستان زنها حق انتخاب شدن را ندارند، سن مرد هائی که در انتخابات شرکت میکنند کمتر از



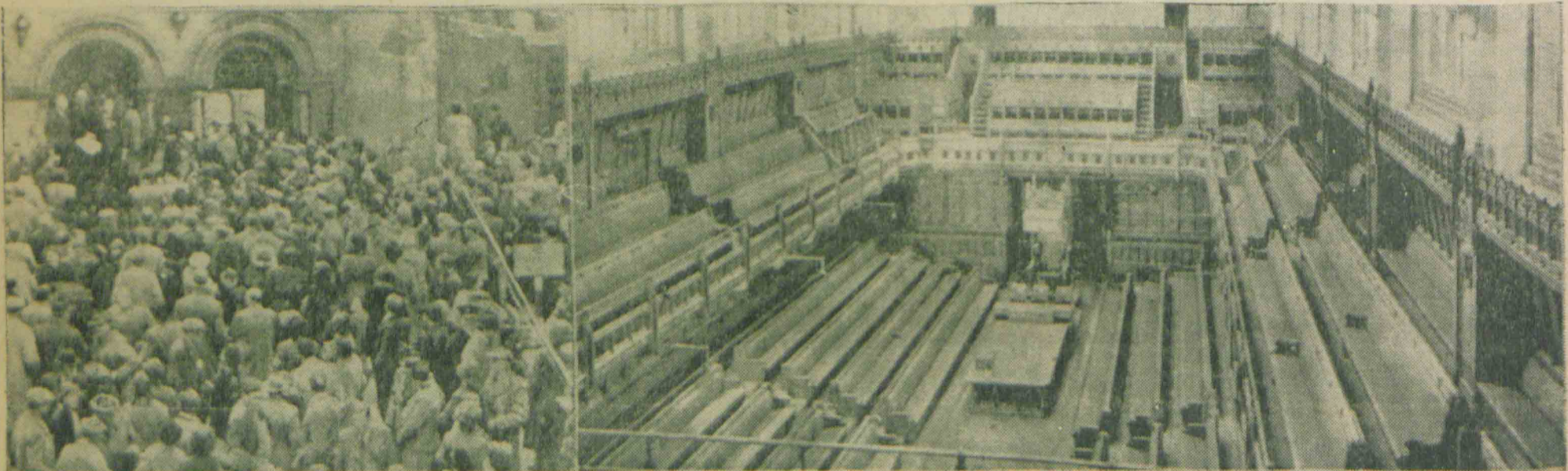
مجلس مؤسسان پاکستان در شهر کراچی تشکیل میشود، در عکس فوق مرحوم لیاقت علی خان نخست وزیر سابق و ظفر الله خان وزیر خارجه و غلام محمد فرمانروای پاکستان در حال ایراد خطابه دیده میشوند

در مجلس ملی، و اعضاء انجمن ایالتی و نمایندگان بلوکات تشکیل میگردد، و هر سصد نفر از افراد مزبور حق دارند يك نماینده برای شورای جمهوری انتخاب کنند.

برای انتخاب شدن در شورای جمهوری سن داوطلبان نباید از ۳۵ سال کمتر باشد، داوطلبان وکالت ملزمند آمادگی خود را برای نمایندگی اعلام کنند و مبلغ ده هزار فرانك ودیعه نقدی بسپارند، در صورتیکه ۵ صدم مجموع آراء را داشته باشند این مبلغ بآنها مسترد میشود و الا بقیع دولت ضبط میگردد. و اما مجلس ملی فرانسه از ۵۸۷ نماینده تشکیل میشود که ۵۵۳ نفر از آنها را سکنه ایالات و ۴۴ نفر نماینده قبیله مستعمرات انتخاب میکنند. شهر باریس ۴۲ نفر و حومه باریس ۲۵ نماینده به مجلس ملی میفرستند. بموجب قانون انتخابات در ایالات فرانسه شماره نمایندگان هر حوزه به نسبت جمعیت آن ناحیه تعیین میشود در صورتی که در غالب مستعمرات انتخابات محدود تعداد معینی است و در هر حوزه یک نفر وکیل با کثرت آراء انتخاب میشود، در فرانسه هر ایالت يك حوزه مرکزی دارد، بجهت ایالت بزرگ و پر جمعیت از جمله ایالت «سن» و ایالت «شمالی» که هر يك چندین حوزه مرکزی دارند.

انتخاب نمایندگان مجلس ملی فرانسه چهل روز بعد از تاریخ انتشار فرمان انتخابات بعمل میآید، داوطلبان وکالت ملزمند لااقل یست و یک روز قبل از تاریخ انتخابات اظهارنامه ای دایر بر اعلام نامزدی به استاندار ایالتی حوزه مربوطه تسلیم نمایند. هر نامزد انتخابات باید بیست هزار فرانك ودیعه رئیس دارائی ایالتی تسلیم کند. چنانچه صاحب ودیعه دارای لااقل سه صدم مجموع آراء مأخوذه باشد ودیعه باو مسترد میگردد، و الا بقیع دولت ضبط میشود. کاندیداهای انتخابات فقط در يك قسمه باید خود را نامزد نمایندگی کنند نمایندگان مجلس ملی برای مدت پنجسال انتخاب میشوند.

فرانسه - قبل از انقلاب ۱۷۸۹، فرانسه رژیم سلطنتی داشت و اختیار مقام سلطنت در آن کشور نامحدود بود، در حقیقت پادشاه در امور مملکت مطلق العنان بود. سلاطین فرانسه عقیده داشتند که سلطنت را خداوند بآنها سپرده است، از اینجهت حاضر نمیشدند برای تدوین قوانین رأی نمایندگان ملت را قبول نمایند، در سال ۱۷۹۱ سلطنت مطلقه فرانسه بسلطنت مشروطه تبدیل شد، و قوه مقننه در دست يك هیئت تقنینیه قرار گرفت، اعضاء قانونگزاری ۷۴۵ نفر بودند که برای مدت دو سال انتخاب میشدند. اما قانون اساسی سال ۱۸۹۳ حکومت سلطنتی فرانسه را ملغی کرد و در نتیجه بجای رژیم سلطنتی حکومت جمهوری برقرار شد. بعد از این تاریخ چندین بار رژیم فرانسه تغییر یافت، تا در سال ۱۹۴۶ پس از آنکه نیروی نظامی آلمان فرانسه را تخلیه کرد و ژنرال دوگل بوسیله رفراندوم از ملت سوال کرد که آیا مایل بتغییر قانون اساسی گذشته هست یا خیر! - قسمت اعظم مردم باین سوال جواب مثبت دادند، در نتیجه مجلس مؤسسان تشکیل شد و در روز ۱۹ آوریل آسال قانون اساسی جمهوری چهارم تصویب شد. بموجب ماده سوم قانون مزبور حق حاکمیت در دست ملت است و هیچ طبقه فردی نمیتواند راساً بر ملت حکومت کند. بموجب این قانون مردان و زنان حق دارند در انتخابات شرکت نمایند. پارلمان فرانسه دارای دو مجلس است، یکی مجلس ملی و دیگری شورای جمهوری نمایندگان مجلس ملی با رأی عمومی و مستقیم انتخاب میشوند در صورتیکه اعضاء شورای جمهوری راهبیت های ایالتی از طریق انتخابات عمومی ولی غیر مستقیم تعیین میکنند، شورای جمهوری نباید کمتر از ۲۵۰ و بیشتر از ۳۲۰ نماینده داشته باشد، در حال حاضر نمایندگان شورای جمهوری ۳۱۵ نفر است که ۲۰۰ نفر را هیئت های محلی فرانسه و ۵۰ نفر را مجلس ملی و ۱۴ نفر را اهالی الجزایر و ۵۱ نفر را انجمنهای ایالتی یا مجالس محلی مستعمرات انتخاب میکنند. برای انتخاب نمایندگان شورای جمهوری، در هر يك از ایالات فرانسه، هیئت مخصوصی مرکب از نمایندگان آن ایالت



اینجا تالار جدید مجلس عوام انگلستان است که ۶۱۵ نماینده از نقاط مختلف بریتانیا در این محل حضور مینمایند. اهالی «هورشام» منتظر شنیدن نتیجه آراء هستند.

جرائم انتخاباتی به اشخاصیکه از صندوق دولت کمک خرج میگیرند ۶ - مجازین نظامیها و افراد نیروی دریایی که در خارج از حوزه های انتخاباتی هستند آراء خود را در پاکتهائی سربسته گذاشته و باداره مخصوصی که مرکز آن در لندن است میفرستند، آراء مزبور از آنجا بحوزه های انتخاباتی فرستاده میشود و هیچکس حق ندارد بجای دیگری رأی بدهد.

و اما مجلس اعیان انگلستان بر خلاف سایر مجالس جهان دارای وضع خاصی است، بدینمعنی که قسمت اعظم مجلس اعیان انگلستان را لردهای موروثی تشکیل میدهند. برای عضویت در مجلس اعیان باید حداقل ۲۱ سال داشت در صورت فوت یکی از لردها، حق عضویت در مجلس اعیان به پسر بزرگ او انتقال مییابد، زنان حق عضویت در مجلس لردها را ندارند، مجلس لردهای فعلی انگلستان از این عناصر تشکیل شده: ۱ - افراد ذکور خاندان سلطنتی که اکنون فقط سه نفر از آنها عضویت دارند - ۲ - کلیه لردهای موروثی انگلستان - ۳ - لردهای ایرلند که از زمان تشکیل ایرلند آزاد تاکنون بیست و هشت نفر در مجلس لردهای موروثی انگلستان ولی پس از آزادی ایرلند دیگر لردهای جدیدی انتخاب نشده و اگر هر يك از لردهای ایرلند فوت کند دیگر کسی بجای او انتخاب نخواهد شد، ۴ - شافرده لردها اسکاتلند که برای مدت پنج سال انتخاب میشوند و انتخاب این پنج نفر بطور استثناء با انتخابات عمومی انگلستان صورت میگیرد - ۵ - بیست و شش کیش عالی مقام و ۲۱ - اسقف با سابقه انگلستان که لردهای نامیده میشوند - ۶ - پنج قاضی عالی رتبه که لردهای نام دارند. اشخاص فوق نمایندگان مجلس اعیان انگلستان را تشکیل میدهند، ریاست مجلس لردها هم با وزیر دادگستری است.

انگلستان - بریتانیای کبیر شامل انگلستان، اسکاتلند، وایلز و ایرلند شمالی است. این کشور دارای قانون اساسی مدونی نیست و تشکیلات سیاسی کشور مبتنی بر يك سلسله رسوم و عادات و براهنی قوانین مدون است. قوانین مزبور عبارتست از « فرمان سال ۱۱۰۰ هانری اول » و « فرمان کبیر ۱۵ ژوئن ۱۲۱۵ جون پادشاه انگلیس معروف به «بی زین» پارلمان بریتانیای کبیر دارای دو مجلس است: مجلس عوام و مجلس لردها. مجموع نمایندگان مجلس عوام کنونی بریتانیا بالغ بر ۶۱۵ نفر است که ۱۲ نفر، از طرف دانشگاهها، ۲۱۶ نفر از براکز استانها و ۳۸۷ نفر دیگر از حوزه های ولایتی انتخاب میشوند.

عده نمایندگان شهرهای مختلف در مجلس عوام شرح زیر است: شهر لندن ۶۲ نماینده، سایر شهرهای انگلستان ۱۹۳ نفر، دهستانها و قصبات انگلستان ۳۲۰ نفر شهرهای استان وایلز ۲۴ نفر، دهستانهای وایلز ۱۱ نفر، شهرهای اسکاتلند ۳۳ نفر، دهستانهای اسکاتلند ۲۸ نفر. شهرهای ایرلند شمالی ۲ نماینده دارد. در انگلستان تمام مردان و زنان ۲۱ ساله حق انتخاب کردن و انتخاب شدن را دارند. برای انتخاب کردن و انتخاب شدن سه ماه اقامت در حوزه انتخابیه ضروری است، ولی این اشخاص حق ندارند انتخاب شوند:

۱ - کسانی که از دولت حقوق میگیرند باستثناء وزراء - ۲ - روحانیون مذهب کاتولیک و انگلیکان - ۳ - اشخاصی که اصلا انگلیسی نیستند. این اشخاص نیز از دادن رأی محرومند: ۱ - اعضاء مجلس لردها - ۲ - بخشداران و شهرداران که متصدی امر انتخابات هستند - ۳ - اشخاصیکه بموجب احکام محاکم محکومیت دارند - ۴ - مرتکبین



(بقلم آشنا)

# سراسر در وقت فجیع سیاسی پنبه خون آلود اینتلجنس سرویس



## خلاصه قسمتهای پیش

در دوران سلطنت رضاشاه، داوروزیر عالی و اسدی نایبالتولیه بر اثر ابراز لیاقت مورد توجه شاه شدند، در اینموقع چون محصول خراسان فوقالعاده زیاد بود، داوروزیر اسدی تصمیم گرفتند مازاد محصول آن استان را بدولت شوروی بفروشند، چون دولت انگلیس با این امر موافق نبود تصمیم گرفت کسانی را که سبب نزدیک شدن ایران و شوروی شده بودند از بین بردارد، از اینرو دستگاه مخوف اینتلجنس سرویس بسکار افتاد و برای از بین بردن داوروزیر اسدی مشغول تلاش گشت، برای انجام این کار در خراسان فحطی مصنوعی ایجاد کرد و بعد موقعیکه موضوع تغییر کلاه پیش آمد، ایادی مرموز خویش را در خراسان به فعالیت واداشت و سبب ایجاد فتنه و آشوب در آن استان گردید. گروه ابوهی از اهالی مشهد در مسجد گوهرشاد اجتماع کرده و بسختان بهلول گوش می دادند، بهلول هم در تهیج احساسات مردم میگوشتید و آنها را به بارزه با کفر و بی دینی تشویق می کرد. شبانه روز غوغای مسجد دوام داشت، تا سرانجام عده زیادی از افراد قوای نظامی به پشت بام و بالای آلدسته های مسجد فتنه و آماده قلع و قمع متحصنین شدند...

در اینموقع ساعت بزرگ آستانه دوازده ضربی در پی نواخت، هنوز صدای دوازدهمین ضربه در فضا طنین انداز بود که رگبار مسلسل شروع بیاریدن کرد!

مسلله از بالای بام و گلدسته هایبیل جمعیت رادرو میکرد؛ و متحصنین با کمال تعجب میدیدند که رفقای آنها دسته دسته در جلو پایشان در خاک و خون غوطه میخوردند! فریادهای آخ قلبم، آخ سوختم، آه مردم در میان ضجه ها و ناله ها و شیوهای گوشخراش سایرین همه مه و غوغای عجیبی برپا کرده بود!

معجزه ای را که بهلول مردم وعده داده بود فقط درباره خودش اجرا شد! زیرا هنوز دوازدهمین ضربه ساعت بزرگ آستانه صدا در نیامده بود که بهلول از بالای منبر صاحب الزمان میان جمعیت پریده، و چندی بعد سراز افغانستان در آورد!

آنروز بهلول با وضع عجیبی از آن معرکه نجات یافت، ولی مردم بیگناه یکی پس از دیگری آماج رگبار گلوله قرار گرفته و دردم جان میسپردند، از طرف دیگر سربازانی که پشت در های مسجد ایستاده بودند در ها را شکسته با سرنیزه بجان مردم افتادند، مردم هم در وهله اول بآداس و بیل و کلنگ به سربازان حمله ور شدند، ولی در مقابل سرنیزه و رگبار گلوله چه میتوانستند بکنند؟ راه فرار از هر طرف مسدود بود، سربازان از کشته پشته میساختند.

زن ها و کودکان معصوم که مردهایشان در مسجد بودند وقتی غریبوسلله ها را شنیدند با قلبهای مرعش و چشمان اشکبار دست با آسمان بلند کرده و آن ها را به خدا میسپردند. اینها عزیزان آن ها بودند که در خاک

- ۷ -

این لاشه های خونین، این اجساد متلاشی شده، این اندامهای قطعه قطعه شده از آن مردمی بود که قربانی مطامع و هوسهای شوم و جنایت آلود اینتلجنس سرویس شده و از نعمت هستی بی بهره گردیدند.

سربازان مأمور جمع آوری اجساد، مجروحینی را که نیمه جانی داشتند بوسیله کامیون به مرخصخانه حمل میکردند، بقیه را روی هم ریخته به قبرستان می بردند، بطوریکه گفته میشد آتش در حدود چهارده کامیون مملو از اجساد بگورستان حمل شد، در گورستان اجساد هر کامیون را در دنیا سه چاله خالی میکردند و روی آنها خاک می ریختند، در حالیکه وز در میانی از آنها آثار حیات دیده میشد، و گاه گاه صدای ناله آنها شنیده میشد، حتی بطوریکه بعدها حکایت میکردند برخی از اجساد ناله ای کرده با لهجه محلی میگفتند «مورا بحضرت رضا ولوم کنید، مویانوم تیر خورده» یعنی شما را بحضرت رضا ولوم کنید، من دستم تیر خورده...

اما کسی باین ناله ها توجهی نداشت، زیرا میبایست همانشب آثار جرم محو شود! بدین ترتیب در آتش عده زیادی را زنده بگور کردند!

مجروحینی که با کامیون به مرخصخانه شاهر ضاحل میشدند بعضی ها در نیمه ای جان میسپردند و بقیه در بیمارستان تحت درمان قرار گرفتند.

و خون میغلطیدند، در این گیر و دار تنها اینتلجنس سرویس بود که برای نابالتولیه خط و نشان میکشید، و نقشه فتنای او طرح میکرد...

بهر حال مردم وقتی متوجه شدند که غیرت مرگ بر سر آنها سابه افکنده و دسته دسته از افراد بیگناه بقتل میرسند بناچار بطرف شبستانها که مسقف بود آن ها را از شلیک گلوله ها محافظت میکردند و برآوردند. عده ای هم به ضلع غربی مسجد هجوم بردند، و بالاخره فشار جمعیت توانست در غربی مسجد را که متصل بیازار است باز نماید و پس از باز شدن یک در درهای دیگر هم برای فرار مردم باز گذاشته شد، با وجود این هنوز بایه خیلی ها به آلمان مسجد نرسیده بود که رگبار مسلسل از پشت سر آنها را در نمود. عده زیادی هم در خارج مسجد بوسیله سربازان دستگیر و در هنگ شاهپور زندانی شدند.

ساعت بزرگ مسجد گوهر شاد دوزخ به طولانی نواخت و دو بعد از نیمه شب را اعلام کرد. در اینموقع دیگر صدای بهلول بگوش نمیرسید و از صلواتهای بی دربی متحصنین خبری نبود، مسجد منظره فزیمیی داشت، از گوشه و کنار صحن مسجد گوهر شاد سیل خون جاری بود، جز اجساد متلاشی شده یک مشت مردم بیگناه چیزی دیده نمیشد، صدای ضجه و ناله مجروحین که در دروازه مرگ و زندگی دست و پامیز دند در فضای مسجد طنین انداز بود.

در بالاخیابان عده زیادی از عمله ها و دهاتیها اجتماع کرده و برضد دولت مشغول تظاهر بودند



سیل جمعیت در مسجد هوج میزد و بهلول برای آنها صحبت میکرد

این مجروحین مرد کوتوله رضیفی که قدش از یکمتر تجاوز نمیکرد دیده میشد، این مرد پایش را گلوله متلاشی کرده و یک چشمش را سرنیزه از حلقه بیرون آورده بود، دست راستش بر اثر شلیک مسدل قطع شده بود، از بینش نیز متصل خون میآمد، حالت عومیش نشان میداد که آخرین دقایق زندگی را میگذراند. در اینموقع یکی از مأمورین آستانه به اطرافیان خود گفت: «ایدا از این مرد پرسیدند دیگر چرا او را زنده گذاشتند؟» مجروح محضر با آخرین قوا سر برداشت و نیم خیز شد و با لهجه غلیظ خراسانی گفت: «موتور سرحرفوم هستم». و همانم جان سپرد!

حسین کودک نه ساله ای که با پدرش از اردبیل بزرارت امام هشتم آمده بود بدش رادر غائله مسجد از دست داد و خودش هم بسختی مجروح شد، علاوه خرج راه نداشت که به اردبیل باز گردد، وقتی او را روی تخت بیمارستان خواباندند تازخه هایش را پانسمان کنند، پرسک پی در پی ناله میکرد و میگفت: «مرایکشید، مرایکشید تا بیشت بروم دیدم رابه بینم، من دیگر روی رفتن به اردبیل را ندارم، من باید آمدم حالا نمیتوانم بی پدر بروم، مانم مرا میکشد، مرایش پدرم میبرد. بیچاره کودک معصوم آشدرد یاد پدر اشک ریخت که پس از یک شبانه روز او هم بدیال پدر رفت!

از اینگونه سخته های تاتر انگیز در بیمارستان شاهر ضا آتش بسیار دیده میشد، فردای آتش نایبالتولیه چندتن از مأمورین آستانه را برای تنظیف مسجد گوهر شاد و محو آثار کشتار به مسجد فرستاد.

درین مجروحین، جوان رشید و قوی هیکی دیده میشد که سرنیزه از پشت سر به ستون فقرات او اصابت نموده و او را دیوانه کرده بود، این جوان قوی هیکل محمد دروگر نام داشت، مأمورین هر چه سعی میکردند نمیتوانستند او را آرام کنند و دائماً با این و آن فحش میداد. بالاخره مأمورین پس از مدتی تلاش جوان را روی یکی از تخت ها خواباندند و با طناب دست و پایش را بستند، محمد دروگر هم آنقدر تلاش کرد و آنقدر نفره کشید که صبح آتش هنوز خورشید طلوع نکرده بود که آفتاب عمرش غروب کرد!

راجع به اجرای زخمی شدن دروگر میگفتند که وی در آتش وحشتناک در داخل مسجد مشاهده کرده بود سرباز قوی هیکلی بیرحمانه با سرنیزه سینه پدریش را شکافت، و هماندم سرباز دیگری مجروح برادر دوازده ساله اش را زیر لگد نیمه جان ساخت، وی ا درین دو ضجه فجیع چون شیری خشمناک بسرازی که پدرش را کشته بود حمله کرد و فتنک او را از دستش گرفت و با همان سرنیزه ای که از خون پدرش کلگون شده بود وی را کشت و به چند سرباز دیگر نیز حمله کرد، اما در همین گیر و دار یک گروهی از پشت سر ستون فقرات او را با سرنیزه سواخ کرد. دروگر بر اثر این ضربه خطرناک قوای خود را یکباره از دست داد، با اینحال باز هم استقامت بخرج داد، و بر درسی دشنام میداد، ضمناً با صدای مرعش کلمات بهلول را تکرار میکرد و میگفت: مردم، جهاد کنید، جهاد کنید، عاقبت حق بر باطل غلبه خواهد کرد، نرسید، گلوله رما کارگرنیست!



# گذشته و حال

در یکی از زمستانهای گذشته یکی از پیوستگان خیلی نزدیک او که مبتلی به پادرسختی مثل من بودو نزدیک هم بستری بودیم با امرض باو گفت نو آنقدر مشغول پرستاری نظام هستی که چشمت جای دیگر را نمی بیند.

قلب من از این حرف فرو ریخت و رخسار او بشدت بر افروخته شد. آهسه گفت من بهر جا نگاه کنم غیر از نظام کسی دیگر را نمی بینم!

\*\*\*

دریغ دوستی او چقدر با حرارت وزود گسل بود و گذشته و حال زندگانی مرا چقدر حسرت و حرمان از هم جدل نموده اند.

\*\*\*

من هر وقت دلسوزیهای گذشته و دلسردیهای کنونی او را به نظرمی آورم نمی توانم تسم و اشک خود را پنهان کنم و سیمایم چون روز هائی است که آفتاب است و باران میبارد و غم و شادی در کنار هم نشسته اند.

\*\*\*

گاهی فرشتگانی بصورت بشر بزمین می آیند و کسیکه به آنها علاقه پیدا می کند بزودی علاقه اش بعشق و عشقش به پرستش منتهی میشود ولیکن خود آنها نمی توانند سرشت ملکوتی و استغنائی آسمانی خود را حفظ کنند و آمینات محیط بر آنهاستولی میشودو بارقه های نور را بجزقه های آتش مبدل می نماید.

\*\*\*

او هم یکی از آنها بود که پیش از آنکه باندیشه من روشنائی بخشد دل مرا سوزاند و رفت.

## برای تفریح

### غیرت مکزیک

« پدرو » مشغول نوشیدن قهوه در یکی از کافهها بود که دوستش باحالتی پریشان وارد شد و گفت : هم اکنون زنت را با مرد ناشناسی دیدم ! - احمیتی ندارد؟ قدش بلند بود ؟ - آری .

- زیاد صبابی نشو ، بیتم موهاش خرمائی رنگ بود و سبیل هم داشت ؟ - آری ، خودش بود . - چه اهمیت دارد این « اما اول » است . با همه زنها معاشرت دارد ... دبروزم از خانه تو بیرون میآمدم .

سراستی ؟ اگر اینطور است پس عیب ندارد! **باد بزن ارزان** یک خانم صرفقو یک باد بزن قیمت ده رسال خرید و بخانه برد ، پس از یکی دو ساعت نزد فروشنده بازگشت و گفت : - آقا این باد بزن شما باد نمیزد ! حتما شکسته است . - چطور خانم ؛ از کجا معلوم است . - من هر چه آنرا جلوسورتم تکان دادم احساس خفگی نکردم .

- البته خانم ؛ باد بزن های سه تومانی را جلو سوخت تکان میدهند ولی کسی که باد بزن یک تومانی میخرد باید سوختش را جلو آن تکان بدهد تا خنک شود !

### دوئل یکفتری

دو کلیبی دربارس بر سر زنی اختلاف پیدا کردند و کار آنها بدعا کشید و بالاخره قرار گذاشتند در ساعت هفت صبح روز شنبه با رولور دوئل کنند ؛ یکی از آنها که « شموئیل » نام داشت سر ساعت باناهش در محل حاضر شد و بلافاصله شخص ناشناسی را که حامل نامه ای باین مضمون بود رودرویی خود مشاهده کرد : « شموئیل عزیزم ، متأسفانه من گرفتاری پیدا کردم و نتوانستم بیایم نو خودت تنهایی تیر را رها کن !

### عوض شده

در یکی از رستورانهای هولیوود شخص ناشناسی جلو فرد آستر « هنریشه معروف رفت و با تمجب گفت :

- عجب ، عجب آقای « چارل اسمیت » چقدر شکل شما عوض شده است ؛ آنوقت که من شمارا دیدم بزرگ و چاق بودید ؛ خیلی لاغر شده اید .

# سریوش عفت !

خانم پیری بود که هر روز طرف غروب کنار دریا میآمد و آنقدر آنجا میایستاد تا خورشید به دریا فرورود و تاریکی شب فرا برسد . آنوقت آهسته آهسته بطرف خانه اش بر میگشت . این برنامه همه روزه این زن بود و فقط ایامی که بارندگی میشد کسی او را در حدود کنار دریا نمیدید . بچه های ده مردان جوان از آنوقتی که یاد داشتند خانم پیر را هنگام غروب در حال این گردش اسرار آمیز میدیدند . خانم پیر سک پشمالویی هم داشت که همیشه با او بود و تنها صاحب و مونس او در زندگی محسوب میشد زیرا با هیچیک از اهالی ده رفت و آمد و مراد های نمیکرد . اگر کسی تازه وارد ده میشد و رفتار عجیب این زن پس از چند روز جاب توجهش را میکرد و در صدد کنجکاوئی بر میآمد هیچکس باو جواب درستی نمیداد و سابقه ای از خانم پیر نمیتوانست خوانند رازی که بروی زندگی زن مذکور قرار داشت و شاید متعلق به تمام اهالی ده بود فاش گردد .

بدبختانه در یکی از روزهای تابستان که عده ای خارجی از قاط دیگر برای استحمام کنار دریا آمده بودند واقعه ای رخ داد که برده از روی زندگی خانم پیر برداشت .

همیشه در ایام شلوغی کنار دریا ، اهله ده به مردم میفهمانند که به خانم پیر کاری نداشته باشند و حتی از او سوالی هم نکنند حتی عین همین احترام را نسبت به سک او رعایت نمایند و مواظب باشند که بچه ها او را اذیت نمایند اما یک روز درست هنگام غروب آفتاب اتومبیلی بر از زن و بچه و مردان پیرو جوان بده رسید و مسافری برای آن که از فرصت استفاده کامل کرده باشند یکسر به کنار دریا آمدند که استحمام کنند بچه ها هر یک چوبی بدست گرفته و به شرارت پرداختند و تا مردم خواستند این عده تازه وارد را متوجه نمایند که به خانم پیر و سگش که در گوشه ای روی تخته سنگی یحرت نشسته بودند آزاری نرسانند بچه ها از وضع بی صدا و هیکل پشمالود سک تحریک شدند و با چوب دنبال سک کردند سک بیچاره که سالها راحتی و احترام دیده بود در اثر هجوم بچه ها وحشت کرد و با فرار گذاشت بچه ها هم آنقدر او را تعقیب کردند که ناچار جوان خود را به آب دریا انداخت و مسافتی از دریا را با شنا طی نمود تا از شر بچه ها راحت شود بچه ها دست از تعقیب سک برداشتند ولی دیگر سک بواسطه بسیری توانست به ساحل مراجعت کند و آب او را خفه کرد خانم پیر آن شب در کنار دریا آنقدر غمزه و شیون کرد که دل همه را کباب نمود ولی غواص ها و قتیکه نقش سک را با ساحل آوردند و جلو او قرار دادند گرچه اش قطع شد با تگاهی دریده و وحشت زده چشم به آن دوخت . مردم او را با جنازه سگش تنها گذاشتند و خود به خانه های خویش مراجعت نمودند طرف صبح که ماهیگیران برای عزیمت به وسط دریا خود را آماده می نمودند جدی روح بیرون را دیدند که جنازه سک عزیز خود را در آغوش دارد . بدین ترتیب بر اثر تهمی چند شر بچه به زندگی خانم پیر خاتمه داده شد . اهالی از مرگ او فوق العاده متأثر شدند و پس از آنکه مراسم تدفین جسدش پایان رسید همه از سر قبرستان برگشتند کدخدای ده به چند نفر از جوانان که امور ده را اداره مینمودند کرد و وقت امشب شام منزل من مهمان هستید توجه داشته باشید که سرگذشت این زن را باید برای شما بگویم و چون طول میکشد شب را هم در منزل من بسر خواهید برد .

پس از آنکه شام خورده شد کدخدای ده : در حدود پنجاه سال قبل دختر بسیار زیبایی در این ده بود که شهرت و جاهت حتی تا شهرهای دور هم رفته بود میتوان بجزأت قسم یاد کرد که نصف بیشتر مردمی که تابستان بعنوان استحمام در آب دریا به این نقطه میآمدند فقط برای دیدن او و رنج سفر را متحمل میشدند سال های اولی که این دختر بس رشد رسید عده زیادی از جوانها داوطلب ازدواج با او شدند ولی او اعتنائی به هیچکس نداشت و میگفت من در خواب دیده ام که مرد مشخص و ثروتمندی از شهر میآید و مرا همسر خود میکند البته اصرار هیچکدام از اهالی در عقیده او تغییر نداد و هچنان در انتظار رسیدن آن مرد مشخص روز شماری میکرد ولی چند سال که گذشت زمره ای در اطراف او درده پیچید و کم کم خواستگاران متفرق شدند و او را تنها بحال خود گذاشتند . قصیل آن از اینقرار بود که این دختر بالاخره بخیال آنکه هم شده خود را پیدا کرده به اظهار عشق یکی از جوانهای پولدار جواب مثبت داد و هر روز اول غروب با او در قسمتهای خلوت کنار دریا گردش میکرد و تا اواخر شب کسی از آنها اثری نمیدید . تابستان تمام شد و آن جوان که به کام دل خود رسیده بود یک روز بی خبر ده را ترک کرد و رفت و دیگر خبری از او نشد ولی نمره این عشق بازی در او ایل تابستان سال بعد بظهور رسید و طفلی از او بدینا آمد ما همه این پیش آمد را حدس میزدیم و از آن هیچ تعجب نکردیم ولی برای اینکه آبروی ما محفوظ باشد طفل را به خانواده ای که اولاد نداشتند دادیم . متأسفانه این حادثه



بجای آنکه او را تنبیه کند و اودار به تشکیل زندگی آبرومندی نماید جری ترش کرد و ایندفعه بعضی آمیزش با یک جوان پیر جوانی که باو اظهار عشق می نمود تسلیم میشد ماقصیم گرفتیم که بکلی او را از این ده طرد کنیم ولی دیدیم با چند قرار خانواده های معتبر ده نسبت خویشاوندی دارد و البته در هر کجاکه برود همین ننگ را بار خواهد آورد و آبروی آنها را خواهد ریخت بالاخره او را در یک اطاق حبس کردیم و از گردش و تفریح محروم نمودیم اما بزودی متوجه شدیم که او مسجداً باردار شده است ایندفعه سه طفل در یک شکم زائید که نامزیر آنها را باز مثل گذشته به افرادی که اولاد نداشتند دادیم تا برای خود پرریشان کنند . چندین سال کار ما این بود و هیچ گونه چاره ای نداشتیم و بدبختی آن بود که این دختر پدر و مادری هم نداشت تا بوسیله آنها راه چاره ای پیدا کنیم اما مثل اینکه اودر این معاشرت ها و عشق بازی ها هم شده خود را جستجو مینماید زیرا روزی جوان پولداری او را برداشت و به شهر عزیمت نمود . تا ده سال هیچکس از او اطلاعی نداشت و تقریباً داستانهای عشق بازی ها و بچه های غیر شرعی اوداغت از خاطره ها میرفت که روزی همان مرد به ده آمد و دختر را که تقریباً بس چهل سالگی رسیده بود با هشت طفل کوچک و بزرگ رها کرد و رفت فقط با اندازه منخارج یک سال آنها را پدر من که کدخدای ده بود داد و موقع رفتن هم با پدر من قریب یکساعت صحبت کرد که تمام مرگ چیزی از آن بکسی بروز نداد پدر من موقع فوت بس وقت پسر جان بعد از من تو کدخدای این ده میشوی و باید راز هولناکی را بدانی و آن اینست که اغلب پسر ها و دختر های این ده متعلق پدر و مادرشان نیستند بلکه اسما مادر منحصر فردی دارند که فعلا دچار اختلال مشاعر شده و در کلبه ای نزدیک دریا تنه زدن می کند ولی بدان که اغلب از مردم هم برای پوشانیدن ننگ های خود اولادان غیر شرعی زناشان را به این زن بیچاره بسته اند و چون کسی نیست که جواب آنها را بدهد هر روز بردامنه آن وسعت میدهند یعنی تا این دختر در این ده زندگی میکند مایش از پانزده طفل غیر شرعی از او به اهالی تحویل ندادیم و بی شمار حقیقی آنها از صدمه تجاوز شده بود و یکی از غلغل مهم این فجایع همانا هجوم اهالی شهر برای استحمام در آب دریا به این ده بود غالباً زنها برای چندماه به یکی از نقاط مجاور می رفتند و چون بر میگشتند آنها را با بچه شیر خوار و نوزادی میدیدند که میگفتند کدخدا این بچه را با ما سپرده که بزرگ کنیم سو بیا مال همان دختر فاسق و بی عفت است !! این عمل نا جوانه درانه زنان ده باعث شده که دختر رفته رفته مشاعر خود را باخت و گوشه گیری اختیار نمود و فقط با یک سک که از اموال شوهرش باور رسیده بود در گوشه ای متروقی شد ما ناچار اطفال او را گرفتیم و بزرگ کردیم و کاملاً مواظب بودیم که کسی به او آسیب نرساند و زندگی يك ناوختش را مختل نکند او هر روز طرف غروب عبادت جوانی کنار دریا میآمد تا غم شده خود را پیدا کند و معنی نماد که پدر من نیز در مقداری از جنایات زنان ده شریک بود و برای حفظ آبروی آنان بارها ناهان این زن را ستین تر میکرد بتمسکه باعث جدائی این زن و شوهرش پدر من بود زیرا با دوری او زده جرگتت و سر به نیست کردن اولاد غیر شرعی که ماهگاهی با عرصه وجود میگذاشتند چاره ای نبود او برای اینکه سرپوشی روی خیانت عده ای بگذارد این زن را فدا کرد و ضنا را از مهمی راهم مخفی نگاهداشت بطوریکه اکنون در این ده هر کس خود را اولاد پدر و مادرش میدانند در صورتیکه اینطور نیست !! یکی از آن میان پرسید :

از شماره آینده داستان شورا نگیز پسر را به شرح خواهد شد و در همین شماره داستان را به برای کسانی که آن داستان را در موقع خود نخوانده اند در خلاصه جامع و مفیدی درج خواهد شد تهران منصور



احمد سر برداشت، چشماش را که از پس بهم رفته و پزیده شده بود بدستی در چشم خانه دیده نمیشد بروی او دوخت و مثل کسی که در آخرین حد فاصل بین مستی و کجی حرف بزند گفت:

چه میگوئی عفت؟  
میگویم این چه وضع است؟ چرا شب نخوابیده‌ای؟ مقصودت از بنهمه فشار که بخود میآوری چیست؟  
احمد قلم و کاغذ را بر زمین نهاد، سر بر انداخت، دو دست خود را بر پیشانی و سر خود مالید و بی آنکه سر بر دارد بملازمت گفت:

تو حق داری عفت؛ ولی من حالا دیگر استعداد ملامت شنیدن هم ندارم؛ کارهایی دارم که باید انجام دهم؛ مطالعاتی کرده‌ام که قسمتی از آن ناقص است و باید تکمیل کنم...  
ضمن گفتن این کلمات که سنگین و شمرده و فاصله دار ادا میشد کاغذ های خود را جمع آورد و چیزهایی را که از جعبه بیرون آورده بود دوباره در جعبه نهاد و شلوار را روی همه قرار داد.

عفت این شلوار را بارها دیده بود ولی ایندفعه با دقت بیشتری به آن نگاه کرد، حالتی مثل اضطراب ولی خیلی خفیف و غیر مشخص در دلش راه یافت و با لحنی که بهمین زودی خشم و خشونت لحظه نخست از آن زوده شده بود گفت:

با شلوار چه کار داشتی؟  
احمد در جعبه را بست و در حال برخاستن گفت:

اینرا دیگر خیال نمیکنم حق داشته باشی بررسی؛ تو همه وقت خود را صرف بیروت میکنی و حق هم داری، پس بمن هم حق بده که گاهی با یاد کارهای پدرم سرگرم شوم و بعضی آنها را عزیز و قابل استفاده بشمارم؛ جعبه را در صندوق نهاد و عفت که از کلام گنگ و معمائی او چیزی درک نکرده بود فقط با بهت زدگی با او مینگریست در دل گفت:

مثل اینست که دیوانه شده است.  
ازین اندیشه اندکی مرتعش شد سپس برای آنکه خود را ازین خیال منصرف کند گفت:

افلا بمن بگو که مطالعات چیست و چه قسمت از آن ناقص مانده است؟  
احمد از سر صندوق بازگشت، رودر روی زتش ایستاد و گفت:

چه حاصل دارد عفت؟ تو امروز گرفتاری هائی برای خود داری، بگذر از من هم با افکار و خیالات خود سرگرم باش...  
آخر تا کنون از بنهمه افکار و خیالات که داشته‌ای چه نتیجه گرفته‌ای؟...

تا کنون هیچ ولی ایندفعه یقین دارم نتیجه خواهم گرفت: نتیجه خوب، نتیجه مفید، نتیجه سعادت بخش...

عفت که باز هم این کلمات را جوتون- آمیز یافته بود با لحنی که اندکی تمسخر- آمیز مینمود گفت:

سعادت بخش برای که؟  
برای خودم، برای بچه ها، برای تو... (و با بیحوصله گی در حالی که بطرف در اطاق برای میافتاد) اطمینان داشته باش عفت؛ ایندفعه شکست نخواهم خورد...  
بدم در رسید و بجا یکی رو بطرف عفت که مبهوت و مضطرب ایستاده بود گرداند و گفت:



# بی عرضه

قلم: انوشه

## خلاصه قسمتهای گذشته

پنجاه سال پیش «احمد» از مردی آزاد بخوام و خردمند بوجود آمد و پدرش او را طبق عالیترین اصول اخلاقی پرورش داد و معتقدش ساخت که بزودی دوران کامروائی دزدان و بی ناموسان و مخنثان پایان خواهد یافت و اهل صلاح پیروز خواهند شد احمد درین امید بزرگ شد و در فضل و ادب شهرت یافت و عفت دختر یکی از متمولین فریفته فضائل او شد و با چشم پوشی از زوت پدر بعه او درآمد. احمد در وزارتخانه‌ای بریاست اداره رسید ولی در نتیجه درستکاری و مبارزه با دزدان و سرسختی در مقابل بیگانگان مورد بغض قرار گرفت و بتحریک دشمنان ناراض خود و دستور شرکت نفت برکنار شد و هر چه بیشتر کوشید بیشتر بدشمنی و کار شکنی مواجه شد تا بجائی که دوزمان جنک اخیر با داشتن چندین فرزند گرفتار فقر و تهی دستی شد و زن سازگارش عفت نیز در نتیجه فشار زندگی و ملاحظه جاه و جلال اقواء خود زبان باعترافش کشود و با آنکه احمد بوی اثبات کرد که بسیاری از ترقیات عصری بدست زنان زیبا و بقیعت خود فروشی آنان برای مردان حاصل میشود و با اعتماد باسلامت نفس خود شخصاً برای بازگرفتن حق احمد نزد وزیر متبوع او رفت. وزیر جوان و با کفایت (۱۱) با همه رذالت و شهوت پرستی در مقابل مناعت و تقوای عفت سیر انداخت و ناگزیر از نوشتن دستور انتصاب احمد بمقام مدیر کلی شد ولی رئیس دفتر کل بوزیر وعده داد که این زن را رام کند. درین میان آقای ع. روزنامه نویس رذل شهوت پرست در وزارتخانه عفت را دید و با همه درشتی و بی اعتنائی او تصمیم گرفت کام دل از ویستاند. و برای رسیدن باین مقصود هنگامی که احمد شخصاً کار خود را دوزارخانه دنبال میکرد و بدستی فهمیده بود که فقط بقیعت استفاده از زیبایی زتش ممکن است حکم انتصاب او را بدست دهد. آقای ع. یک جوان هرچائی را بنام اسفهاردی و بعنوان ناخرزاده عقیق و آبرومند و دوفاخته پیرو جوان را بنام مادر و خواهر او برای خواستگاری دختر بزرگ احمد بخانه او برد و با تبرکات و تزویج حلب موافقت کرد و نقشه اش این بود که عفت و عاطفه را به باغ دورافتاده‌ای بکشاند و مقصود خود را بر آورد. ولی این نقشه در آخرین لحظه بر اثر مکر پدر احمد باطل شد و احمد پس از تحقیقاتی دانست که نیرنگی در کار بوده است و از آن پس زندگی بر احمد سخت تر شد و مایوس از دستگاه دولت چنین جلوه داد که اسفهاردی کلاه او را نیز بر داشته و ناپدید شده است. از آن پس زندگی بر احمد سخت تر شد و مایوس از دستگاه دولت و از راه غیظ مخفیانه مقدمات تأسیس دکانی بنام ترقیات عصر طلایی مغازه جگرکی احمد نویسنده و دانشمند معروف، فراهم آورد و آثار و مدارک تحصیلی خود را در دوشترین هائی آماده ساخت که جلو دکان گذارد و خود در آنجا مشغول کار شد. مهدی دوست قدیم احمد او را بدلائل قوی آری کار که ممکن بود بهانه وسیله آشوبگری بدست ماجراجویان دهد منصرف ساخت و با قرض کردن مبلغی یک مؤسسه مطبوعاتی تأسیس کردند ولی عالم کسب و تجارت را نیز مملو از قلب و نادرتی و بیشرمی دیدند و با ضرر بسیار دست از آن کشیدند. وضع مملکت روز بروز بدتر و زودگی احمد سخت تر میشد درین اثنا روزی در یک مجلس سخنرانی فرهنگی آقای ع. را دید و تف صورت او انداخت و ع. هم تصمیم با تقصیر گرفت. در تعقیب اقدامات مهدی احمد در دورن هرزیر و رزم آرا هم کوششی براس رسیدن حق خود کرد ولی حقایق امور بیشتر در نظرش روشن شد و از طرف دیگر کسانی که جرأت نمیکردند او را ببازی گیرند نام بی عرضه روی او گذاردند و او متأثر و مقلب ازین موضوع شیئی تا سحر بنوشتن پرداخت و فهرست از کامروایان عصر با ذکر نام کامرواها ساز تهیه کرد و ضمناً تصمیم گرفت در احوال مردم شریف و پاکدامن، تحقیقی کند. عفت که بمناسبت بیماری پدرش کمتر در خانه خود بود و بوسیله مهدی خبر رفته بود که احمد یک مرحله روحی خطرناک را میپیماید صبح بخانه آمد و چون او را دید که شب نخفته و هنوز با وضعی پریشان بنوشتن مشغول است پرخاش کنان بوی گفت: این چه وضع است؟ از جان خودت و از جان ما چه میخواهی؟

فقط از تو خواهم دارم ایندفعه تا...  
روزی که نتیجه آخرین فکر را بینی چونو چرائی در کارم نکنی؛ راستی حال آفاجات چطور است؟  
عفت که بخوبی احساس کرد احمد حال پدرش را برای عوض کردن موضوع صحبت و ختم کردن آن میپرسد گفت:  
چندان خوب نیست؛ اسباب نگرانی است.

بکسات بعد بی آنکه طی این مدت چیزی جز کلمات عادی بهم گفته باشند هر دو با هم از خانه خارج شدند. عفت بطرف خانه پدرش رفت و احمد بطرف مقصدی نامعلوم براه افتاد.

دوساعت از شب گذشته بود که بخانه بازگشت؛ عاطفه و عقیقه سخت نگران بودند و بمحض ورود او عاطفه که مشتاقانه باو



این داستان جذاب و بی نظیر از شماره آینده شروع خواهد شد و در نخستین شماره سرگذشت رابعه را هم ضمن خلاصه شیرین و روشنی خواهید خواند و از سوابق حکایت پسر رابعه بخوبی آگاه خواهید شد  
تهران مصور

سلام گفت و جوابی همراه با لبخندی مسرت آمیز شید از خانه بیرون رفت، خود را به سرخیابان رساند، از یک تلفن عمومی به خانه پدر بزرگش تلفن کرد و بمادرش گفت:  
مامان نگران نباشید، بابا جان بخانه آمدند، حالشان هم الحمدلله خوب است؛ گرفته نیستند، عصبانی نیستند.  
احمد ناوقتیی که عاطفه و عقیقه بیستر خود رفتند وضع عادی داشت، پس از خفتن آنها بیرون چهره در هم نکشید؛ بدون تغییر قیافه باطاق عربان خود در وقت قلم و کاغذ برداشت و با حرارت و نشاطی عجیب مشغول و شتن این سطور شد.  
... از جستجوها و مطالعات امروز خود نتیجه‌ای عجیب بدست آوردم، نه عجب برای خودم زیرا من خود خوب میدانم که جز این نتیجه‌ای بدست نخواهم آورد...  
اتفاقاً همینکه از کوچه وارد خیابان شدم دوست قدیم پدرم و خودم در نظام و راه رسیدیم. مدت مدیدی بود او را ندیده بودم؛ تکیه بعضی خود زده بود، آهسته و بزمحت راه میرفت؛ سلام بهم گفتیم و همدیگر را بوسیدیم؛ بطرف مدرسه میرفت و بیکدسته بزرگ کاغذ زیر بغلش بود؛ چشمان پر فروغش یراز باس و خستگی بود، چین‌های پیشانیش عمیق تر شده بود، او حرف میزد و درد دل خود را میگفت و من در عین آنکه گوش باو داشتم ماجرای زندگی او را مثل یک فیلم سینما از پیش چشم خیالم میکشیدم؛ تحصیل از روزگار کودکی در ایام توجه پدری پارسا و دانشمند، تحمل سختی های حوادث و چشیدن تلخی های مصائب و با وجود این بیمودن مراحل دانش و ادب، صدها کتاب قطور را روزها در محض استاد و شب ها در حجره بی فروغ طلبگی ورق و ورق، سطر سطر و کلمه کلمه خواندن و از بر کردن، مشکلات فقه و اصول و معضلات حکمت و کلام را بر دل و دماغ هموار ساختن، مراحل دشوار سفر و بدری را طی کردن، با معلومات جدید و با زندگی جدید آشنا شدن، کسوت معانی و استادی پوشیدن، در راه آزادی مملکت همچون پدرم بجان کوشیدن و خون و نیرو و نشاط و جوانی نثار کردن، دین و معلمی و تربیت فرزندان وطن، خدمت در دستگاه دولت را بعهده گرفتن و درین راه مقاومت ورزیدن، مبارزه کردن، سختی و ذلت دیدن، و بمراحل عالی رسیدن و در آنجا از معارضین و معاندین پشت پا خوردن و سرنگون و خانه نشین شدن؛ آنکه پس از نیم قرن تعلیم، نیم قرن خدمت، نیم قرن چسبیدن بدامن تقوی و فعالیت در مقتدا سالکی نفس نفس زنان و لنک لنکان بمدرسه‌ای رفتن و ساعتی چند برای کودکان درس گفتن، برای چه؟ برای اینکه اگر نرود، اگر اسن رنج را بر خود هموار نکند و یک دو صد تومانی نگیرد باید از کسرتسنگی بمیرد همچنانکه در نیم قرن اخیر چندین از بزرگترین استادان مسلم ا مردند؛ از کسرتسنگی، از تنهایی، از دور افتادگی، از فراموش شده گی!...  
پرسیدم این کاغذها چیست که زیر بغل داری؟ گفت: چند صد ورقه امتحانی انشاء بجهت است؛ شب تا صبح نخفته‌ام، اینها را خونده‌ام، اصلاح کردم، نمره دادم...  
بچهره فرسوده و حزین آلودش نگریستم، کنجینه‌ای از دانش و ادب در نظر مجسم شد که در میان پاره کاغذ های شیاه مشق کودکان بسته شده و در میان ما کرد و به افتاده بقمه در صفحه ۱۳ شماره ۴۴۰



باشد؛ مثنی جواهر دیدیم که در حلبی پیچیده شده و زیر پا افکنده شده باشد؛ لعمریه دیدیم که در حجاب ظلمتش نهاده باشند؛ در دل گفتم: این يك نمونه از دانش و هنر و استعداد است که دوران طلایی ماعصا بدستش داده و کاغذ پاره زیر بغلش نهاده است و با قلب گرفته و روح ملول و تن علیل و پای ناتوان به مکتب کوفکاش میفرستد تا لقمه نانی برای سدجوع باو دهد...

نظام را که حکایتها میگفت و شکوهها میکرد تا در مدرسه اش همراهی کردم، افسرده تر و ملول تر برآه افتادم، قدم زنان بحساب و مطالعه پرداختم و اینک نتیجه آن: «بین همدرسان و آشنایان و هم روزگاران قدیم من، عده ای اهل دل، اهل علم، اهل مطالعه، اهل صنعت و هنر، اهل استعداد و قابلیت، صاحب ذهن تند و قریحه ششار و روح پرهیجان بودند، امیدها بخود داشتند، هدف های عالی برای خود در نظر میگرفتند و در عین حال دامن تقوی را چنان سخت چسبیده بودند که پیدا بود تا پایان عمر از دستش نخواهند داد؛ اینان را بیاد آوردم و سرنوشتشان را در نظر مجسم کردم؛ گروهی از آنان در روز کار جوانی در مقابل نامالومات و سختی ها از پا درآمده و بدرود زندگی گفته اند و آنانکه هنوز زنده اند با آنکه سالها تلاش کرده و پیوسته بر فضل و دانش و استعداد و تقوی خود افزوده اند امروز زندگی را در گیر و دار محنت و عسرت بیابان میسرانند؛ بدین چندتن از آنان رقوم، در اطراف مرطوبشان، روی گلیم پاره شان و در میان کتابهایشان نشستم و آثار کدورت و حرمان را رییشانی بلند و چهره نورایشان دیدم.

«برعکس در میان آنانکه از ایام مدرسه و روز کار جوانی میشناختم گروهی نیز بودند که فاسد بودند، هرزه بودند، ولگرد بودند، تنبل و پست نهاد بودند، درس نمیخواندند، وقت خود را تلف میکردند، بهره ای از دانش و قریحه و استعداد انداشتند، غالباً یا در میان راه ماندند و ترك تحصیل کردند و با کلاس های درس را با تزویر و نیرنگ و دادن رشوه های گوناگون پیمودند؛ سرنوشت اینان را بنظر آوردم، وضع امروزشان یکی پس از دیگری در نظرم مجسم شد و آتش در مغز افتاد؛ آنکه از مدرسه بیرونش کرده بودند زیرا دیده بودند که دیگری او را در کلاس خلوتی زیر میز برده است امروز کیل است و آن دیگری بوزارت رسیده است؛ پسری که کتب و اشیاء همدرسان خود را میدزدید امروز عمده التجار است، آن که پدر خود را میشناخت و با در آمد خاص مادر خود زندگی میکرد پس از پیمودن همه درجات عالی امروز با میلیونها پول خود در کمال عشرت زندگی میکند؛ سیرو سیاحت عجیبی بود. دیدم از آن عده جز دو سه تن که در حوادث مختلف مرده اند حتی یکی هم نیست که از ترقیات عصری محروم مانده باشد!

«طرف عسر بخانه یکی از دوستان قدیم رقوم؛ او چند سال است که در نتیجه مبارزه با يك دزد قوی پنجه گوشه نشین شده و با آنکه سی و چند سال خدمت و فعالیت کرده است بنان شب محتاج است و هیچکس از او بیاد نمیآورد. مهذا او را خوش بین و قانع دیدم. بلند نظری و مناعت و امیدواری او به آینده چنان عجیب بود که مرد دیگری را که وی نیز از آشنایان بود و قبل از من به

دیدن او آمده بود بخروش آورد؛ این مرد هنگامی که دوست قدیم من میگفت: «اکنون دیگر نزدیک است؛ بزودی روزگاری خواهد رسید که مردم صالح و با شرف و متقی و دانشمند زمام اختیار را از کف بيشرفان و جهال بیرون آورند، وی کلامش را بنندی قطع کرد و گفت: «نگوئید، نگوئید؛ اکنون دیگر این کلمات و این صفات نیز زشت و کثیف و موحش شده است؛ مگر نمی بینید که امروز این کلمات سلاح و وسیله استوار رذل ترین افراد شده است؛ مگر نمیشوید و نمیخوانید که در موارد مختلف از جمله در موقع انتخابات گروهی از دزدان و جنایتکاران و هرزه درایان و خائنان و بی ناموسان و بی بدینان معروف نام کثیف خود را همراه با کلمات «صالح» و «باشرف» و «باتقوی» و «دانشمند» و «متدین» و

که تا چندی پیش بيشرف و وفادار، جنایت و دزدی و ناموس فروشی و خیانت بوطن و خدمت به اجانب و انواع هرزگی ها و رذالت ها بدست دولت ها و زمامداران ما مستقیم و غیر مستقیم تشویق میشد؛ و کالت مجلس در دستگاه دولت بمزایده گذاشته میشد، در راه دیانت و ایمان سدها بسته میشد، وسائل فسق و فجور و انواع هرزگی ها در دسترس مردم گذاشته میشد، در ضیافت های رسمی دولتی علناً و سائلی فراهم میآمد که همه مست و دیوانه شوند و در هم بلولند و زنان نیمه عریان در آغوش این و آن رقصند، متفقدترین و قویترین رجل مملکت در حضور جماعتی کثیر از رجال مملکت و خواتین ایشان زیبا دختری را که برای رقص به آغوش کشیده بود به اطاق خلوت میکشاید و پسر دختر ایشرا مایه افتخار خود میسرمد؛ در خیابانها

روسیاه زشتکار لقب «درستکار» و «پاکدامن» و «فاضل» و «شرافتمند» روی خود میگذارند؛ اشتباه میکنند اگر بگوئید این کلمات و این صفات آلوده شده است، برعکس، کاملاً برعکس، این کلمات و این صفات کمال پاکیزگی و صفا و عظمت و شکوه خود را دارند و باید بخود نوبد دهیم که رفته رفته از زوایای فراموشی بیرون میآیند و جای خود را باز میکنند، اینک فلان دزد آلوده دامن منفور امروز وقتی میخواهد مقام خود را حفظ کند یا بار دیگر وزیر و وکیل شود خود را صفات «باشرف» و «صالح» متصف میسازد دلیل پست شدن و مبتذل شدن این صفات نیست بلکه دلیل آنست که حالا دیگر این فرومایگان کریه و روسیاه نمیتوانند بدزدی ها، بی ناموسیها، خیانت ها و وطن فروشی های خود مباحات کنند، نمیتوانند به تیروی این رذالت ها در مقام خود بمانند و بازم بر خر خود سوار باشند بلکه بخوبی احساس کرده اند که مردم مملکت از آن اوضاع بشک آمده اند و میخواهند زورشان، و کیشان، رئیسشان، مدیرشان و همه عهده داران امورشان باشرف

«از صفای نفس و روشن بینی و امیدواری عجیب این دوست محروم کهن سال حیرت کردم و نتوانستم لب از صدق آنچه میگفت فرو بندم و چون در دل اعتراف کردم که وی از من بر مراتب روشن روان تر و خردمند تر است از من تا کردم درباره من داوری کند... به خشنودی پذیرفت؛ من شرحی از زندگی خود، از هذنی که برای خود به تلقین میدهم و به شوق خود ساخته بودم، از مقدماتی که برای خود فراهم آورده و زحماتی که در راه این هدف، یعنی خدمت بمملکت از راه سیاستمداری و اداره امور کشیده بودم برای او بیان کردم، شکست های خود و علل آن را شرح دادم و خواستار شدم که دقت کند و اگر من درین راه غفلت و قصور و گناهی مرتکب شده و با اصولا نفسی داشته استحقاق کافی برای رسیدن به هدف خود نداشته ام بصراحت بگوید؛ او توضیحات مرا بدقت شنید، بفکر فرو رفت، پس از مدتی سر از جیب تفکر برداشت و گفت: «حق با تو بوده است؛ نفس و قصوری نداشته ای؛ در این محیط و باین اوضاع، تو با مقدماتی که فراهم آورده و با زحماتی که کشیده و با اصرار و سماجت صحیح و بجائی که برای حفظ تقوی و راستکاری خود داشته ای نتیجه ای جز این نمیتوانستی بدست آوری؛ این يك امر طبیعی و منطقی بوده است و امر طبیعی و منطقی نباید موجب یأس و بدبینی شود؛ هرگز شنیده ای که در میان جماعت دزدان يك فرد درستکار بتواند بمقام ریاست برسد؛ یا در فاحشه خانه ای فواحش جمع آیند و اختیار خود را بدست يك عابدی بدهند؛ یا در میان جماعت دزدان متقی ازینکه توانسته اند در میان دزدان یا فواحش مقامی بدست آورند متأسف و بدبین و ناراضی نمیشوند؛ وقتی اگر باشباه در آن میان جانی یافته باشند بمحض آنکه ملتفت اشتباه خود شوند میگریزند و خدارا شکر میگویند که زودتر با اشتباه خود واقف شدند... مگر در همین سالهای اخیر مکرر دیدیم که افراد صالحی باشباه با روی خوش بینی بیدلیل و غیر معقول خود با بعضی دستگاه های فاسد، چندی همکاری کردند و بمحض وقوف بر حقیقت، پاپس کشیدند و کنار رفتند بی آنکه این پاپس کشیدن و کنار رفتن را شکست خود بشمار آورند؛ «آنگاه رو بر من کرد و گفت:



سعادت بخش، برای خودم، برای تو، برای بچه ها... اطمینان داشته باش عفت، ایندفعه دیگر شکست نخواهم خورد...

«دوست عزیزم، احمد، تو شکست نخورده ای، تو دلیل نشده ای، تو محرومی نیستی نماده ای، برعکس، غلبه و پیروزی با تو بوده است، تو از مجاهدات خود سرفراز و با افتخار بیرون آمده ای؛ بازوی شرافت ترا کسی نتوانسته است خم کند، پشت مناعت ترا کسی نتوانسته است بکشد رساند، تو در زورخانه فضل و تقوی بهدایت و میان داری پدر بزرگوارت سالها ورزش کرده و پهلوان شده ای، زور بازوی تو دانش تو، درستکاری تو ایمان تو، تقوی تو، وطن پرستی تو بوده است؛ وارد در محیط مبارزه و کشتی گیری شده ای، حرفای تو، یعنی دزدان، بی ناموسان، وطن فروشان و خائنان برای آنکه بازوی ترا خم کنند و کمر ترا بشکنند و بسبب کت اندازند، سیصد و شصت فن خود را بکار بسته، از همه سو عرصه بر تو تنگ کرده، از همه طرف راه و روزن نور و هوار بر روی تو بسته، بقیه در صفحه ۱۳

و اصل و فاضل و لایق باشند؛ او به چه نیکو بشری بمن دادید؛ من آشکارا می بینم که اشمه سپیده دم سعادت در مشرق حیات ایران که بیش از يك قرن است در ترا کم ظلمات غوطه میخورند اندک اندک نمودار میشود؛ و طولی نخواهد کشید که جمال آفتاب نجات و رستگاری را بر فراز بام کشور خود خواهیم دید... شما در اعلان فلان روزنامه میخواهید که رذل بی همه چیزی خود را با شرف نامیده است یا صدای بی ناموسی بگوشان میرسد که نام پاکدامن بر خود نهاده است ولی نمیشوید که مردم چون آن اعلان را میخوانند یا آن صدای میشنوند پدر یا در میآوردند و این کلام را همراه با تفنرت بر آن اعلان و بر آن دهان میافکنند: «خفه شو؛ بمیر؛ ترا حتی اگهی هزاران پسرده استوار ازین کلمات و صفات مقدس بر سر کشی میشناسیم؛

«وطن پرست» بر زبان میآوردند و مینویستند؛ دوست قدیم من سر بر انداخت، لحظه ای چند فکر کرد، آنگاه گفت: «راست است؛ ولی من چند لحظه که فکر کردم کلامی را بیاد آوردم که نمیدانم چه وقت در کجا خوانده و یا از زبان چه کس شنیده ام؛ گفته شما نزدیک بود موجب یأس من شود ولی یادآوری آن کلام بر مراتب بر خوش بینی و امیدواری من افزود؛ آن کلام چنین بود: «وقتی افراد آلوده و بی تقوی و آشف صفت «پاکدامن» و «متقی» و «باشرف» بخود بندند پیدا است که تلاششان در راه حفظ خویششان به آخرین حد یعنی بحد استیصال رسیده است!» امروز و در همین لحظه بهتر از همیشه معنی این کلام را میفهمم؛ حتماً فراموش نکرده ای



پای خود را محکم بر زمین کوفت تا  
پیرمرد تکلیف خود را بداند ، پیر مرد  
فقط لرزید و بی آنکه سر بطرف آقابالاخان  
بگرداند به ذبیح الله خان گفت :

عرض کنم خدمتتان .  
آقابالاخان نیم قدم پیش آمد و توك  
بنجه چكمه خود را محکم ولی بی آنکه پدرش  
بفهمد به استخوان عساری از گوشت لگن  
باغبان زد ، بیچاره پیرمرد از شدت درد بخود  
پیچید ولی باز جرأت نکرد رو بطرف آقا  
بالاخان بگرداند زیرا میدانست که او  
نگاهی تهدید آمیز تر خواهد کرد ، و بینوا  
ازین نگاه و بطور کلی از پسر از باب خود  
بیترسید .

آقابالاخان چون چنین دید کلام پیرمرد  
را قطع کرد و در حالی که از جای خود حرکت  
نمیکرد تا پشت سر پدرش رو در روی پیرمرد  
قرار گیرد با صدائی درشت و احنی خشن  
گفت :

باغبان باشی ، حواست را جمع کن  
و درست حرف بزن . اگر دروغ بگوئی و  
مهمل بیانی هم الان يك لگه به مغز تو کت  
میزنم که جا بجا بمیزی !  
پیرمرد نگاهی مظلومانه با چشمان  
مملو از اشک بر روی او افکند و با صدای  
مرتعش گفت :

قربان ، چیز مهمی نمیخواهم عرض  
کنم ؛ برای اینکه کسی با بنجا نیامده است  
که زن همراه داشته باشد ؛ غریبه با بنجا  
نیامده است ؛ ( و رو به ذبیح الله خان گرداند )  
به سر خودتان آقا ، به روح پیغمبر علیه السلام  
آدم غریبه با بنجا نیامده است ؛ فقط يك  
روز غریب میرزا فرج الله میراب آمد ...  
ذبیح الله خان فریاد زد :

مرد که احمق ؛ میراب که همیشه  
میآید ، هر هفته وقتی نوبت آب است لابد  
میراب میآید ...

خیر قربان ، آنرا عرض نمیکنم ،  
آنروز غروب که آمد نوبت آب نبود ؛ آنروز  
میرزا فرج الله بمنزل من آمد ، یکساعت  
پیشمانست ، چای خورد ، چپک کشید ، صحبت  
کردیم و رفت ...

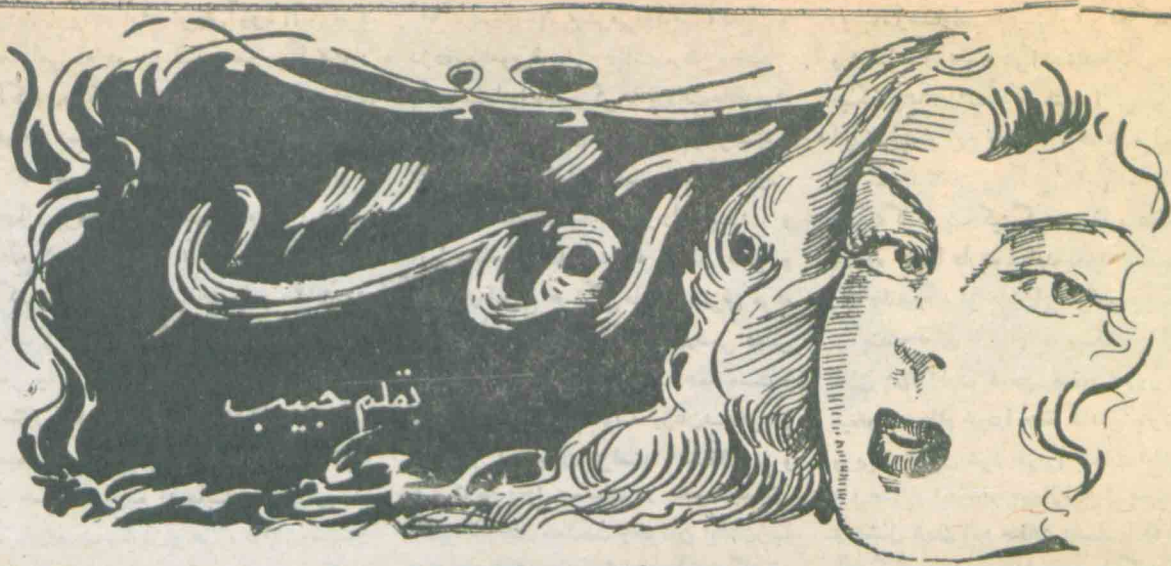
آقابالاخان نفس راحتی کشید و از آنکه  
پیرمرد رازش را فاش نکرده بود چنان  
خوشحال شد که بلرزه در آمد و پیش از آنکه  
پدرش که ازین جواب پیرمردی نهایت عصبانی  
بود بتواند چیزی بگوید بی اختیار و با حرارت  
و هیجان گفت :

همین ؟ همین ؟ ... معلوم میشود تو  
کیچی ؛ معلوم میشود خوابت سنگین است ؛  
هم خواب خودت هم خواب اهل عیالت ؛  
آمده اند و کارشان را کرده اند و جنایتشان  
را انجام داده اند و رفته اند و شما بی شعورها  
در خواب مرگ بوده اید ( و رو به پدرش )  
تفسیر شماست آقا جان ...

ذبیح الله بانحنی عصبی دست روی میانه  
خود گذاشت و بالحنی نه صاب آلود و خروشان  
گفت :

من ؟ من ؟ تفسیر من ؟ من این کار را  
کرده ام ؟  
آقابالاخان که نمیتوانست مسرت خود  
را پنهان دارد خنده بلندی کرد که درین  
موقع و در مقابل این صحنه قبیح بسیار عجیب  
میشود و گفت :

نه آقا جان ، مقصودم آنست که آدم  
عاقل ، باغ و زندگی خود را بیک همجویر مرد  
کجج خرف که در حال بیماری هم لابد چرت



خلاصه قسمتهای گذشته

آقابالاخان با زن زیبای خود ماریونا بعد از جنگ بین المللی اول از فرنگ بتهران بازگشت . پدرش ذبیح الله خان حامی ماریونا بود ولی مادر مقدس او خانم بزرگ و خواهر مزور و خاتره خانم ناراضی بودند و میخواستند آقابالاخان را بترک او وادارند ازین رو چون از عشق آقابالاخان به یکی از اقوام خود فروغ آگاه شدند کوشیدند با دامن زدن به آتش این عشق ماریونا را بدبخت کنند . آقابالا خان بكمك چنگیز که خود شیفته ماریونا شده بود فروغ را بخانه غزال فاحشه کشاند ولی سعی او بی نتیجه ماند . و بعد برای پنهان ماندن رازش مجبور شد غزال را بقتل رساند و برای رد گم کردن با يك فاحشه و لکرت هم آغوش شد و ازو سوزك گرفت و بعد دانست که چنگیز بجایش پی برده و برای ایمن ماندن از شر او موضوع را در نامه های متعدد نوشته و بدست چند نفر سپرده است تا پس از مرگش بکشایند و بخوانند . ضمناً وزیر جنگ که از طرفی عاشق ماریونا شده بود و از طرف دیگر به ذبیح الله خان قول داده بود فروغ را برای پسرش محمد ولی خان بگیرد آقا بالاخان را با درجه سرتیپی استخدام کرد و با او قرار گذاشت که از گرفتن فروغ برای پسرش چشم ببوشد بشرط آنکه پس از آنکه آقابالاخان ماریونا را طلاق گفت و فروغ را گرفت خود بتواند با ماریونا عروسی کند . در حالی که ماریونا با استنباط بیوفائی شوهرش پیرشان خاطر بود و ذبیح الله خان میکوشید او را به سازش و مقاومت وادار و خانم بزرگ و خاتره خانم مشغول جادو جنبل شده بودند آقابالاخان ماریونا را بعنوان گردش بشمیران برد ولی ماریونا تا در آنجا خود را جلو باغ و زیر جنگ و مواجه با او دیدگریخت . جستجوها برای یافتن او بی نتیجه ماند ولی پاسی از شب گذشته هنگامی که آقابالاخان در نتیجه شدت بیماری خطرناکش در منزل وزیر جنگ افتاده بود و نمیتوانست حرکت کند وزیر جنگ با كمك عده بیشتری به جستجوی ماریونا پرداخته بود ماریونا بشهر بازگشت . خانم بزرگ و خاتره خانم چون دیدند آقابالاخان باز نگشته است بماریونا حمله کردند ، ذبیح الله خان بكمك ماریونا رسیدوزن و دخترش را دور کرد ، ماریونا را که همانمده بیهوش شد باطاق برد و پس از آنکه او بهبود یافت زبان بلامتش گشود و وادارش کرد که با شوهرش یا خوشروئی مواجه شود و صبح روز بعد در باغ انتظار کشید تا آقابالاخان وارد شد . ذبیح الله خان به توییح وی پرداخت و آقا بالاخان بپوش آن دانست که فعلاً سازش کند و نقشه خود را بیروسی خودخواست باکالسه بگریزد رود شاید موفق بدیدن فروغ شود ولی ذبیح الله خان هم در کالسکه چلب کرد ، همانروز آقابالا خان با لباس ریشی خودخواست باکالسه بگریزد رود شاید موفق بدیدن فروغ شود ولی ذبیح الله خان هم در کالسکه نشست و او را با خود بیاغ بیرون کشید . بوند . ذبیح الله خان از پیرمرد باغبان جدا توییح خواست که اخیراً چه کار شده بود . مقنی ها جسد غزال را از چاه بیرون کشیدند . بوند . ذبیح الله خان از پیرمرد باغبان جدا توییح خواست که اخیراً چه کار شده بود . مقنی ها آقابالاخان با تکه و حرکتی تهدید آمیز به باغبان فهماند که نباید حرف بزند ولی چون دید برانز داد و فریاد پدرش باغبان . بیسی حرف زدند شده است در دل گفت : دیگر تمام شد !

میزند و خودش را روی پایش نمیتواند نگاهدارد نباید بسیار ادا میکویید فقیر است ؛ بیچاره است ؛ خیلی خوب ، احسان و فقیر نوازی يك مطلب دیگر است و باعداری و باغبانی مطلب دیگر ... و لش کشید احمق را برود کم شود ؛ بیائید از بنجا برویم ، بوی این جسد از دشمن میکند ، مرخصان میکند ، شما با این پیرمرد بی شعور به اطرف تشریف ببرید یک دقیقه استراحت کنید تا من مقنی ها را با سفارش لازم راه بیندازم بعد پیش شما بیایم بنشینیم با حواس جمع فکر مرتب صحبت کنیم ببینیم تکلیفمان چیست . بازوی باغبان را گرفت ، از زمین بلندش کرد و گفت :

بیارو ، آقا جان را باطاق بر ...  
پیر مرد لرزید و بدرختی تکیه کرد و ذبیح الله خان گفت :

باین بدبخت احمق چکار داری ؛ مگر من خودم اطاق را بلد نیستم ... خودم میروم ؛ تو هم زود بیا . - دل کافی همراه داری ؟  
- آقابالاخان گفت : آری پول دارم ، شما بفرمائید .  
ذبیح الله خان غرولند کنار و خشمگین و پیر مرد باغبان به دنبال اولنگ لنگان و با كمك گرفتن از درختان براه افتاد و پس از چند دقیقه هر دو از نظر مایه بد شدند .

آقابالاخان که چند قدم بیشتر از محل جنازه دور شده و با وجود این دستمال جلو دهان و بینی گرفته بود روبه دورتر مقنی که در گوشه ای ایستاده و ساکت و لرزان این صحنه را تماشا کرده بودند گسرداندو گفت :

بیائید ، شما کار دارم .  
به يك خیابان مجاور پیچید ، در نقطه ای که از همه طرف محصور در میان درختان ایوبه بود توقف کرد ، مقنی ها را که به دنبالش آمده بودند پیش خواند و گفت :

اسم شما چیست ؟  
دو مقنی با هم گفتند : اسمعیل ، عمو غلام ...  
آقا بالاخان بالحنی نسبت محبت آمیز ولی با صدائی درشت و آمرانه گفت :

آقا اسمعیل ، آقا عمو غلام ، شما دوکار میتوانید بکنید یکی اینکه مردمان را بگیرید و بخواید از بنجا بیرون بروید و بهر کس رسیدید بگوئید در باغ آقای ذبیح الله خان چنین و چنان دیدیم ؛ دیگر اینکه گوش بحرف من بدهید و هر چه میگویم اطاعت کنید ، در صورت اول من قبل از آنکه شما با کسی زور بروید و زبان باز کنید زبان از حلقتان بیرون خواهد کشید و خودتان لابد میفهمید که زورم هم میرسد برای اینکه اینجا پای آبروی پدر پیر و خدا شناس و بیگناه من و همچنین پای آبروی خود من در میان است ؛ يك یا چندیدر سوخته یسرف يك زن را در بنجا باد خارج اینجا کشته و در بن چاه انداخته اند ، با اما دشمنی داشته اند با برعکس اصلاً ما را نمیشناخته اند و گذارشان با بنجا افتاده است ؛ البته من تمام شهر و مملکت را زور و زور خواهم کرد تا این اشخاص را پیدا کنم ، گریبانشان را بگیرم و بعد نظمی را خبر کنم بیایند نفس را بیرون بیاورند و آدم کش ما را محاکمه کنند و توی میدان تویخانه بدار بزنند اما تا وقتی که آنها پیدا نشده اند نباید کسی ازین موضوع خبر دار شود . نباید کسی بفهمد در بنجا نعش پیدا شده است و بنابرین عقیده من اینست که شما آقا اسمعیل

و آقا عمو غلام هر دو مثل دو برادر مهربان و راز نگه دار ، به پدر پیر من و به خود من كمك کنید و از بنجا که بیرون رفتید شتر دیدی ندیدی ...  
دو مقنی نگاهی بهم کردند سپس « اسمعیل » به آقابالاخان گفت :  
- ما حرفی نداریم قربان ، اما این نش متعفن ...  
آقابالاخان کلام او را قطع کرد و گفت :  
- حوصله کنید میخواهم با شما يك معامله بکنم ... بهر کدام از شما دو نفر الان صد تومان میدهم ، صد تومان ...  
دو مقنی که در مدت عمر خود هرگز اینهمه پول بخوابم ندیده بودند باز وجد بارزه در آمدند ، دهانشان باز ماند و چشمانشان با نگاههای جنون آمیز بجهرة آقابالاخان دوخته شد و او گفت :

نفری صد تومان شما میدهم و شما در عوض باید چند کار بکنید ، یکی اینکه الان پاهاتان را بالا بزنید ، این نیه خاك را که نعش روی آنست برگردانید ، زیر آنرا بقدر يك ذرع ونیم دوزخ يك گودال بکنید ، جسد را در آن بیندازد و خاك روی آن بریزید و آب هم در پیش بپاشید خوب لگد لگد کنید تا سفت شود و بعد ها نشست نکند ، خاك ها را هم دوباره بهمین صورت بجای خودش برگردانید ، دیگر آنکه پیش من بقرآن قسم بخورید که این موضوع را به هیچکس حتی بزمن و بجهت برادر خواهر خود هم نخواهید گفت و اصلاً فراموشش خواهید کرد ؛ بعد هم از فر داسیح مرتباً انگار نه انگار که پیش آمده شده است میایید چاه را پاك و مرتب می کنید تا به آب برسد .

والسلام نامه تمام ، اینرا هم بگویم که اگر از امروز سمعاه تمام گذشت و این موضوع از شما بروز نکرد نفری پنجاه تومان دیگر هم بشما میدهم ...

مقنی ها که خیال میکردی سعادت دنیا و آخرت نصیبشان شده است با مسرت بی پایان تعظیم کردند و گفتند :  
- خدا سایه تان را کم نکند آقای امیر تومان !

آقابالا خان دست بچیب برد ، يك دسته اسکناس درشت بیرون آورد ، دو اسکناس پنجاه تومانی از میان آن برداشت ، هر يك را یکی از دو مقنی که سرزبانمی شناخته داد و گفت :

این نفری پنجاه تومان ، وقتی کارتان را تمام کردید و آمدید قسم به قرآن هم خوردید نفری پنجاه تومان دیگر راه میدهم ، یا الله بروید مشغول شوید .  
مقنی ها مثل اینکه پر در آورده باشند اسباب کار خود را برداشتند ، دوان دوان بطرف جسد رفتند و آقابالاخان پس از آنکه لحظه ای بدنبال آنان نگریست بر سرت نزد پدرش که در ایوان جلواطاق ، ( همان اطاق بود ) نشسته بود و بایر مرد باغبان بدرستی و خشم حرف میزد رفت ، با اشاره ای باغبان را دور کرد و پدرش گفت :

من قسمت عمده کار را بر او کرده ام آقا جان .  
- چه کردی ؟ چه کردی ؟  
مقنی ها را واداشتم جسد زن فلک زده را چال کنند .  
- وای وای ؛ در باغ ؛  
- پس در کجا آقا جان ؟ مگر غیر از بنم چاره ای بنظر تان رسیده است ؟ مثلاً فکر کرده اید که چکیم ؟ خودمان برویم در شهر در در و هوو بیندازیم که در باغ ما ، نوبی چاه آب ، نعش يك زن پیدا شده ... این کار که عاقلانه نیست ، قبل از همه پای خودمان را میچسبندو تا بیائیم ایات کنیم که ما خبری از اصل موضوع نداریم آبرومان بکلی در شهر رفته است ... پس چاره ای جز آن نیست که فعلاً سرور صد را بخوابانیم . نگذاریم موضوع از باغ به بیرون درز کند ، بعد خودمان با کمال دقت و جدیت ولی بیسر و صدا مشغول تحقیق و رسیدگی شویم بلکه انشاء الله بفهمیم قضیه از کجا آب خورده است آنوقت اگر صلاح بدانید برویم عامل قضیه و قاتل را لو بدهیم ...

ذبیح الله خان که با سر لرزان و چشمان بیقرار پسرش را نگریسته و گفته های او را شنیده بود اظهار غمناکی چند دهانش باز ماند ، آنگاه گفت :

بدنم کیچی ؛ مثل اینست که چاره دیگر ندارم . اما آخر این پیر مرد و مخصوصاً آن دو مقنی را چطور میشود ساکت کرد ؛  
آقابالا خان گفت : این بعهده من ؛ ساکت کردن این قبیل اشخاص با دو چیز میسر میشود یکی پول و دیگری ترس . من بهمین زودی مقنی ها را قانع کردم و بقی دارم حتی پیش خودشان هم تا وقتی که ما بخوایم این موضوع را تکرار نخواهند کرد ؛ حالا هم شما قدری بنشینید و این موضوع را اصلاً از فکر و خیالتان بیرون کنید و قیافه تان را بوضع عادی برگردانید تا من بروم باغبان باشی راهم مثل مقنی ها قانع و راضی کنم .



ذبیح الله خان سرنگان داد و گفت :  
 نمیدانم ، عظم نمیرسد ، برو ، اما خیلی  
 احتیاط کن .  
 آقابالاخان برافقاده ، به پشت ساختمان  
 پیچید ، باغبان را صدا کرد و باو گفت :  
 - بدنبال من بیا !  
 پیرمرد بیچاره مثل محکومی که پای  
 چوبه دار رود مرتعش و لنگه لنگان و الله  
 لیک گویان بدنبال آورد . آقابالاخان در  
 میان یک قلمستان در نقطه ای که تراکم شاخه  
 های درختان نمیگذاشت نور آبی هم با آنجا  
 برسد ایستاد و به پیرمرد که دهان زده قدم با  
 او فاصله داشت و جرأت نمیکرد نزدیک تر  
 آید گفت :

- بیایینجا باغبان باشی ، با تو حرف  
 دارم ...  
 پیرمرد هودست بطرف او پیش آورد ،  
 سیل اشک را سرداد ، با صدا بگریستن  
 پرداخت و همچنانکه پیش میآمد التماس  
 کتان گفت :

- آقا ، رحم کنید ، به پیری من رحم  
 کنید ، به بیچه هایم رحم کنید ؛  
 آقابالا خان نخست از نیمه تضرع و  
 زاری متمجب شد ولی بزودی مطلب را فهمید  
 و با خود گفت :

- بیچاره خیال میکند من میخواهم  
 او را بکشم تا رازم پنهان بماند .  
 ویس از یک لحظه تأمل زیر لب گفت :  
 - بدفکری هم نیست (واند کی لرزید)  
 نه ؛ امروز ثابت شد که نمشها بیشتر زبان  
 دارند !

پیرمرد در بنموقع باورسید ، دامانش را  
 بادودست متشنج گرفت ، پیش پای او بزانو  
 افتاد و با کلماتی شکسته همراه با گریه و در  
 حالی که اشکش از میان ریش و سیلش به  
 دهانش فرو میچکید گفت :

- آقای امیر تومان ، آقای آقابالاخان !  
 مرا دورسرتان بگردانید ؛ من بخدا ، به  
 قرآن مجید ، به امام هشتم که قفلش را  
 گرفته ام بکسی نخواهم گفت که شما بایک  
 خانم بیباغ تشریف آوردید ؛ بمرگ بیچه هایم ،  
 به ارواح پدرم قسم روز بعد از آن شب خودم  
 اطاق را جارو کردم چند دسته موی زن آن  
 جا بود همرا برداشتم و در جاه مستراح ریختم ؛  
 به سربار کتان قسم منزل و بیچه هایم اصلا  
 نفهمیدند که شما تشریف آورده تید و زن  
 همرا هتان بوده ؛ شما را بخدا چاکر را  
 نکشید ، من قسم میخورم ، به هر چه شما  
 بفرمائید که اگر سرم برود ، زبانم لق نشود  
 و چیزی نگویم .

آقا بالا خان خود را عقب کشید تا  
 داعش از دست پیرمرد بیرون آمد ، آنگاه  
 باو گفت :

- بسیار خوب ، بلند شو و گوش کن ؛ راستش  
 اینست که میخواستم ترا الان بکشم و خیالم از  
 پرچانگیت راحت شود ؛ اما دل من به پیریت  
 سوخت ؛ البته بقل ناقص تو اینطور نرسیده  
 است که این زن که را من کشته ام ؟

و این کلام را همراه با نگاهی خیره و  
 ترسناک بروح پیرمرد وحشت زده نفوذ داد  
 و پیرمرد فوراً با لکنت گفت :

- خیر قربان ، خیر ؛ چاکر همچو عرضی  
 نکردم ؛ همچو غلطی نکردم !  
 - و البته تو آن شب که من با اینجا آمدم  
 دیدی که با همان زن برگشتم ؛ چشمهای  
 که برت مرا و کالسکه را و آن زن را در آن  
 کالسکه دید ؟  
 - بله قربان ، همینطور است ، دیدم ...

صحیح میفرمائید .  
 - پس اینکه من میخواهم کسی ازین  
 موضوع خبردار نشود فقط برای اینست که  
 نمیخواهم اسم پدرم ، اسم این پیرمرد آبرومند  
 و محترم بیخود بی جهت سر زبان مردم بیفتد ،  
 من تربیتی برای نعلش دادم که دیگر در باغ  
 نخواهد ماند و تو آنرا نخواهی دید و باید  
 این موضوع را اصلاً فراموش کنی تا وقتی  
 که قائل زنگه را پیدا کنیم و بدیم دارش  
 بزنند ...  
 پیرمرد تعظیم کرد ولی دیگر نتوانست  
 قدر است کند و با ناتوانی بر زمین نشست و  
 آقابالاخان توك شلاق خود را روی شانه او  
 گذاشت و گفت :

- اگر بگردی بگویم برساند که یک  
 کلمه ازین موضوع حتی به زن و بیچه ات  
 حرف زده نمی همان روز میایم و شکست را  
 پاره میکنم ؛ اما اگر دیدم جلوزبان را  
 گرفته ای انعام خوبی بتو خواهم داد ...  
 بگیر ، فعلاً این پنجاه تومان است . فردا

- نه دیگر کاری به کار آن ها نداشته  
 باشید .  
 - پس بروم .  
 - نه قدری صبر کنید ، ضمناً باغبان باشی  
 را صدا کنید و راجع به چاه که باید مقنی ها  
 سرش مرتباً کار کنند تا به آب برسد دستور باو  
 بدید و راجع به نعلش و این چیزها یک کلمه  
 هم باو نگویید ، تا اینکه مقنی ها کارشان  
 را تمام کنند و بیایند ، پس از مرخص کردن  
 آنها میروم .  
 ذبیح الله خان که خسته شده و حال ضعفی  
 پیدا کرده بود بدیوار ایوان تکیه زد و گفت :  
 بسیار خوب . . .

بکساعت بعد ، هوا تقریباً تاریک شده  
 بود که چند دقیقه پس از خارج شدن مقنی ها  
 از باغ پدر و پسر هم بیرون آمدند ، در  
 کالسکه نشستند و بشهر باز گشتند .  
 چون کالسکه وارد باغ شد ذبیح الله  
 خان که تقریباً از وسط راه شروع صحبت  
 کرد و سرانجام خلق خوش خود را نادیده  
 باز گرفته بود گفت :

- حالا تو میروی منزل یا باز هم  
 میخواهی برگردش بروی ؟  
 آقابالاخان گفت : قدری کار دارم ،  
 باید بروم ؛ نیمساعت دیگر بر میگردم .  
 ذبیح الله خان پیاده شد و گفت :  
 - خدا نگهدار آقابالا ، سعی کن زودتر  
 برگردی ... من هم بروم چند کیلوس عرق  
 بخورم ، حالم جا بیاید ...  
 هر بان که در آن نزدیکی ایستاده بود  
 چون دید آقابالاخان نمیخواهد پیاده شود  
 سرعت پیش آمد و قبل از آنکه در بیچه  
 کالسکه بسته شود بوی گفت :

- آقا ، نیمساعت است آقایی علی خان  
 تشریف آورده اند و منتظر شما هستند .  
 ذبیح الله خان که چند قدم دور شده بود  
 ایستاد و آقابالاخان به دربان گفت :  
 - منتظر من است که چه ؛ پیخود  
 منتظر است ؛ برو بگو سر تیبش نخواهد آمد ...  
 - اطاعت میکنم آقا .. اما آقایی علی  
 خان خیلی ناراحت بود و میگفت کار خیلی  
 لازمی دارد و خدا خدا میکرد که شما زودتر  
 تشریف بیاورید که فرصت از دست نرود .

آقابالاخان مردد شد و گفت : حالا  
 کجاست علی خان ؟ در باغ است ؟  
 - خیر قربان ، تشریف بردند خدمت  
 خانم .  
 آقابالاخان از کالسکه پائین آمد و  
 دستور داد که آنرا بکالسکه خانه ببرند  
 و باز کنند و خود با پدرش که هنوز ایستاده  
 بود و گوش میداد برآه افتاد .  
 ذبیح الله خان گفت : این پسر علی با توجه  
 کار دارد آقابالا ؟  
 - نمیدانم آقا جان ، شاید گرفتاریهایی  
 برای او پیش آمده ، یا خواهشی دارد .  
 - بهر صورت باین پسر و همینطور  
 به چنگیز رومده ، و لشان کن بروند لای  
 دست پدرشان ، بیجه های ناراحت و رذل  
 و کثیفی هستند ؛ عجیب است از تو که این-  
 طور آدمهای بیسروپا بروند پیش زنت بنشینند  
 صحبت کنند ؛ گرچه مارو با این قبیل  
 کره خرها و بهیچکس دیگر اشنا نمیکند  
 هست و نیستش تو هستی ...

نمیدانم ، من پیش او رفتم ؛ فقط وقتی آمد گفت  
 موضوع خیلی مهمی است که باید حتماً امشب بتو  
 بگویم و گر نه فرصت از دست میرود ...



آقابالاخان خدا حافظی کرد و سرعت  
 به عمارت خود رفت ... مارو با در اطاق خود  
 بود و بوی گفت :

- علی خان مدتی است آمده و منتظر  
 نشسته است ، من اجازه دادم در اطاق  
 انتظار بنشیند ولی خودم با تاجا نرفتم .  
 - نگفت چه کار دارد ؟  
 - نه ، فقط گفت موضوع مهمی است  
 که حتماً باید امشب بتو اطلاع دهد .  
 آقابالاخان بی آنکه فکرش بجائی  
 برسد وارد اطاق شد ؛ علی خان از جاجست  
 و سلام گفت و با نهایت حقارت در مقابل  
 این سرتیب بلند بالا و خوش هیكل تعظیم  
 کرد .

آقابالاخان باو اشاره کرد که بنشیند  
 و بی آنکه گره ازیشانی باز کند و لبخندی  
 بزند گفت :

- چه عجب علی خان ؛ گفته بودی کار  
 لازمی داری ؟  
 علی خان که در آن دم آقا بالا خان  
 آثار اضطراب را بر چهره او آشکار دید  
 گفت :  
 - بله پیش آمدی برای بیچاره چنگیز  
 شده . بفرمائید تا عرض کنم .

آقابالاخان بشنیدن نام چنگیز دلش  
 فرو ریخت ، فوراً روی یک صهلی نشست  
 و گفت :  
 - چه پیش آمد ؟ بگو ببینم .  
 علی خان گفت : امروز عصر ، نزدیک  
 غروب بود که چنگیز را یک مفتش تأمینات  
 دستگیر کرد و بتأمینات برد .  
 آقابالاخان در حالی که شقیقه هایش  
 میکوفت گفت : برای چه ؟  
 - نمیدانم حضرتعالی این مطلب را  
 شنیده تید یانه که غزال فاحشه چند روز است  
 کم شده ... ؟  
 قدری مکث کرد ، آقا بالاخان که  
 نزدیک بود قلبش بایستد توانست چیزی  
 بگوید ؛ خوشبختانه طوری نشسته بود که  
 چراغ پشت سرش واقع شده و چهره اش  
 در سایه مانده بود و علی خان متوجه تغییرات  
 سریع و نمایان چهره او نشد و گفت :

- لابد اطلاع ندارید ؛ بله ، این زن  
 چند روز است بخانه خود برنگشته ؛ یک  
 مفتش تأمینات که جزء مشتری های خانه  
 او بوده خیلی کنجکاری کرده و به خیالش رسیده  
 است که هر چه هست زیر سر چنگیز است  
 و اینجا و آنجا گفته که چنگیز غزال را  
 برده و بلائی بر سر آورده است . بالاخره  
 این مفتش بتأمینات خبر داده و نتیجه این  
 شده است که امروز چنگیز را در حضور من  
 گرفتند و به تأمینات بردند و الان لابد  
 در آنجا حبس است ... وقتی او را میبردند  
 از من خواهش کرد خدمت شما بیایم و  
 التماس کنم که هر طور شده است اقدامی  
 کنید و او را از حبس تارک نجات بدهید ...

آقابالاخان مردد شد و گفت : حالا  
 کجاست علی خان ؟ در باغ است ؟  
 - خیر قربان ، تشریف بردند خدمت  
 خانم .  
 آقابالاخان از کالسکه پائین آمد و  
 دستور داد که آنرا بکالسکه خانه ببرند  
 و باز کنند و خود با پدرش که هنوز ایستاده  
 بود و گوش میداد برآه افتاد .  
 ذبیح الله خان گفت : این پسر علی با توجه  
 کار دارد آقابالا ؟  
 - نمیدانم آقا جان ، شاید گرفتاریهایی  
 برای او پیش آمده ، یا خواهشی دارد .  
 - بهر صورت باین پسر و همینطور  
 به چنگیز رومده ، و لشان کن بروند لای  
 دست پدرشان ، بیجه های ناراحت و رذل  
 و کثیفی هستند ؛ عجیب است از تو که این-  
 طور آدمهای بیسروپا بروند پیش زنت بنشینند  
 صحبت کنند ؛ گرچه مارو با این قبیل  
 کره خرها و بهیچکس دیگر اشنا نمیکند  
 هست و نیستش تو هستی ...

نمیدانم ، من پیش او رفتم ؛ فقط وقتی آمد گفت  
 موضوع خیلی مهمی است که باید حتماً امشب بتو  
 بگویم و گر نه فرصت از دست میرود ...

**ناتمام**

**بی فرجه**  
 بقیه از صفحه ۱۱  
 در هر قدم زیر پای ترا بانواع وسائل ، لیز و  
 سراسیمه و لغزنده ساخته ، گاه مناظر فریبنده  
 بتو نموده ، گاه کابوس های موحش به چشمت  
 کشانده ، هزاران دام و کمند ویا گیره در  
 راه تو گسترانده ، فشار گرسنگی برهنگی  
 بر تو وارد آورده ، عرق خجالت و سرافکندگی  
 در مقابل اهل و عیال بر جبین تو نهاده ،  
 زندگانی مادی را بر تو دشوار ساخته ، بار  
 احتیاجت در روز بروز سنگین تر و تحمل ناپذیر  
 تر گردانده و باز هم توانسته اند ترا بگیرند ،  
 ترا بیندازند ، ترا بپندند ، ترا نابود کنند ،  
 ترا میکوبم ، یعنی اخلاق ترا ، یعنی  
 معلومات ترا ، یعنی تقوی ترا ، یعنی روح  
 پاکیزه ترا . - بگو ببینم از چه رو مایوسی ؟  
 از فقدان چه چیز غم میخوری ؟ علمت را  
 از دست گرفته اند ؟ نه ؛ بیسواد و بیسایه ات  
 ساخته اند ؟ نه ، هنر و استعدادت را از روح  
 بیرون کشیده اند ؟ نه ، از راه راستی و درستی  
 منحرفت کرده اند ؟ نه ، توانسته اند کوچک  
 ترین لکه بر دامن تقوی تو بگذارند ؟ نه ،  
 وزیر و کیل و رئیس و روزنامه نویس با آن همه  
 دست بدست هم دادن و دام گستردن و حیل و  
 نیرنگ بکار بستن موفق شده اند سرانگشت  
 تجاویز به تو امیسی تو ، به زن و دختران تو  
 دراز کنند ؟ نه ، تو هر آنچه را که از خوبی  
 ها و معنویات و فضائل کسب کرده و اندوخته  
 و داشته ای اکنون هم داری و تا پایان عمر نیز  
 خواهی داشت ، نه فقط خود ، خواهی داشت  
 بلکه زن و فرزندان تو نیز ، مسلماً تا چند  
 پشت خواهند داشت ؛ دیگر چه میخواهی ؟  
 دیگر چه میگوئی ؟ دیگر چگونه ادعا  
 شده . بفرمائید تا عرض کنم .



خانم نه میرنساء بختیاری - تهران - نشانی منزل شخصی که دختر شما را بدون اطلاع شما بشهران آورده است توسط پست مستقیماً برای شما فرستاده شد. در صورتی که نرسیده است می‌توانید با مراجعه به دفتر تهران مصور آن نشانی را بدست آورید.

**دوشیزه م. ا. تهران.** کمکی که شما می‌کنید موجب برایشان و سرگردان کرده‌اید موجب کمال تشکر است و پیش خدا بی‌اجر نخواهد ماند.

**آقای فضل اله هاشمی . قصر قاجار.** خلاصه داستان را هر طور ممکن است بنویسید و ارسال دارید. پس از مطالعه اگر قبول اقتباس تشخیص نشد برای شما پس فرستاده خواهد شد.

**آقای حسن بصیری - به شهر.** احساسات وطنی و ملی شما قابل تقدیر است. البته هیچ چیز مثل وحدت و اتفاق و کرد آمدن در پیرامون پرچم ملیت و سلطنت مشروطه نمی‌تواند مملکت را از سختی‌ها نجات دهد.

**آقای بهرام نیاکان دانشجوی دانشکده پزشکی - چنانکه حدس زده‌اید اسامی «انوشه» و «جیب» که نویسنده داستان‌های «بی‌عرضه» و «آفت معرفی» شده اسم مستعار است نه اسم حقیقی، نویسنده این داستان‌ها از معروفترین نویسندگان است. داستان «بی‌عرضه» پس از ختم آن در مجله جداگانه چاپ خواهد شد و احتمال است نام اصلی نویسنده در کتاب معرفی شود.**

**آقای رحیم نجبران - تبریز.** وزارت کشور بهتر میدانند که شهر دار سابق شما بکجا منتقل شده است. بهمان وزارت خانه مراجعه فرمائید.



**آقای م. ک. لاهیجان.** اولاً بدل خود مراجعه کنید و ببینید بکدام یک ازین دو عاقله دارید. ثانیاً بازم بدل خود مراجعه کنید و ببینید آیا بعد از اینکه با کسی مزاجت کرده‌اید که قبلاً شوهر دیگر داشته است دل چرکین نخواهید شد؟ ثالثاً خوب دقت کنید که کدام یک ازین دو اخلاقاً بهتر است و کدامشان ممکن است برای شما زنی سربراه‌تر و مطیع‌تر و مهربان‌تر شود؟ رابعاً آیا امید دارید زانی که در اداره کار میکنند و حقوق و استقلالی دارند و یک دهم هم شوهر داری را امتحان کرده‌اند؟ غالباً نمیتوانند. سر خوب و آرام‌وقتی شوند؟ وقتی هم‌این نکات را در نظر گرفتید خواهید توانست یک تصمیم منطقی و عاقلانه بگیرید و سپس از گرفتن چنین تصمیمی دیگر جای آن نیست که بحرف مردم یا مخالفت و موافقت قوم بخوش اعتناء کنید. اما اگر اتفاقاً برخلاف عقیده ماری اولی تصمیم گرفتید، اخلاقاً باید صبر کنید تا برای دومی شوهری پیدا شود و خودتان هم کمک کنید که شوهر مناسبی برای او پیدا شود، بعد فاش خود را با اولی بیازمائید. شاید خدا بخواهد و راضی از آب درآید.

**دوست شما اندرز می‌گوید و راهمائی میکند**



حل مشکلات خود را از دو جا پیدا کنید

**آقای داریوش زمانی. تهران.** تشخیص خودتان کاملاً صحیح است، همانرا که انتخاب کرده‌اید بخوانید.

**آقای هوشنگ حسن میرزائی اهواز.** مقالاتتان را بفرستید در هیئت تحریریه دیده شود اگر مورد پسند بود راجع به قیمتش حرف خواهیم زد و گرنه عیناً پس خواهیم فرستاد.

**خانم پ. ک. تهران.** به شوهر و مادر شوهرتان بگوئید کسی که دختر بزیاید پسر هم خواهد زانید و این عین بی‌عقلی و فرومایگی و خدا-نشناسی است که انسان زن و عروس خود را ملامت کند که چرا دختر زانیدی و پسر نزانیدی! گوش نکنید خانم، آینده با شماست.

**دوشیزه پری. پ. اگر از سایر جهات تناسب و هم‌آهنگی کامل بین شما و نامزدتان برقرار است و اگر اطمینان دارید که او از خانواده نجیب و آراسته به تربیت اخلاقی است تساوی سن او و شما اشکال ندارد.**

**آقای محمدزید. پ. اهواز.** اگر ممکن است دستکشی بدست خود کنید و آنرا به آستین پیراهنتان بدوزید تا بتوانید ناخن خود را بچوبید و با آن در خانه ازین کاپوت‌های مخصوص انگشت که اطباء دارند و از لاستیک نازک است بگیریید و انگشت خود را در آن بگذارید. و نیز خوب است ناخن‌ها را زود زود بگیریید و نامدنی همه روز چندنوبت زیر ناخن را با گه‌گه آلوده کنید بتدریج ترک عادت ناخن جویدن خواهید کرد.

**آقای اسدصادقی. فیروز کوه.** اگر معنویات غلبه نکنند مادیات بشر را نابود خواهد کرد، شرط موفقیت پول نیست بلکه آن چیزی است که هم پول و هم چیز دیگر از آن بوجود می‌آید آن معنوی است مرکب از «عقل و علم و اخلاق»

**آقای رزمکمال - صنعت دوست . تهران.** با دلیل و بازگر مورد و نشانی کامل به کلاتری محل یا شهریانی اطلاع دهید اگر حق با شما باشد عیب خانه‌ئی که در خیابان شاهپور نام بخش ترزقات روی آن گذاشته شده است بسته خواهد شد.

**آقای م. م.** البته فائزئی های تهران مصور حقیقت درد، باین معنی که نمودار حوادثی است که نظائر آن در اجتماع ما زیاد اتفاق می‌افتد ولی نویسنده در نگاشتن هیچیک ازین فائزئی‌ها نظر خاص به شخص یا خانواده معینی ندارد و اگر کسی پیدا شد و یکی ازین حکایات را بزند کسی خود مطابق دید نباید تصور کند که نویسنده سرگذشت او را می‌داند و نوشته است.

**آقای ق. ت. ت. خیر آقا** آن کار خطرناک برای رفع جوش‌های سورت خوب نیست و شمارا به دبختی‌های دیگر دچار خواهد کرد. بروید مزاج خود را تصفیه کنید و مدتی هر روز صبح یک قاشق نمک میوه در یک لیوان آب میل کنید.

**آقای ح. ق. تهران.** اگر شما خوش رفتار و مهربان و آبرومند و معروف بدرستی و تقوی باشید موفق نخواهند شد نامزد شما را از دستتان بیرون آورند و اگر وقت خود را تلف نکنید و تپیل و سهل انگاری بی‌شمار نباشید و در کار خود جدیت و ذوق و علاقه مفروض نشان دهید و محبت کارفرمایان خود را جلب کنید بدون احتیاج به سفارش کسر در آمدتان افزون و مقامتان برتر خواهد شد.

**تهران دوشیزه ر. داوطلب.** دوست سخن‌چین آن جوان را مورد بی‌اعتنائی کامل قرار دهید و از مواجبه شدن و هم صحبت شدن با او بی‌هریزید. اگر مسلم میدانید که آن جوان بشما علاقه‌مند است و شواستار مزاجت با شماست بی‌آن که با او در خارج ملاقات و رفت و آمد کنید و بی‌آن که زمام متانت و مناعت خود را از دست بدهید و خود را سست جلوه گر سازید بگوئید پدر و مادرش را به خواستگاری بفرستد و شمارا نامزد کند. اما اگر پس از تحقیق و دقت و مطالعه کامل دانستید که این امر هم مثل هزارها نظائر آن فقط مولود هوس است هم این هوس را از خود برانید و هم نگذارید در آن جوان تقویت شود، زیرا اصولاً زن داری یک جوان هیچ‌گاه نوزده ساله که مشغول تحصیل است کار بسیار بسیار دشواری است و جوانان عاقل و مؤدب و مرتب تادرس می‌خوانند و دنیا را آینه خود را می‌سازند در صد دین چیزها برنمایند.

**دوشیزه م. ی. ش. ی. تهران.** صبر کنید. مقاومت کنید و هر چه بیشتر میتوانید خوش اخلاق باشید. خوش اخلاقی و مهربانی و صفای طینت شما هم برادر و زن برادر شما را رام خواهد کرد و باعث خواهد شد که شوهری برای شما پیدا شود.

**آقای ابوالقاسم. ص. تهران.** سستی اعصاب خود را با گردش در هوای آزاد و ورزش مرتب هر روز صبح، و شستشوی هر روزی بدن با آب سرد باین گرم و تر رقیق و بتامین ب. و کلسیم بتجویز طبیب خانوادگی خود احتراز از مواد الکلی بخوبی میتوانید بر طرف کنید.



**آقای ج. م. از دوستان خواهش کنید که** «بعلتی که هم امید نهدوم شما ولی نمیتوانید به زبان بیابورید» بخانه شما نیاید و با مادران فقط یکدفعه با کمال ملائمت و خوشنودی با بگوئید یا بنویسید: «با دداشت‌های شما را خواندم و بشرافت و مناعت من بی‌تهایت بر خورد و چون مادم هستم فراموش میکنم و دیگر موضوع برآید نمی‌آورم بشرط آنکه شما هم عبرت بگیرید و آبروی خود و خانواده را بهتر حفظ کنید»

**آقای حسین مصوری. تهران.** ما مقالاتی را که مورد تصویب هیئت تحریریه قرار گیرد با کمال امتنان می‌پذیریم و چاپ میکنیم. اگر چاپ نکردیم عیناً بنویسند پس میدهم. چند نمونه از نوشته‌های خود ارسال فرمائید.

**آقای مهدی. ع. ی. تهران.** ترس بیهوده بخود راه ندهید، اینگونه ترسها و نگرانیهای موهوم و بی‌اساس موجب عقب افتادگی میشود، با کمال جدیت درس بخوانید و در زبان خارجه که در آن ضعیف هستید بیشتر اهتمام ورزید و وقت خود را به هیچ قیمت تلف نکنید حتماً قبول خواهید شد.

**آقای سید جلال ملاک.** از قهرمانان داستان آفت هنوز چند نفرشان در قید حیات هستند، راجع به ماریونا و فروغ و دیگران بهتر آنست که پس از ختم داستان تفاوت کنید.

**آقای رضا جفری. تهران.** بین جوابهاییکه برای مسابقه عجیب ترین شخص میرسد هیئت تحریریه سعی میکند جوابهایی را برگزیند و چاپ کند که تا آنجا که ممکن است از صحت آن اطمینان داشته باشد، حال اگر نویسنده‌ئی و شرکت کننده‌ئی آفتد خود را بست کند که دروغ بنویسد و دروغ خود را با هزار سو گذرد است جلوه دهد دیگر بحثی بر ما نیست - در باره بابت جائزه تهران مصور بدقت تماشاخانه تهران مراجعه کنید تصور نمیرود قبول خواسته شما مانعی داشته باشد. در شماره های سابق مکرر راجع به تقویت حافظه نوشته‌ئیم و بعدها بازم خواهیم نوشت.

**دوشیزه ژ. ژ. تهران.** حق با مادران است حتماً بروید خیاطی یاد بگیرید.

**آقای غلامرضا رشت.** در عین آنکه با اجرای دستور طبیب قلب ضعیف خواهر خود را تقویت میکنید با ویوسه تلقین کنید که چیزش نیست و نگذارید ملالی بر او وارد آید و وسایل گردش و تفریح و سرگرمی برای او فراهم آورید و بعد هم سلامت شوهرش دهید.

**آقای ز. ا. به شهر.** امروز جراحان ماهر چشم با کمال سهولت با عمل جراحی، جیبی و پیچیده‌گی چشم را کاملاً معالجه میکنند.

**آقای محسن مطیع دانش آموز دبیرستان فرخی. تهران.** حس نظر شما نسبت بشهران مصور موجب کمال تشکر و مشوق کارکنان مجله است و البته بقول شما: «این نقیصه را اولیاء امور است که بایبگانه پرستان و نوکران روس و انگلیس مبارزه جدی و اصولی نمیکند و آنها را بحال خود گذاشته‌اند تا هر عملی را که بخواهند انجام دهند بمقدسات ملی و مذهبی ما امانت کنند.» آفرین بر جوانان دانش آموزی چون شما که وطن خود و ملت خود و نوامیس ملی خود را دوست میدارند.

**آقای ا. ف. خلخال.** مایوس نباشید. دل سرد نشوید. بازم فعالیت کنید، همیشه وضع فرهنگ و وضع مملکت خصوصاً برای شما که جوان هستید و آینده دواز در پیش دارید باین صورت نخواهد ماند.

**تهران مصور**

**ناله ها و شکایات مردم**

سد بسته نشده - گندم را برده‌اند  
آقای سید مرتضی علوی نماینده مطبوعات از زابل نوشته اند با وجود شش ماه کارشماره روزی و صرف پول گزاف هنوز سد گرمی که آب دهستان های مربوطه را تأمین میکند بسته نشده است و باین ترتیب خطر قحط در سال آینده مردم را تهدید می کند. ضمناً دستور داده شده موجودی غله انباردارائی زابل را بمشهد حمل کنند و این نیز موجب نگرانی شده است.

**فدراسیون بی رئیس**  
عده زیادی از ورزشکاران و قهرمانان رشت نوشته اند فدراسیون کشتی شهرستان رشت مدت مدیدی است رئیس ندارد و بر اثر بی‌سرماسامی نزدیک است این فدراسیون از هم بپاشد و کشتی گران با استعداد این شهرستان که دارای سوابق ممتاز و افتخارات و جوایز بسیار هستند بکلی از مداومت در ورزش مایوس شوند.

**تهران مصور.** چرا انجمن ملی تربیت بدنی درین امر مصور میوزد؟

**تقصیع حق یک سرکارگر**  
آقای نفی جوشی سرکارگر کارخانه حریر بافی چالوس شکایت دارد که بعلت آن که با ماجراجویان و اتباع پیشه‌وری همکاری نکرده و وطن خود را دوست دارد بیکارش کرده اند و مکرر به سازمان برنامه شکایت برده و باو گفته شده است که خود او استفاده کرده در صورتیکه خود استعفا نکرده و بی دلیل بتدعیش خاتمه داده اند  
تهران مصور - شایسته است که سازمان برنامه رسیدگی دقیق بوضع این کارگر کند و سرگردانش بگذارد.

**چقدر قرضه میتواند بخرند؟**  
آقای حسن پاینده نامه ئی به آیت الله کاشانی نگاشته و رونوشتی هم به تهران مصور ارسال داشته اند مبنی بر اینکه عده ئی از تجار میلیونر هستند که به نسبت دارائیشان میتوانند مبالغ کثیری قرضه ملی خریداری و وطن پرستی خود را ابراز کنند ولی با هنوز اقدام بخرید نکرده و با مبلغ کمی خریده‌اند. خوب است حضرت آیت الله ایشان را احضار و نصیحت فرمائید که بمقادیر ذیل که نسبت به نرویشان خیلی کم است قرضه ملی خریداری کنند.

سورت اسامی چند نفر ازین تجار بزرگ و معتبر و مبلغ قرضه ئی که میتوانند بخرند و غالباً در حدود صد نیم نرویشان است بشرح ذیل است:

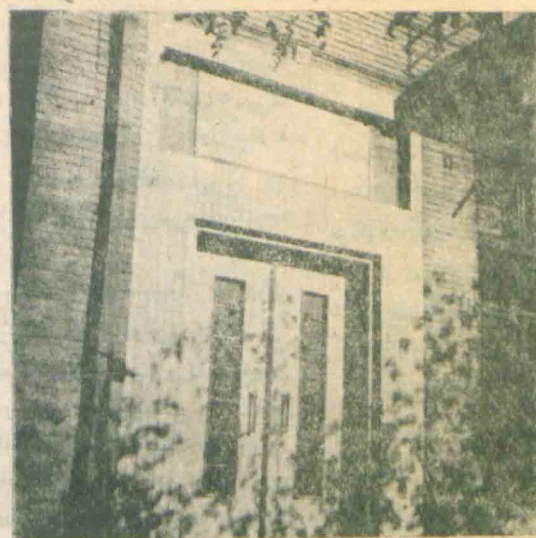
- آقای سید محمود لاجوردی کاشانی صد میلیون ریال
- « برومند کزئی »
- « حاج حسینعلی فرشچی کاشانی سی »
- « محمدیان کاشانی ۲۵ »
- « حاج محمدحسین کاشانی ۴۰ »
- « حاج میرزا علیقلی کاشانی ۳۵ »
- « کا زروئی اصفهان ۸۰ »
- « حاج میرزا علیقلی کاشانی ۲۰ »
- « شیخزاده هراتی اصفهان ۶۰ »
- « شالچیلار ۶۰ »
- « حاج ابوالقاسم تبریزی اصفهان ۵۰ »

**رئیس صنف بلور فروش**  
اتحادیه صنف بلورچینی فروش تهران در تعقیب خبر مندرج در شماره ششم دی ماه توضیح داده است که آقای اصالت یکی از افراد صنف هستند و ریاست صنف با آقای حاج محمد علی پوستی است.

مقدار کافی خوردگی در راه لالزار  
سلامتی کودکان  
مقاومت آنها را  
بسیار و یکا  
ساختن یک  
تقویت



مؤسسه هیدرو الکترو در ایسی امین  
افتتاح يك مؤسسه پزشکی بیسابقه در ایران



باید اشخاص ذیل علاقه  
رساند  
۱- حمام اسید کربنیک  
و گوگرد برای معالجه  
بیماریهای قلبی و فشار  
رطوبتی خون و اکزما و  
بماتیزم و غیره  
۲- حمام گیاههای  
بی برای معالجه امراض  
بسی و تنظیم ترشحات غدد  
نقصان تمایلات جنسی

۳- مسازهای طبیی  
برای لاغری اندام و نقص های  
بدن (مخصوصاً این مؤسسه  
تعهد مینماید اشخاصی را  
که از چاقی شکایت دارند در  
مدت کوتاهی لاغر نماید)  
۴- معالجات برقی برای  
رماتیزمهای کهنه و فلیج های  
مختلف  
۵- ائی لاسیون برای  
معالجه سینوزیت بردنشیت  
لاز شربت

خیابان بهارستان شماره ۱۸۵  
تلفن ۳۹۸۱۵  
از کارمندان ادارات نصف قیمت  
دریافت میدارد

۱۸۵

میدان بهارستان دروازه شمیران  
مجلس شورای ملی

برای رشد و نمو طبیعی فرزندانشما

«باکوزان» سویس

سناغذای مقوی و خوش طعم و لذیذ میباشد



کانون ای زیبا

در آینه آن شمع خواب بریدید بیدار بودید و زایل نمیدید  
سخت بجا که توانست شد بر میان بیدار کردن



سرما خوردگی  
شدید



بباید نماند و یکس در موقع خواب سریعاً  
معالجه میشود.  
برای اینکه سرما خوردگی کمتر از سرما خوردگی مانده کانی است  
مقداری بار و یکسین سینه و گلو و پشت در موقع خواب  
بمالید  
۱- سینه را با آب سرد بشوید و از باد و یکسین سینه  
میشود و البته با آب و یکسین سینه و گلو و پشت را بشوید  
۲- بباد و یکسین  
بانتخاب نموده در حالت نوبه سینه را آرام و سرد کردن  
بر طرف میسازد در تمام مدت باد و یکسین  
به طرف سینه فون نموده و برای همیشه زکام شما را  
برطرف میکند



Simplement Frictionnez  
VICKS VAPORUB



با روغن ماهی هوگ  
که منحصر از کبد زنده ماهی مورد تهیه و دارای مقدار کافی  
لسیتین و فسفر میباشد خود و اطفاقتان را در مقابل سرما خوردگی و  
امراض گوناگون دیگر میباید. داروخانه فردوسی چهارراه لاله زار  
و سایر داروخانه ها



شکلات ویکالین دارای ویتامین C.B.D. فخرآلی بسیار  
میباشد. برای بانوان باردار و نوزادان - از وی و شیر مادران  
برای حکم شدن و جوش خوردن بویع سرچشمه نوزادان بسیار مفید است  
مصرف شکلات ویکالین برای اطفال شیرخوار  
بانوان باردار و نوزادان بسیار مفید است  
در بیماری ۴۵ ساله و تمام از خانه بیرون رود



سیدول  
حالیترین و آکس فلهر آلمانی  
ساخته کارخانه معروف  
آمور  
مکزیکو  
مجلس شورای ملی

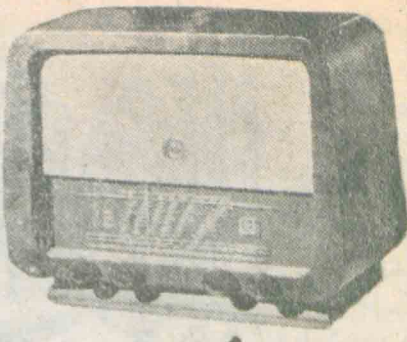


دیزوز و امروز  
روز بروز مردم با شستنی و شستنی شستنی  
امروز با شستنی و شستنی شستنی  
روز بروز شستنی و شستنی شستنی  
امروز با شستنی و شستنی شستنی  
روز بروز شستنی و شستنی شستنی  
امروز با شستنی و شستنی شستنی

سینمای فایلی  
بهترین سرگرمی برای شهبای زمستان  
ترا چهار ر اقاوام السلطنه  
تلفن ۴۲۴ ۸۲



# خطا بود که نبویند عطر زیبارا



راديو هرنيشن ۱۹۵۲  
با ۷۵ متر

نابغه انحصاری در بران شرکت سی فراخوانی اوسی را در دست دارد  
اردبیل را با کاراز شیشه خیابان سپه  
با بل. را با کاراز بابل تور  
همدان را با اتو نصیری  
چالوس و بابلدر را با ایران بیما  
شهرار را با جهان تور  
مسافرت کنید



مشک آنت که خود بود  
او و کلنهای ساخت  
مطر رقیب ندارد



برای اینکه اتومبیل فرسوده شما منظره نودا داشته باشد  
برنگ کار خود دستور  
و بید رنگ

این اتومبیل فرسوده مدل ۱۹۳۶  
صرف نماید

DU PONT  
DU CO DULUX  
REG. U.S. PAT. OFF.

فروشنده انحصاری در ایران: آ. حکیم و شرکاء، خیابان سعدی - تلفن ۳۰۶۱۱  
در ولایات از نشانیهای زیر تهیه نمایند  
مشهد - آقای عبداله داب پور - سرای برون  
اصفهان - آقای حاجی محمد صادوقی - خیابان شاهپور  
تبریز - آقای کوزه کنانی و شریک - بازار  
اهواز - بشارخانه آقای محمد حسن گلادوز  
بازرگانی آقای سید صادق و ششم توکی  
همدان - دلاویج درنگ فروشی خورشید - خیابان بوعلی سینا  
یزد - بشارخانه آقای محمد حسن لایقی  
فازر کجا این علامت را دیدید چه بداری فرمایید



دفعه‌های شنبه شمارا راحت نماید فراموش شمع الکوکشن کار به شمع الکوکشن در آن نسی شده ترین در دست و دل سایر  
داروهای سنگ در مان خوبی نیست. در محل درد میباشد و در بدن را بخود جذب نماید. اگر مبتلا به سیاتیک یا روماتیسم  
یا تورم سینما هستید اگر شانه با کمر شما در یکدند فراموش نکنید که شمع الکوکشن  
یکانه درمان شماست

د آتو کاظم پیچمجور  
دیلمه از بیروت و پاریس  
جراح و پزشک بیماریهای دهان - دندان - فك - صورت  
همردیف کردن دندانهای ناهنجار (ارتودنسی)  
نشانی: خیابان اسلامبول (دوبروی کنتیناتال) - تلفن: ۳۳۱۸۹  
پذیرائی: بعد از ظهرها (با تعیین وقت قبلی)

گراواتهای تازه وارد  
زیبالاله زار

بیوهرفین  
آخرین و مهمترین کشف برای  
روئیدن موی سر که ترکیبی است از ۴۲  
داروی مختلف گیاهی و شیمیائی که  
پس از استعمال اثر معجز آسای آن برای  
سرفای طلاس و حتی کجلی در کمترین مدت هویدا میگردد این دارو در  
مختلف بسته بندی شده است بیوهرفین نمره یک برای موهای خشک و طبیعی  
بیوهرفین نمره ۲ برای موهای چرب و بدو طریق بسته بندی شده است بسته  
کوچک در (هشت بطری) برای موهای آقایان و خانمهایی که موی سر  
کوتاه است قیمت آن ۷۵۰ ریال و با اضافه ۵۰ ریال برای بخرار بست بسته بندی  
بزرگتر برای خانمهایی که دارای موهای بلند هستند  
ریال و با اضافه ۵۰ ریال برای بست و بسته بندی. سفارش دهندگان با قرار داد  
باید نمره ۲۰۱ را در نظر داشته باشند کسائیکه میل دارند شخصاً با قرار داد  
از ریزش موی سرشان جلوگیری و برای روئیدن مو میتوانند سالن زیبایی  
اقدام نمایند نماینده انحصاری بیوهرفین در ایران سالن زیبایی مزده شهر  
خیابان لاله زار کوچه ممتاز کاشی ۵۲ ساعات پذیرائی بانوان از ۱۰ الی  
آقایان ۱۶ الی ۱۹۵۰  
آژانس مترو

داروی سریع و مطمئن برای سرخوردگی، سینه درد و سرد  
نماند با نطولا طوم سینه و گلوئی ملتهب را فوراً  
دراحت میکند. بخشایش نهایت ایام و رفع سوزش آن در  
نایز کرده شکی سینه در آن را از بین میبرد.  
بخاطر: با نطولا طوم برای بی ریزش و التهاب تار  
و شامه و باره باستانی تریا نیدش کنید. این داروی جدید و ایام  
برای سرخوردگی استعمال نماید. همین امروز یک قوطی بی نایش  
بخرید و خانواده خود را از عوارض سرخوردگی بی نماند  
نمایند انحصاری:  
شرکت سهامی ایران شرق: دروازه دولت - تلفن ۳۸۴۵۳  
ANTHOLATUM  
QUICK ACTION BALM

کلاسهای بعد از ظهر خیاطی البرز  
بنا بخواش عدهای از معتمدات تشکیل و تا اول بهمن ماه نام نویسی میکند  
چهار راه سر چشمه هنرستان خیاطی البرز  
استخدام  
شما میتوانید در مدت یکماه ماشین نویسی را از روی نقشه و اسلوب  
جدید و دفتر داری دو بلرا در آموزشگاه البرز تکمیل یاد گرفته و با حقوق  
مکفی استخدام شوید - آموزشگاه البرز - چهار راه سر چشمه  
یسوادان [ارازد ما فرستید  
تا تحت نظر مهندمین و لیسانسیهها باروش ساره در مدت کوتاهی باسواد  
شده و موفق باخذ گواهی نامه شش ساله شوند -  
چهار راه سر چشمه - آموزشگاه البرز



خطوط جدید هواپیمای ك. ال. ام  
به خاور دور

خطوط هواپیمائی پادشاهی هلند به توکیو و استرالیا نیز پرواز  
مینمایند با این وسیله می توانید به آسانی بخاور دور مسافرت نمایند.  
برای انجام کارهای خود که بمنظور و افق جدیدی مسافرت مینمائید از خدمت  
و پذیرائی همیشگی که مخصوص خطوط هواپیمائی هلندی است نیز بهره مند  
خواهید شد.

توضیحات مشروح  
را از آژانس های  
مسافرتی و یا از  
پرس اکسپرس  
خیابان سعدی تلفن  
۳۸۱۷۶ و ۳۴۹۳۷، ۳۷۰۰۰  
سوال نمایند



جات از موخوره و شوره سر بوسیله:  
شامپو دولسون کادورین  
اروخانه شقایق کاشی ۱۰۶ لاله زار  
برای  
CADORICIN  
Dulcol







کارهای دستی برای دوشیزگان جوان

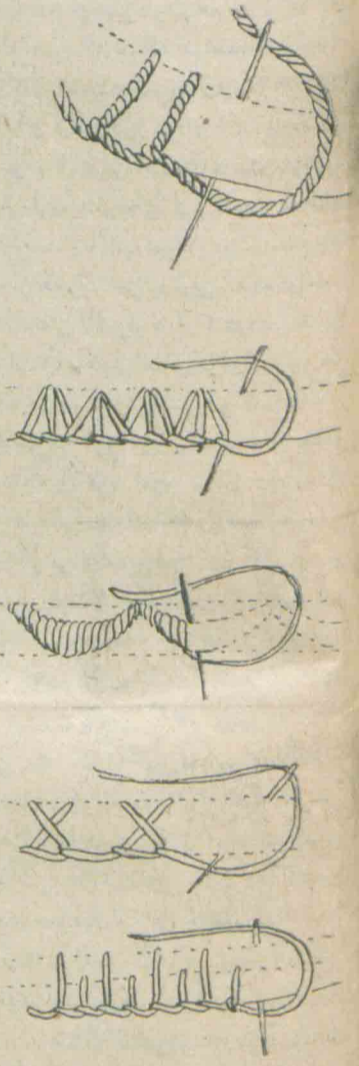
مادران خوب کسانی هستند که ذوق استعداد فرزندان خود را پرورش دهند و آن ها را برای خود جامعه مفید بیاورند. بدختران خود در تعلیم کارهای دستی کمک کنید.

پاصیخ بد پرورش های بانوان و دوشیزگان رنگ تیره

دوشیزه توران عمارستانی - آبادان لکه چربی معمولاً باستی با صابون از بین برود مگر اینکه نوع صابون آن خوب نباشد و دارای موادی باشد که از ترکیب شدن با چربی برنگ سرخ در آید و اینکه پارچه های تیره رنگ کمتر از پارچه های سفیدند برای اینست که رنگ سفید نور و حرارت را منعکس میکند یعنی بر میگردد و حال آنکه رنگهای تیره آنرا در خود نگاه میدارد و منعکس نمیکند به همین دلیل پارچه های سفید هنگامیکه در نور آفتاب قرار میگیرند برای چشم زنده اند ولی پارچه های تیره تاثیر ندارند.

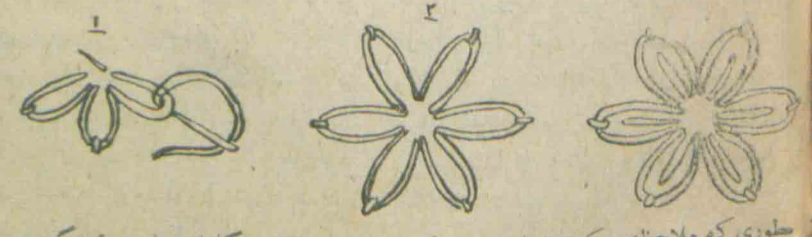
وظیفه زنان

دوشیزه هلی ش. از تهران که خواسته بودند مقاله تحت عنوان وظیفه زنان و دختران در اجتماع با درسشان فرستاده شود چون فرصت فرستادن مقاله با درس خودشان نیست فقط بنویشتن چند کلمه در اینجا قناعت میکنیم. وظیفه اصلی زنان و دختران در اجتماع عبارت است از ترغیب و تشویق عفت و پاکدامنی بین سایر زنان و مردان و بیار آوردن فرزندان که جسماً و روحاً سالم و نیرومند باشند.



این چند نمونه دوخت که شکل و طرز عمل آن را در این صفحه می بینید بسیار ساده است و اگر با سلیقه برای حاشیه دوزی بکار برده شوند چیزهای جالب توجه می توان از آن ها دست کرد.

برای اسم نویسی در کلاسه های خیاطی تا ۳۰ دی میتوانید مراجعه نمایید. نشانی: خیابان شاهر شاه مقابل کوچه کالج البرز، شماره ۵۰



بطوری که ملاحظه میکنید با چند حرکت ساده نخ و سوزن کلهای ساده و قشنگی بیرون می آید. که اگر در نقشه زیبایی استعمال شوند خالی از لطف نیستند.

شهر شهسوار. چالوس را با ایران بیما خیابان برق ملایر. بروجرد. خرم آباد را با اتو ملایر باب همایون همدان را با کاراز شیشه خیابان سیه بابل را با بابل تور مسافرت کنید.

اسرار پوستتان را بدانید تا بتوانید زیبا بمانید

عصاب گشاد کننده و تنگ کننده که امتاثر میشوند در گهای سطحی بدن را گشاد یا تنگ میکنند باین وضع اگر هوا گرم شود در گها گشاد میشود و غدد عرق شروع به ترشح میکنند و اگر هوا سرد شود رگهای سطحی تنگ میگردند و همین عمل است که چنانچه شخص سالم باشد حرارت بدن او را سی و هفت درجه نگاه میدارد.

پوست بدن از پوستک های بسیار ریزی پوشیده شده است و این پوستکها که سطح بدن را تشکیل میدهند کاملاً غیر قابل نفوذ نیستند و بوسیله سوراخهای بسیار ریزی موسوم به مسامات باخارج راه دارند. ساختمان موئیر یکی از وظایف پوست است و بادقت زیاد میتوان باین نکته پی برد که اکثر قسمتهای پوست از موها کرگهای بسیار ریزی پوشیده شده است و تعجب اینجاست که هر یک از این کرگهای ریز دارای يك «موی رنگ» خوبی برای تغذیه، يك یا چند غده چربی برای نرم نگهداشتن آن و يك «صب و يك عضله» است.

پوست که میتوان آنرا سرحد بدن با دنیای خارج و میکروبا بشمار آورد در بعض نقاط بدن مانند پلك چشمها در حدود يك میلیمتر و در کف پا تا پنج سانتی متر ضخامت دارد. مهمترین خاصیت این پوشش حس گرما، سرما، نرمی و زبری است زیرا انتهای اعصاب حسی در این قسمت بدن ختم میشوند و علاوه همین سنج در خود مقداری غدد چربی و عرق نهفته دارد و خود سازنده مو، ناخن و مواد دفاعی بدن در مقابل نور آفتاب است یکی دیگر از اعمال مسلمی که پوست انجام میدهد تنظیم حرارت بدن است بدین ترتیب که بعضی اینک پوست احساس گرمی یا سردی کند اعصاب مخصوصی موسوم به

بی حرفه

بقیه از صفحه ۱۳ میکتی که شکست خورده ای؟ دیگر بچه دلیل خود را محروم و ذلیل میشماری؟ نه دوست عزیزم، فتح و غلبه با تو بوده است، تو ازین مبارزه و جهاد که پنجاه سال عمر خود را بر سر آن گذارده ای سر بلند و درخشان و با اقتدار بیرون آمده ای!... خسته ای؟ راست است؛ محرومی؟ تصدیق میکنم، ولی پهلوئی که چنین فاتح و سر بلند از معرکه جدال بیرون آمده است بختگی خود اعتنا نمیکند و به جراحات خود نمیگردند! بیانات او روح را روشن ساخت، مدتی مدیر نزد او ماندم و کوشیدم از محضراوهر چه بیشتر ممکن است استفاده کنم و صفائی به روح خودبخشم. اعتراف میکنم که خود را در مقابل او بسیار کوچک دیدم؛ بیکبار دیگر در بچه دلم بروی امید باز شد؛ نزدیک غروب از خانه او بیرون آمدم و یکی از ادارات جرائد رفتم ناچیزی را که دیشب نوشته بودم برای چاپ دهم؛ مدیر روزنامه بر خلاف معمول سلام مرا بسردی جواب گفت و تکانی هم نخورد؛ ندا؛ مقاله را گرفت، نگاهی بسرایای آن انداخت. آنگاه گفت:

این مقاله قسمت های زنده دارد؛ به خیلی هابرمینخورد؛ اینها که باشاره درین مقاله ذکر کرده باید غالباً از دوستان ما هستند و اگر از ما برنجدند از همهجهه متضرر خواهیم شد.

آنگاه يك دو مقاله دیگر را که قبلاً داده بودم از کتو میز خود بیرون آورد و بمن پس داد و گفت: اینها هم تند و زنده است؛ از چاپ کردن نشان معذرت میخواهم.

از آنجا که بیرون آمدم با دفتر دار روزنامه که مهری نسبت بمن دارد مصادف شدم؛ او بمن گفت علت پس دادن مقالات شما اینست که چند شب پیش آقای ع. با آقای مدیر راجع بشما صحبت کرد و پس از قدری بد گوئی از شما خواست کرد مقالاتتان را چاپ نکنند.

لا بد به دیگر جرائد و مجالهی هم که مقالات مرا چاپ میکردند سفارش هائی ازین قبیل شده است؛ در پایان این ماه باید در جواب طلبکاران بجای پول «مشتی خوش بینی و امیداری» تحویل بدم؛ ای امیدهای کنج گوهر که چه بسیار کسان خستمو گرسنمو؛ بنور غرابینه استخوان و شکم بیشت چسبیده خود فشرده و جان داده اند!

فانام

هم لباس شب هم لباس چای



برای این لباس حداقل ۲۲ متر از کاتزای لازم است. دامن آن از دو کالوش روی هم و ساده قدری از حد لباسهای کوتاه معمولی بلند تر درست شده است بالاتنه آن کمرست مانند بتن چسبیده و برای پوشاندن شانهها يك تکه راسته از همان پارچه که روی آن نقاشی و زردوزی شده انتخاب شده است.

این لباس بدخواست بانو پروین - م از تهران طرح شده است.

پوست بدن از پوستک های بسیار ریزی پوشیده شده است و این پوستکها که سطح بدن را تشکیل میدهند کاملاً غیر قابل نفوذ نیستند و بوسیله سوراخهای بسیار ریزی موسوم به مسامات باخارج راه دارند. ساختمان موئیر یکی از وظایف پوست است و بادقت زیاد میتوان باین نکته پی برد که اکثر قسمتهای پوست از موها کرگهای بسیار ریزی پوشیده شده است و تعجب اینجاست که هر یک از این کرگهای ریز دارای يك «موی رنگ» خوبی برای تغذیه، يك یا چند غده چربی برای نرم نگهداشتن آن و يك «صب و يك عضله» است. همانطور که در بالا ذکر شد پوست در قسمتهای داخلی و عمقی خود دارای تعداد بیشماری غدد چربی است که بوسیله مجاری باریک بهخارج یعنی بسطح پوست راه دارند و بیوسته نسج شاخی روپوستی را نرم نگاه میدارند و همچنین در قسمتهای زیر پوست نسج های چربی بطور پراکنده وجود دارند که بهرور نسبت زیاد شدن سن از مقدار آنها کم میشود و همین علت است که پیرها بیشتر سرمارا حس میکنند. رنگ پوست علاوه بر اینکه یکی از بهترین طریق تشخیص سلامت و بیماری است از شرم، ترس، خوشحالی، خوشبختی، سرور و نشاط و پیروی را نیز خبر میدهد، یکی از پزشکان درباره علامت پیری در پوست که پیداشدن چینهای متعدد است میگوید: «چون بهرور زمان یعنی نسبت باز دیادسن نسج چربی زیر جلدی کم میشود و الیاف ارتجاعی شل میگردد و در نتیجه روی پوست چین میخورد و در اینموقع دیگر هیچ گرم و یا ماساژی قادر به ازین بردن این چینها نیست و باید قبل از اینکه این چینها ظاهر شوند در صدد جلوگیری برآمد و خوشبختانه راههای عملی برای اینکار وجود دارد، یکی از این راهها حفظ کردن پوست از نور خورشید است زیرا از همه چیز زودتر نسج چربی زیر جلدی را خشک و نابود می کند و مخصوصاً کاسایکه در فصل تابستان بدن خود را بریان در مقابل اشعه خورشید قرار میدهند خوست اقل صورت خود را بوسیله بیوشاندن و در هنگامیکه در کنار «پلاژ» هستند حتماً از چتر استفاده کنند. «کلد کرم» اگر چه پوست را در مقابل گرد و خاک و خشک شدن حفظ میکند ولی دارای مواد تغذیه ای برای پوست نیست و برای رفع این نقیصه حتماً باید از چربی و ذخیره آن در زیر جلد استفاده کرد. در موقع بلوغ غدد چربی زیر جلدی منتهای فعالیت را دارند و در روی پوست مخصوصاً پوست صورت بر اثر از دیاد ترشح آنها جوشهای مخصوصی بافت میشود که بجوشهای غرور جوانی موسوم است، بهترین طریق معالجه و جلوگیری از آنها چهار باینچ مرتبه شستن سر و صورت با



# این زن جوان دو ماه در گلاب دره زندانی یک شهوت پرست بود

محمد آقا با اتوموبیلش بکمک یک بقال و یک فاحشه موفق بر بودن این زن غافل طماع شده بود!

شب از نیمه گذشته بود، کلیه اهالی خانه بجز فاطمه در خواب عمیقی فرو رفته بودند. فاطمه از سر شب که با شوهرش شام خورده و بر تخت خواب رفته بود هنوز خوابش نبرده بود. متصل از این دنده بآن دنده میگرد غلطید و ساعت نگاه میکرد. بالاخره موقعی که یک ساعت و ده دقیقه کم بعد از نیمه شب شده است، بدون سروصدا از جا برخاست ابتدا با نهایت دقت شوهرش را که



## مردی که گره زمین را زیر پای گذاشته و بزرگترین مرد جهان شهره شده است

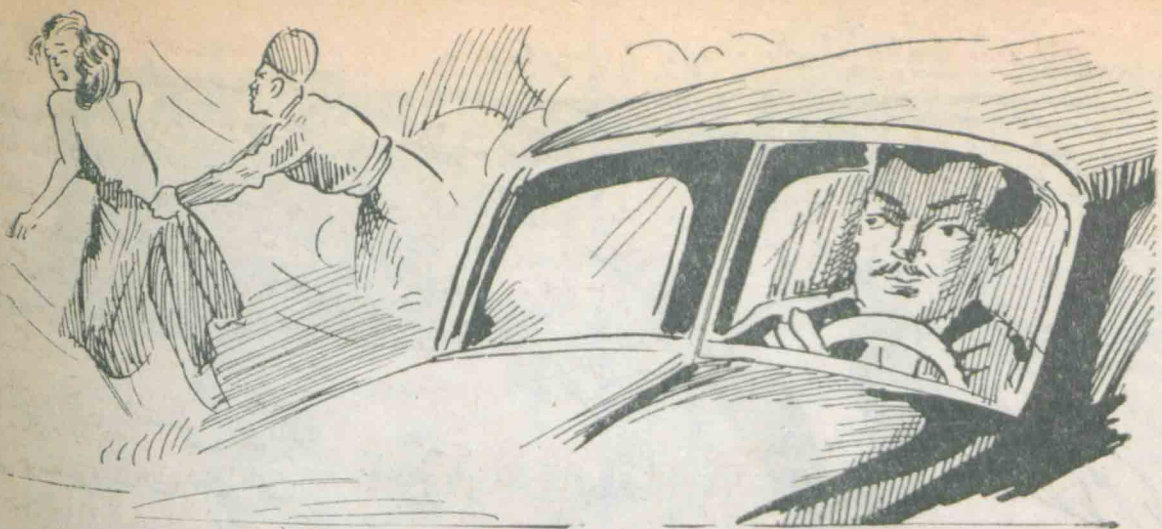
خیلی جای تعجب است! آنهایکه در این مسابقه شرکت میکنند گویا در این عصر زندگی نمیکند و گویا خدای نخواستہ دیده بینا ندارند و الا چه لزومی دارد که فکر خود را بجولان اندازند و راه های دور و دراز ایام گذشته زندگی خود را جستجو کنند و برای معرفی عجیب ترین شخصی که دیده اند فلان رمال و یا فلان پیر افسونگر و مارخور را پیدا کنند که وجود و سرگذشت آنان کمتر بنام آثرو یعنی برای اجتماع ندارد! آب در کوزه و مانند لبان میگردیم یار در خانه و ما گرد جهان میگردیم چه کسی را عجیب تر از این شخص میتوان یافت که همین امروز در مقابل نظر ما جلوه گری میکند و جهانی را بقدرت شخصیت، شہامت و اراده خارق العاده خود خیره نموده است؟ چه کسی را عجیب تر از این شخص می توان نام برد که با قدرت ترین، متفکرترین و سیاستمدار ترین دولتی که متجاوز بر هفتصد سال سیادت کسره ارض را مختص خود داشته و یک تاز غر صه پنهور کیتی بوده است، در مقابل او زانو بر زمین زده و چاره منحصر بفرد خود را سکوت و تسلیم تشخیص داده است چه کسی را عجیب تر از این شخص میتوان شناخت که سیر قهرانی ۵۰ ساله تاریخ ملتی چند هزار ساله را که با ابتلا بفقیر اقتصادی به پیرنگاه فنا و نیستی رسیده بود که همت مردانه و حسن تدبیر فوق العاده خود بر گردانده است تا دوباره بجاده حیات و سعادت و زندگی سوق دهد؟ چه کسی عجیب تر از چنین مردی خواهد بود که هر چند هنوز او را معرفی نکرده ام باز که این چند سفت مختصر شما او را شناخته و در همین دقیقه نام او، قیافه و شکل او در ذهن شما نقش بسته است؟ شاید بفرمائید، نظیر این شخص و بالاتر از آنها در تاریخ ایران زیاد وجود داشته است، اما فراموش نفرمائید که موضوع مسابقه (عجیب ترین شخصی که دیده اید) در میان است. بنا بر این هم بنده و هم شما خواننده عزیز باید اذعان و اعتراف کنیم که حقیقه عجیب ترین شخصی که دیده ایم غیر از این مرد تاریخی یعنی دکتر مہدی، نخست وزیر صد در صد محبوب ملی ما نیست.

### ۴. ایمان زاده، تهران

تهران مصور - این جوایهای این مسابقه عده زیادی آقای دکتر مصدق را عجیب ترین شخصی که دیده اند معرفی کرده اند که ما این یکی را بعنوان نمونه چاپ کردیم و بعضی دیگر را نیز بوقت چاپ خواهیم کرد.



عجیب تر از این شخص



فاطمه دختر علی اصغر، زن جوانی هیجده ساله بود که یکسال پیش با مردی بنام محسن (آن ازدواج کرده بود. از همان روز اولی که او را باین مرد شوهر دادند کوچکترین علاقه ای نسبت باو نداشت و همیشه بی فرصت میکشت تا بتواند خود را از دست او نجات دهد. دو ماه پیش یکروز موقعی که برای خرید بیازار رفته بود در مراجعت مشاهده کرد که مردی تقریباً دو ساله که ظاهراً او را از طبقه اعیان نشان میداد او را تعقیب میکند. فاطمه که علاقه زسادی بشفراقت و ناموس خود داشت موقعی که این موضوع را دیدی اندازه ناراحت شد و با عجله خود را به خانه رسانید. از آنروز بیست و هفت روز که از خانه خارج میشد آن مرد را میدید که بدنالش میآید و بالاخره پس از اینکه مدتی گذشت فاطمه فریب ظاهر او را خورد و با وی آشنا شد. از آنروز بیست و هفت روز در دکان بقالی کریم اغلب با هم ملاقات میکردند.

فاطمه او را که بدکان کریم میرفت او را تنها میدید اما در این اواخر همیشه یک نفر زن که کریم مدعی بود زن اوست در دکان او دیده میشد که پس از چند ملاقات با اندازه ای با فاطمه گرم گرفت که بنظر میرسید سالهاست با هم دوست هستند. زن مزبور که خود را بنام ایران به فاطمه معرفی کرده بود هر وقت با فاطمه روبرو میشد ساعتها از آقای محمد (خ) یعنی همین مردی که مدعی بود عاشق فاطمه است تعریف میکرد و میگفت:

محمد آقا یکی از جوانان میلیونر این شهر است که ثروت بیکرانی از پدرش وارث برده است، چندین مرتبه نزد من قرار کرده که تو را بعد پرستش دوست دارد و حاضر است با تو ازدواج کند، حالا دختر من برای خودت میگویم زیرا هر کس صلاح خودش را بهتر از دیگران میداند، برو خانه درست فکرو فکرت را بکن به من آری میخواهی شوهری باین پولداری و شکی داشته باشی؟ او هم زیباست هم یک ماشین سواری لوکس زیر پا دارد و تو روزی که زن او شدی میتوانی مانند زنان درجه اول تهران دو گوشه ماشین آخرین سیستم شوهرت لب بدی و بهترین نقاط را گردش کنی.

بیچاره فاطمه وقتی این حرفها را می شنید خود را در عالم خیال میدید که درون اتومبیل نشسته وعده زیادی تو کر و کلفت در مقابل او بحالت احترام ایستاده اند. سخنان ایران چنان او را از خود بیخود میکرد که سرانجام روزی بایشنها او موافقت کرد و قرار گذاشتند دو شب بعد ساعت یک بعد از نیمه شب محمد آقا با ماشین سواری خود بمقابل خانه آنها بیاید و با او اخن یک بوق او را از آمدن خود مطلع کند.

فاطمه آن شب خود را در مقابل دو راهی عجیبی میدید، تمیذ است از این دو کدام را انتخاب کند. محمد تروتمند را با ماشین آخرین سیستمش یا خانه وزندگی

محقرانه شوهرش را، سرانجام پس از اینکه ساعتها در این باره فکر کرد و تصمیم گرفت بالاخره برق پول و اتومبیل محمد آقا چشمانش را خیره کرد و از جا بلند شد و هر قدر طلا و زیور آلات داشت همه را در دستمالی پیچید و آنرا زیر متکاپنهان کرد و با انتظار شوهرش نشست و چون او آمد و با هم شام صرف کردند هر دو بر تخت خواب رفتند و فاطمه آنقدر از این دنده بآن دنده غلطید و ساعتها رانگاه کرد که صدای بوق اتومبیل محمد آقا بلند شد و همانطور که ذکر کردید از خانه بیرون رفت و در درون اتومبیل او قرار گرفت و بنقطه نامعلومی رفت.

صبح روز بعد موقعی که شوهر فاطمه از غیبت همسرش مطلع شد فوراً پدر او را از جریان مطلع کرد و دو نفری موضوع را به کلاشتری اطلاع دادند. مدت دو ماه از این جریان گذشت و کلیه سعی و تلاش پدر و شوهر فاطمه، مأمورین کلاشتری و اداره آگاهی بی نتیجه ماند تا اینکه روزی نزدیکی های غروب پس از این که مدت شست روز از مفقود شدن فاطمه گذشته بود ناگهان در خانه علی اصغر پدر فاطمه شدت کوییده شد و چون آن را کشودند با منظره عجیبی مواجه شدند، فاطمه در حالیکه نیمه عریان بود و عرق از سر و صورتش سرازیر شده بود خود را بدرون خانه انداخت و در مقابل سوالات متعدد پدر و مادرش با کلماتی مقطع در حالیکه صدا یزور از گلویش خارج میشد گفت:

اول پیراهنی بدهید بمن که تنم کنم، همه چیز را در کلاشتری خواهم گفت، زود باشید تا فرار نکنم در اندامم را بیک کلاشتری برسانید. وقتی فاطمه در مقابل میز افسر نگهبان کلاشتری قرار گرفت ابتدا اندکی سکوت کرد و سپس گفت:

جناب سروان، زیاد از من توضیحات نخواهید همینقدر میگویم که مرد پست قلمتی مرا فریب داد و بوسیله دو نفر خائن از خانه و زندگیم دورم کرد. اینمرد برای اینکه بتواند بمنظور پلید خود دست یابد با بقالی بنام کریم طرح دوستی ریخت و او را که مرد مجروری بود با پول و وعده و وعید مجبور کرد که زن فاحشه ایرا برای مدتی بعنوان زوجه اش بمن معرفی کند و همان زن بود که پس از چند روز زحمت موفق شد با زبان چرب و نرمش مرا و امانی کند که از خانه شوهرم فرار کنم با هم قرار گذاشته بودیم که ساعت یک بعد از نیمه شب بدنالم بیایند. وقتی صدای بوق ماشین بلند شد و من از خانه خارج شدم ماشین محمد را دیدم که چند قدم آنطرف تر مقابل کوچهنسنگی ایستاده است، دوان دوان خودم را بمشین رسانیدم و در درون آن جرم محمد کسی دیگر نبود و بعضی این که داخل ماشین شدم بحرکت در آمد و بنقطه ای رفت که در آن دلش نمیتوانستم تشخیص بدهم کجاست، سرانجام پس از این که ساعتها راه بیمودیم در باغی توقف کرد و پس از اینکه چند بوق بیایی سواخت در

باغ باز شد و اتومبیل حامل ما داخل باغ گردید. بعد ما فهمیدیم که این باغ در گلاب دره واقع است و شخصی بنام معزی تعلق دارد محمد آقا وقتی مرا بدرون باغ برد بدست پیر مرد باغبان سپرد و او هم زن پیری را مأمورم کرد که همیشه مواظب باشد مبادا فرار کنم. مدت دو ماه بدون اینکه دقیقه ای زندانبانم از من دور شود در آن باغ چینی بسر بردم در عرض این مدت درست بخاطر ندارم ولی روزی هفت روز است و پنج مرتبه محمد بسرآم آمد و اغلب شبها را در آن باغ نزد من بسر میبرد. مرتبه اولی که میخواست دست کتیفت را بسوم دراز کند و من عقربا لکه دار نمابدم. خیلی التماس کردم که از این کار تا انجام مراسم قانونی چشم پوشی کند اما منگ او گوشش به گریه و زاری من بدهک بود تا اینکه بالاخره امروز ساعت دو بعد از ظهر تمیذام چطور شد که زن نامبرده بمن زندانبانم برای مدتی مرا تنها گذاشت و رفت و من چون از زندگیم در آن باغ و با آن وضع ناخوار ستون آمده بودم تصمیم گرفتم که فرار کنم و برای اینکار ابتدا از شیشه پنجره درون باغ را نگاه کردم که مبادا کسی باشد که ناگهان منظره ای دیدم و کلمه ای شنیدم که موی بر اندامم سیخ شد. محمد آقا را دیدم که از اتومبیلش پیاده شد و پیر مرد باغبان را صدا کرد و گفت: مشهدی ذوالفقار میدانی چطور شده؟ پدر یارو رفته شکایت کرده، ما نظنن شده اند. پس تو هم امشب وظیفه ات را انجام بده و کارش را بساز، انشاء الله انعام خوبی بشوخواهم داد اینرا گفت و سوار شد و رفت.

جناب سروان، بشنیدن اینکلمه ناگهان تمام بدنم سرد شد و دیوانهوار از اطاق خارج شدم و دوان دوان خود را بدر باغ رسانیدم که ناگهان باغبان پیر مرا دید و دستمال کرد. بزودی در حالی که هر دو از فرط دویدن خسته شده و دیم بمن رسید دستم را به پیراهنم رسانیدم و میخواست بوسیله آن مرا دستگیر کند، ولی من که پای جانم در میان بود چنان دویدم که پیراهنم در دست او باقی ماند و بدین نیمه عریان شدم. در دوسر آن ندمم پیر مرد که دیگر خسته شده بود از تعقیب چشم پوشید و من با همان حال بر نشان خود را بسریل تجربش رسانیدم. استغافار عریانم را دید و خلاصه موضوع را شنید چادرش را بمن داد که دومرتبه برایش بفرستم. \* \* \* بنا به نشانیهای که از فاطمه اخذ شد بزودی پیر مرد باغبان، محمد آقا، کریم بقال دستگیر شدند ولی هر قدر دنبال زن معرفه ای که خود را زوجه کریم معرفی کرده بود گشتند موفق بدستگیری او نشدند. پرونده امر اینک از طرف آقای باز پرس شعبه اول دانسرا تکمیل و بداد گاه فرستاده شده است و شاید تا هفته دیگر داد گاه جنحه متهمین فوق بدست مجا که فرار بدهد. (اسلام)



# دستگیری آرسن لوپن

تاکنون داستان های حیرت انگیزی از دزد چنتمن فرانسوی « آرسن لوپن » خوانده اید . ولی ما داستان کوتاه و جالبی از سرگذشت او را که منتشر نشده است برای شما ترجمه کرده ایم و در شماره از نظر شما میگذرانیم .

## ترجمه : حبیب شوقی



داریم زحمت کار آگاه مشهور « گانیمار » را که مدتی است در پی آرسن لوپن میگردد کم کنیم و خود او را دستگیر سازیم !

چه قرائن و اماراتی در دست ما است ؟ - اولاً اول اسم او « ر » است .

اینکه مهم نیست ! - ثانیاً او تنها سفر میکند . ثالثاً مویش خرمائی رنگ است و ما میتوانیم از روی مندرجات دفتر مسافرت کشتی صاحب چنین مشخصاتی را پیدا کنیم .

لیست مسافرت در جیب من بود . در آوردم و لحظه ئی نظر کردم و گفتم :

از جمله مسافرت فقط سیزده نفرشان واجد شرایط بازرسی هستند .

فقط سیزده نفر ؟ - بله ، از مسافرت درجه اول همین سیزده نفر هستند که اول نامشان با حرف « ر » شروع میشود . نه نفر از آنها دارای زن و فرزند و نو کردند . از چهار نفر باقیمانده یکی « مارکی رور جان » میباشد ...

میس نیلی حرف مرا برید و گفت : - این شخص منشی سفارت است .

سرگرد راوسون ... یکی از مسافرت گفت : او عمومی من است !

آقای رولتا ... بکنفرانسالیائی که در جمع ما حضور داشت گفت :

بنده هستم ! - پس معلوم میشود هر کسی هست همین نفر آخری یعنی آقای « روزین » می باشد ! کسی از شما این شخص را میشناسد ؟

تمام چشمها متوجه جوان موخرمائی که در کناری ایستاده و سخنی نمیگفت گردید !

استش را بخواهید حال درونی من دگرگون شد و چون به دیگران نظر کردم آن ها نیز تغییر حالت داده بودند .

ولی از قیافه این شخص هیچگونه علامتی که مورد سوظن باشد دیده نمیشد . جوان

آرسن لوپن بوده است . زیرا آطرز سرقت این موضوع را تأیید میکرد . هنگام صرف ناهار دستمجمعی در فرین جوان موخرمائی کسی نشست و صندلیها خالی ماند و شب نیز فرماندهی کشتی از او توضیحاتی خواست و سپس او را توقیف نمود . همه نفس راحتی کشیده نشو و شب را راحت خوابیدند ولی سحرگاه با کمال تعجب دیدند آقای روزین از توقیفگاه بیرون آمده و روی پل کشتی مشغول قدم زدن است . زیرا چون دلائل مقننی علیه او وجود نداشت فرمانده صبح زود او را آزاد کرده بود . برگ شناسنامه او نشان میداد که پسر یکی از بازرگانان شهر « بور دو » می باشد و روی بازو او نیز کمترین علامت زخم وجود نداشت .

مدعیان گفتند : آرسن لوپن جاعل مشهور شناسنامه است و زخم بازو او را نیز بوسایل جراحی یادوایی از میان برده ! همچنین اظهار داشتند که تنها کسی که واجد علامات منتشره بوسیله بی سیم بوده یعنی تنهامسافرت می کرده موسی خرمائی داشته و اول اسمش نیز « ر » بوده همان آقای روزین میباشد !

و چون چند دقیقه به نظر مانده روزین بطرف میس نیلی و لدی جرلند رفت ، آنها از سالن ناهار خوری بیرون شتافتند زیرا از این شخص بیم داشتند . ساعتی بعد بین تمام سر نشینان کشتی شایع شد که روزین به کسی که آرسن لوپن را پیدا کند و یا جواهرات مسروقه را بدست آورد ، ده هزار فرانک جایزه خواهد داد و همچنین به فرمانده کشتی گفته بود که اگر کسی در پیدا کردن آرسن لوپن ، او کمک نکند ، شخصاً کار او را یکسر خواهد کرد . راستی جدال روزین با آرسن لوپن و با بقول بعضی از مسافرتین جنگ آرسن لوپن با خودش بی تفریح نبود ! دو شبانه روز آقای روزین به تمام زوایای کشتی سر می زد و به تمام اطفاها میرفت و می آمد و مردم را بازجویی میکرد حتی شبها نیز خواب نداشت و بسکدم آرام نمی گرفت .

فرمانده کشتی نیز بنسبت خود جداً فعالیت میکرد و تمام گوشه کنار کشتی را بازرسی کرد ولی اثری از آرسن لوپن و جواهرات گمشده پیدا نشد . میس نیلی از من پرسید :

آخرش چه میشود ؟ آرسن لوپن هر قدر زرنک باشد جادوگر نیست که جواهرات را بتواند از نظر ها مخفی نگاه دارد .

تمام جواهرات و مرواریدهای مرا برداشته اند !

ولی بعداً معلوم شد همه جواهرات وی را بر نهاشته بلکه جواهرات قیمتی سبک وزن را از جعبه اش برداشته اند !

لدی جرلند قطعات گردن بند و سایر تزیینات طلای خود را که دزد زبردست درهم شکسته و جواهرات درشت و قیمتی آنها را برداشته بود و نشان داد . حیرت انگیز تر از همه این بود که لدی جرلند جواهرات خود را در کیف کوچکی گذاشته و پشت قاب عکسی جای داده و آنرا نیز در جعبه کفش قرار داده بود و جز چند دقیقه صبح یعنی موقع صرف چای در سالن کشتی از اطاق خود که در آنرا نیز قفل کرده بود غیبت نکرده و در همین مدت کوتاه نزدی صورت گرفته بود همه یقین کردند که عامل این دستبرد

## اسرار پوستتان را بدانید

### تا بتوانید همیشه زیبا بمانید

بقیه از صفحه ۱۷

صابون طبی در روز ، خوردن میوه جات و سبزیجات و احتراز از بستنی ، شوکلات ، و نور آفتاب است .

بدبختانه این نسج بیش از هر عضوی در معرض هجوم میکربها و بیماریهای مختلف قرار گرفته است و بیش از هر بیماری سرطان جلدی آنرا تهدید میکند و تاکنون در هر سال هزارها نفر باین بیماری مبتلا و تلف میشوند ولی امروزه تاحدی بوسیله جراحی و معالجات بارادبوم و اشعه مجهول از خطرات آن کاسته اند .

بعقیده پزشکان نور آفتاب بیش از هر چیز پوست بدن را برای این بیماری مستعد میکند و بدین ترتیب بیشتر کاسایکه دائماً کارشان در آفتاب و هوای آزاد است سرطان جلدی مبتلا میشوند .

یکی دیگر از عوارض پوستی زگیل است ، زگیل اگر در جوانی ظاهر شود زیاد خطرناک و مضطرب کننده نیست زیرا علاوه بر اینکه ممکن است خود بخود خوب شود با بعضی داروها و اشعه مجهول هم بر طرف میشود ولی در اشخاص پیر اغلب اوقات همین زگیل بی اهمیت نیز تبدیل به سرطان می شود .

در میان عوارض پوستی که پیر و اگر ما نیز قابل اهمیت است و درباره ایندوبیماری عقاید عجیبی وجود دارد مثلاً میگویند اکثر اطفالی که اگر مادارند در روز های تعطیل اگر گرمای آنها تخفیف پیدا میکند زیرا این اطفال علاقه بدرس و مدرسه ندارند و همچنین میگویند خانی که پیر داشت و هر قدر معالجه میکرد مؤثر واقع نمیشد تا اینکه بکروز پز شک معالج باین مسئله پی برد که وی هر روز ساعت هشت یکی از اقوام خود را که زیاد ، بدیدن او علاقه مند نیست ملاقات میکند ، پز شک دستور داد آن ساعت را بکار دیگری بپردازد و پس از یکی دو روز که پیر خانم بکی خوب شد ولی مسلم است که این دوبیماری مخصوصاً

کهنیر با تغذیه انسان و عادت داشتن و حساسیت بدن نسبت به بعضی غذاها رابطه بسیار دارد برای بهبود وضع پوست باید غالباً مواد ویتامین « آ » خورد ، بهداشت و نظافت را رعایت کرد و در رساندن نور آفتاب به بدن افراط نکرد .

## کار و سعادت

### بزرگان در باره کار چه عقایدی دارند ؟

بهر کسی کاری واگذار کنید که برای آن کار ساخته شده باشد در این صورت يك چنین شخصی از کارش لذت خواهد برد و مانند گل شکفته خواهد شد .

« جون روسکین »

موفقیت ماندنش از میان انگشتان و آب از يك بشکه لبریز میشود و فرار میکند با کار و فعالیت باید جلو فرار آنرا گرفت .

« استوارت شرمن »

کار نه فقط مخارج زندگی را تأمین میکند بلکه زندگی کردن را هم با انسان یاد میدهد .

یکساعت کار و فعالیت بیشتر از یکماه تهمت زدن و باین و آن بدگفتن قلب را تسلی میدهد و جیبرا پر پول میکند .

« بنیامین فرانکلن »

خوشحال و خوشبخت کسی است که وقت کار و استراحت را بشناسد و در کار روزانه تعادل و میزان را از دست ندهد .

« لن یوتالک »

من کسانی را که در کاری استعداد و ذوق ندارند و میخواهند با زحمت و ناراحتی در آن موفق شوند دوست ندارم زیرا اگر این اشخاص در کارهای دیگری شرکت کنند هم بخودشان قبح بیشتری میرسد و هم مردم استفاده بیشتری میرند و در ضمن نشاط خود را نیز از دست نمیدهند .

« آندره ژید »

که همه را متوجه خود دید گفت : - از قرائن و نشانههایی که معین شده لاید من آرسن لوپن هستم . اینک حاضرم که مرا توقیف کنید !

در موقع ادای این کلمات لبهای نازک او می لرزید و چند رک خونین در چشمانش هویدا بود . قیافه و وضع او مارا تحت تأثیر قرار داد .

میس نیلی گفت : - علامات مشخصه کامل نیست . آیا شما زخمی در بازو دارید ؟

روزین گفت : آهان ! همین يك نشانه در من ناقص است !

آنگاه با خشم و سرعت آستین خود را بالا زد . در بازوی او اثر زخمی دیده نمیشد . ولی من و میس نیلی نگاهی با هم رد و بدل کردیم زیرا « روزین » بازوی چپ خود را نشان داده بود ! من میخواستم اظهار بکنم ولی در همین لحظه لدی جرلند رفیق میس نیلی دوان دوان آمد و در حالیکه نفس بشماره اقتاده و در جمع دور او گرفت . لدی جرلند سرانجام با لکنت زبان گفت :

تمام جواهرات و مرواریدهای مرا برداشته اند !

ولی بعداً معلوم شد همه جواهرات وی را بر نهاشته بلکه جواهرات قیمتی سبک وزن را از جعبه اش برداشته اند !

لدی جرلند قطعات گردن بند و سایر تزیینات طلای خود را که دزد زبردست درهم شکسته و جواهرات درشت و قیمتی آنها را برداشته بود و نشان داد . حیرت انگیز تر از همه این بود که لدی جرلند جواهرات خود را در کیف کوچکی گذاشته و پشت قاب عکسی جای داده و آنرا نیز در جعبه کفش قرار داده بود و جز چند دقیقه صبح یعنی موقع صرف چای در سالن کشتی از اطاق خود که در آنرا نیز قفل کرده بود غیبت نکرده و در همین مدت کوتاه نزدی صورت گرفته بود همه یقین کردند که عامل این دستبرد



بتمدبق معتادینی که تریاک و شیره را در مدت کوتاهی بدون احتیاج به سوراخت تریاک و شیره وا ترک کرده اند .  
**قرص ترك تریاک ویتامینه بوستان گل**  
 سر سبد داروهای ترك تریاک و شیره شناخته شده .  
 آقایان معتادین اگر واقعاً مایلید که بدون هیچ گونه عارضه و کسالتی تریاک و شیره را ترک کنید بشتامینه میبکرم از موقع استفاده کرده فقط **قرص ترك تریاک**  
**ویتامینه بوستان** مصرف کنید و اثرات معجزه آسای آنرا به بینید . زیرا قرص **ویتامینه بوستان قوای مغزی و قلب و اعصاب** شما را تقویت نموده و موفقیت شما را تضمین میکند .  
**تکرار میکنم - گل سر سبد داروهای ترك تریاک قرص ویتامینه بوستان است .**

تنها معالج سستی اعصاب و ضعف قوه با قوای تناسلی - فروش در کلیه داروخانه های کشور - فروردین

موسسه بیک

مژده بعموم تجارت خانه ها و نگاهها  
**طبق دستور تلگرافی کارخانه**  
 از این تاریخ الی آخر از نوبه استثنائاً عدل جدید ماشین  
**تحریر آلمانی المپیا ۴۰۰**  
**ریال** فروخته میشود .  
 تا وقت باقی است از فرصت استفاده نمائید

مدل آلمان لباسهای بیچه گانه زیبا - لاله زار



ماتین تحریر فارسی **المپیا**  
 نمایندگی انحصاری: **Olympia**  
 شرکت تجاری جدیدت بازار سراسری سراسر  
 نمایندگی فروشگاه شرکت تجاری جدیدت چهارراه کالج حبه  
 پوب بنزین تلفن ۲۲۸۹۱

**یك خانه ۲ طبقه عالی در خیابان شاه رضا**  
 آسیای جوان نمره گذاری شده صد هزار ها نفر منتظر هستند .  
 شصت هزار ریال نقد و اشیاء دیگر و يك باب خانه نوساز دو طبقه شیک با برق در خیابان شاه رضا پلاک ۴۴۸۹ با قرعه بخوانندگان آسیای جوان داده میشود .  
 آسیای جوان در طرف یکسال بیش از يك میلیون ریال بخوانندگان خود تقدیم نموده زیرا بیش از سیصد هزار کتاب مجانی ضمیمه داشته و هر کتابی سه الی پنج ریال برای ما تمام شده است .  
**آسیای جوان شما را ثروتمند خواهد کرد**

**و کتر حجاب نیار**  
 متخصص بیماریهای زنان و زایمان و نازایی  
 از دانشگاه طبیبی نیویورک و پاریس  
 نازایی طبق آخرین متد معالجات بیمارستانهای آمریکا و اروپا و با آخرین سیستم دستگاههای طبی و برقی مداوا میگردد - خیابان جامی چهارراه استخر



**درمان قطعی سوزاک** - سرویس مخصوص برای بانوان  
 درمان کامل سیفلیس و امراض جنسی و درمان ضیق مجرا - وزم پرستار و سستی اعصاب خیابان سپه مقابل پست خانه تلفن ۳۳۴۱۶ **دکتر دانشگر**

**کو کومالست**  
 سلامتی نشاط - جوانی - تندستی  
 و شادابی همه اسیر کو کومالستند  
 من نیز در بند او

**Cocomalt**  
 TRADE MARK  
 MALTED FOOD DRINK

اتوبوس فارسی همه روزه با اتوبوسهای اتوبوس فارسی به اسفهان و شیراز مشهد و کاشان مسافرت کنید . میدان بهارستان شرکت اتوبوس جهان سیر تلفن ۹۴۶۴۷۵۲۲

**کلاسهای انگلیسی**  
 در آموزش و پرورش ایران شهر  
 يك کلاس بنده انگلیسی برای آقایان ۷-۶ عصر و يك کلاس مخصوص بانوان ۱۰-۱۱ صبح تشکیل و نام نویسی میشود . شاه آباد باغ خبیر السلطنه .

**ریگین اولین سازنده مبل و ریشی در ایران است**  
 خیابان خیمه روبروی پارک شهر

اجناس رنگین - اقتضای کارخانه آن انبیاع فرمائید  
**مدت کم و نتیجه زیاد**  
 دقت داری دو بل و ماشین نویسی فارسی و لاتین و اباساوت صحیح می- توان در مدت یکماه فرا گرفت .  
 آموزش و پرورش ایران شهر شاه آباد باغ خبیر السلطنه

**کتی**  
 عطر  
**محمد امین**  
**COTY**

**مژده بانوان هنر پژوه**  
 هنرستان خیاطی مادام هفینه ها کویان بدینوسیله اطلاع میدهد که علاوه از کلاسهای صبح امیرا کلاسی هم برای عس ها دائر نموده تا بتواند عده بیشتری از بانوان هنردوست زاید برفته و از این راه تجارب هنری خود را که ۳۴ سال سابقه بهترین معرف آن است در دسترس عموم برار دهد . انواع برش با آخرین متد ممتد پارس و هنر های دستی تعلیم داده میشود .  
 نشانی خیابان سوم اسفند جنب هنرستان دختران  
 برنامه امروز چهار بعد از ظهر و امشب  
**تأثر دهقان**  
 همهمه و آقا را و کیل کنید  
 یا نمونه ای از انتخابات گذشته  
 بقلم جناب آقای مطیع الدوله حجازی  
 باشرک تقسری و ۲۰ نفر از بهترین هنرپیشگان



# منابع نفت گرمانشاه ، در معرض خطر است

بقیه از صفحه ۶

صورت جلسات کمیسیون تجدید حدود سال ۱۹۱۳ با رنگهای ضمیمه آن بجز در قسمت اختلاف مر بوط به شط العرب که مواد جدیدی در باره آن تنظیم شدو همه آن ضرر ایران و بشغ عراق بود با معاضد طرفین رسید و مرز کنون ایران و عراق نیز طبق همین قرارداد تعیین شده است.

درمقاوله نامه ۱۳۳۰ هجری ، ضمن تعیین سرحد ایران و عثمانی ، انگلیسها در ۳۲ کیلومتری جاده قصر شیرین و خطه زری تا گهان يك قطعه زمین صدمیلی از خاک ایران را دوزده و آنرا بدولت عثمانی دادند! در آنروز مامورین ایرانی و حتی خود عثمانیها هم بجه منظور صورت گرفته؛ زیرا در آن قطعه از خاک ایران تا آنروز عملیاتی از طرف شرکت نفت صورت نگرفته بود فقط در چیا سرخ یک چاه حفر شده بود ولی پس از دو سال مامورین شرکت نفت در «فت شاه» شروع بحفر چهار حلقه چاه کردند که دو تای آن مملو از نفت بود و دو چاه دیگر یکی چاه کمانه گاز و دیگری چاه اندازه گیری آب بود. بلافاصله در نفت شاه يك پالایشگاه کوچک برای تأمین احتیاجات داخلی نصب کردند و مقدار کمی از نفت استخراجی را تصفیه نمودند ، بقیه مواد استخراجی بوسیله يك لوله چهار اینچی بکرمانشاه فرستاده میشد . از این چاه در سال دوست هزار تن نفت استخراج میشود که فقط صد هزار تن آن در پالایشگاه کرمانشاه و نفت شاه تصفیه میشود ، بقیه مجدداً بیجا بر گردانده میشود .

بازده سال بعد از انعقاد قرار داد مرزی ۱۹۱۴ ، پس از اینکه انگلیسها عراق را برای معادن سرشار نفتش از عثمانی جدا کردند ، شرکتی بنام «خانقین اوئل کمپانی» که تمام سهام حوزة امتیاز به آن متعلق بشرکت نفت ایران و انگلیس بود ، تشکیل دادند . شرکت جدیداً تاسیس از سال ۱۹۲۵ در اراضی که انگلیسها در سال ۱۳۳۰ هجری با بیترنگ از ایران جدا کرده ، و در نقشه ای که در صفحه ۶ مشاهده میشود بخوبی نمودار است ، شروع بحفر چاه نمودند . پس از دو سال شش چاه در مجاورت نقطه مرزی ایران ، در نفت شاه حفر کردند . ابتدا نفت خام آنرا با تومبیل به بصره میبردند ، ولی پس از چند سال پالایشگاهی نزدیک خانقین تاسیس نمودند و بوسیله ۲۵ میل لوله چهار اینچی ، مواد نفتی این ناحیه را که بعداً «نفت خانه» نامیده شد در پالایشگاه فوق تصفیه کردند . انگلیسها ابتدا مواد تصفیه شده و خامرا بخارج حمل مینمودند اما از مدتی پیش تمام محصولات نفتی این ناحیه را برای مصرف داخلی عراق اختصاص دادند .

چون اخیراً در مجلس سنا راجع به ارتباط معادن زیرزمینی ایران و عراق بحث شده بود ما از يك متخصص عالی مقام نفت ایرانی راجع به وضع منابع تحت الارضی ایران و عراق در «نفت شاه» و «نفت خانه» اطلاعاتی خواستیم ، متخصص عالی مقام مزبور عقیده دارد که منابع نفت کرمانشاه از زیر زمین با منابع نفت عراق ارتباط کامل دارد ، زیرا نفت این ناحیه در عمق تقریباً هزار متر قرار دارد و این معدن درست از زیر خط

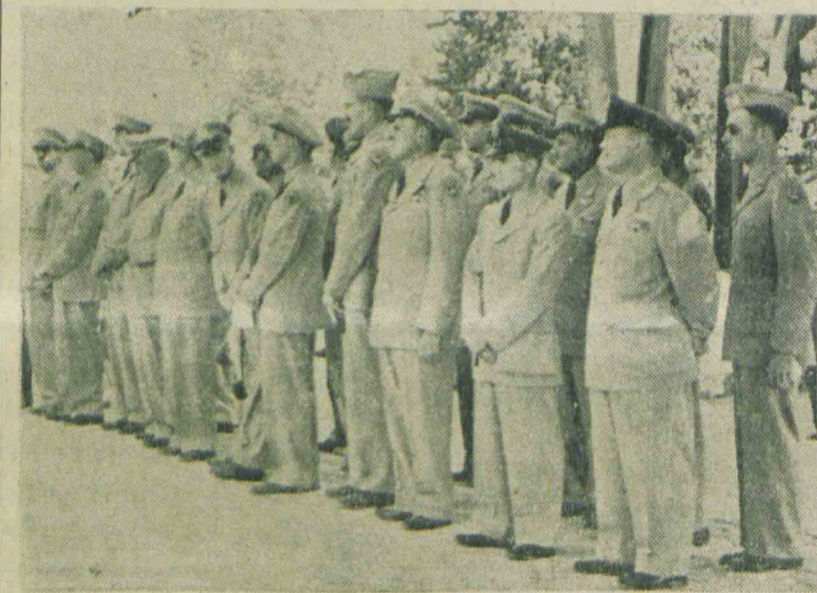
# ارتش ملی ایران با سلاحهای نوین مجهز شده است

بقیه از صفحه ۵

میلیون دلار وام نظامی امریکا دارای نیروی موتورسی سنگینی شده که مهمترین آنها عبارتست از :

- ۱- تانک های شرمین ۳۶ تنی که دارای یک توپ ۷۶ میلیمتری و مسلسلتهائی با کالیبر ۷۲ میلیمتر است ، این تانک علاوه بر وسائل ارتباط میتواند مقدار زیادی گلوله با خود حمل کند .
- ۲- تانک های سبک از نوع (م-۱۲) که تا ۲۲ تن وزن دارد و ۴۸ گلوله با خود حمل میکند .
- ۳- تانک شکن از نوع (ام-۱۸) - گلوله تانک شکن ها بمحض اینکه بتانک برخورد منفجر شده و تانک را متلاشی میکند . سلاح دیگری که گلوله ( ضد تانک ) نامیده میشود اسلحه ایست که بمحض برخورد با تانک گلوله بمق زیادی در بدنه تانک فرو رفته و آنرا بکلی از کار میندازد .
- ۴- زره پوش از نوع (م-۲۰) - قدرت جنگی زیادی دارد . علاوه بر اینها مقدار زیادی ( بازو ) گرو خمپاره انداز و توپهای با کالیبر ۱۰۵ و مسلسلتهای سبک و سنگین و گلوله های انمی و مقدار زیادی وسائل نقلیه موتورسی و بی-

سیم و وسائل ارتباط در اختیار ارتش ایران گذاشته شده است . چون آشنائی با سلاح های مزبور کار مشکلی بود ، برای استفاده از سلاحهای مربکائی از محل ده میلیون دلار وام آنکشور عددی از افسران ایرانی به امریکا رفتند تا در دانشگاه نظامی (فورت نوکس) طرز استعمال سلاحهای مزبور را فرا گیرند ، بعلاوه در تهران يك اداره آموزش موتورسی بربرستی سرهنگ نوذری و تحت نظر سرگرد (تمپل) و سرگرد (آوانیو) و ۵ کردهان امریکائی و ۱۸ افسر ایرانی که در آموزشگاه (فورت نوکس) تحصیل کرده اند تاسیس شده و همه ساله عدد زیادی از افسران مشغول تحصیل و فرا گرفتن فنون جنگی با تانک و طرز استعمال سلاحهای آن هستند . چون تحویل و تهیه لیست احتیاجات اسلحه و مهمات ارتش با مکاتبه دچار تعویق میشد ، لذا دولت ایران عده مستشار نظامی علاوه بر افراد نظامی سابق ، طبق قرار داد (ج-آلن) از امریکا استخدام کرد ، و دولت امریکا نیز عددی از افسران خود را بریاست سرهنگ (ر- س-اسپرنگلر) بایران فرستاد تا در کار تحویل اسلحه و مهمات بادولت ایران همکاری نمایند .



این مستشاران امریکائی ، در استخدام دولت ایران هستند

مرزی بطرف خاک عراق جاری است تکه ای که مایه تاسف است اینست که ما بیش از سالی صد هزار تن نمیتوانیم از این معدن استفاده کنیم ، در حالیکه عراقیها در حال حاضر کلیه احتیاجات داخلی خود را که بالغ بر ۸۵۰ هزار تن نفت است از همین محل استخراج میکنند ، تا سال ۱۹۳۹ نفت صادراتی و مصرف داخلی عراق از کرکوک تأمین میشد ، ولی از آنسال تا کنون که محصول نفت خانقین و نفت خسانه مصرف داخله عراق را تأمین میکند خطر بسیار بزرگی متوجه یکی از معدن بزرگ نفت ایران شده است البته تا موقعیکه نفت ایران ملی نشده بود ، این امر چندان مهم نبود زیرا نفتی که از هر دو میدان استخراج میشد ، سود آن فقط بجهیب شرکت نفت ایران و انگلیس میرفت ، ولی اکنون که وضع تغییر کرده ، دولت ایران باید با تمام قوا در این باره تصمیم جدی اتخاذ کند .

ضرری که از لحاظ فنی بیجا های «نفت شاه» وارد میشود تنها این نیست که شرکت عراقی سالی ۷۵۰ هزار تن نفت زیادتر استخراج میکند ، بلکه از این جهت است که هر قدر فشار نفت در معادن عراق کم میشود همان نسبت فشار نفت ایران از کانال ها و چشمه های تحت الارضی بطرف خاک عراق سرازیر



سرا پا نازی و طنز ای گل  
نویی حورو بهشتی جوی دزی  
بنفشه زلفی و نسرین پرو دوش  
ترا حسنی مسلم دیده ام من  
بیانی خوش ، زبانی نرم داری  
طلب کار حیات جاودانی  
ترا حسنی تمام و دلقریست  
ز تو غافل من بی دل نباشم  
تو در خوابی و من دور از جمالت  
بموت ، کای ز رویت دیده روشن  
مرا در سایه مهبت نوازی؟  
کنون آئی بسوم از سر معر  
ز دست غم بجان بخشی اعانم  
کز این بازی مراد بر بند خواهی  
مکن از جام غم خون در دل من

بزیبائی بلند آوازی ای گل  
بخویان بر تری زینروی داری  
بلورین غنچه و سیمین بنا گوش  
همانند ترا کم دیده ام من  
دهانی همچو خوت گرم داری  
ز لعلات باید آب زندگانی  
مرا بی تو دلی حسرت نصیبات  
که من دل داده ای غافل نباشم  
دلی مشغول دارم با خیالت  
ندانم تا چه خواهی کرد با من  
و یا در آتش هجرت گدازی؟  
چو گل خندی بروم در سر مهر  
ولیکن دل مرا سست است و دانم  
سر انجام ز پای افکنند خواهی  
بگلچین مهربانی کن گل من

مرجانم که جسمی خسته دارم  
دلی نالان به مویت بسته دارم

## توده ایها بشکست قوای خود احترام گردند

بقیه از صفحه ۳

که حکومتی بیگسسته اجنبی و اخلاکگر و دشمن مملکت خود اجازه دهد که در داخل کشور اوفعالیتهائی نمایند . دولت ملی مصدق که امروز دست در بر سینه نامعمرمان گذارده و جلوی عمال بیگانگان مداخله جوی را در امور داخلی ایران گرفته است ، باید بستون پنجم یگانه هم اجازه ندهد که در این کشور هر روز آشوب و فتنه ای بر پا سازند آنهم بستون پنجمی که بگرات دشمنی خود را با ملت و مملکت نشان داده و ثابت کرده است که فقط آلت اجرای مقاصد پلید دشمنان ایران است .

ملت مبارزه میکند  
در برابر خونسردی دولت که توده ایها را آزاد گذاشته تا هر روز در ورق پاره های خود بمقدسات ملی ما اهانت کنند مردم بهکس مبارزه با عناصر پست و ماجراجوی تودهای و بیوطنان را فریضه خود ساختنند در تمام نقاط ایران از شمال تا جنوب و از شرق تا غرب همه جا وطن پرستان ایران از بیرو جوان و زن و مرد در برابر این ستون

بنجم لندن و مسکو قدمردی و مردانگی علم کرده و مردانه بانوده ای های خائن مبارزه میکنند و اگروای اتظامی توده ایها را از جنگکال مردم نجات ندهند مردم رشید و دلاور ایران این بیوطنان را بکیفر خیانت خود می رسانند توده ایها چنانکه رسم آنهاست از روی کمال ناچوار ، ردی و نامردی در ورق پاره های خود بدولت مصدق میتازند تا سزا میگویند و دولت را متهم میکنند که در سر کوبی آنها با دم همکاری دارد در صورتیکه اگر دولت قصد سر کوبی آنها را داشت هزار دلیل قانونی در دست او بود که بکلی این بساط حقه بازی و جاسوسی آنها را برچیند ولی متأسفانه چون دولت باین موضوع توجه ندارد مردم بناچار مبارزه با اخلاک خودشان بعهد کرده اند و کار این است که این ناکسای حفظ کنند و علت این بهرمان روانه بگروز در سالم بدر می مردم بیستی میشود خواهد بود .



# من یازده سال در زندان گمونیستها بودم

هر خارجی که گمونیست شود و به روسیه راه یابد، باین سر نوشت دچار میشود

نویسنده این مقاله میگوید: من شیفته مرام گمونیستی شدم و پس از مدتی مبارزه و فعالیت درین راه به روسیه رفتم و آنجا دانستم که امثال من آلتی یش نیستند و روسها این آلت هارا پس از استفاده از آن میسوزانند و نابود میکنند بهمین دلیل من با همه فداکاری در راه مرام گمونیسم یازده سال در زندان های محکومین باعمال شاقه شوروی زندانی بودم و بوضعی اسرار آمیز نجات یافتم

«الینور لیبیر» در سال ۱۹۱۴ از یک پدر و مادر آلمانی در بروکل متولد شد و دوران کودکی خود را در سویس و هلند گذراند سپس برای تحصیل رشته پزشکی با آلمان و ایتالیا رفت و پس از اتمام این دوره چون تمایل شدیدی به مرام گمونیستی پیدا کرده بود در سال ۱۹۳۷ بروسیه رفت ولی در این کشور پلیس سیاسی باو ظنین شد و او را توقیف کرد، و مدت یازده سال او را در زندانهای اسرار آمیز سیبری محبوس نمود.

«الینور» در سال ۱۹۴۸ از زندانهای شوروی نجات یافت و بسویس بازگشت و اکنون هم در همین شهر اقامت دارد و در همین شهر خاطرات دوران زندان خود را بدون کم و کاست برشته تحریر آورد و در جرید پاریس و سویس و همچنین بصورت کتابی انتشار داد، اینک قسمتی از خاطرات تأثر انگیز الینور و آنچه را که وی با چشم خود در زندانهای شوروی و زوایای آن دیده است از زبان خودش بشنوید:

تازه بخواب رفته بودم، از صدای در منزل بیدار شدم، پشت در رفته، صدای خشن مردی دائما میگفت:

«باز کنید»، مجبور بودم در را باز کنم، بمحض باز کردن در سه مرد که معلوم بود عضو اداره پلیس سیاسی هستند وارد خانه شدند و کاغذی بدست من دادند، من هنوز روسی را بخوبی یاد نگرفته بودم و جز چند لغت از آن چیزی نمیدانستم ولی یکی از مأمورین بمن فهماند که باید دنبال آنها بروم، منم چاره ای نداشتم زیرا باید از پلیس فرمانبرداری کرد، لباس خود را عوض کردم و با اتفاق آن سه مرد از خانه خارج شدم، آنها مرا در ماشین سوار کردند و بطرف نامعلومی برآه افتادند.

از شدت ترس و اضطراب عرق سردی بر پیشانیم نشسته بود، مقصود آنها را نمیدانستم و از علت توقیف خود نیز بی خبر بودم تا اینکه ماشین در مقابل زندان معروف «بوتیرکا» توقف کرد، مرا از زندان ترحیل دادند و رفتند، باین ترتیب من وارد زندان شدم و مدت یازده سال در زندانهای شوروی بسر بردم.

بمحض اینکه یک زندانی وارد زندان های شوروی شود او را در یک اتاق کاملاً برهنه میکنند و محافظی ابتدا مشغول بازرسی یک یک قسمت های بدن او میشود و حتی سوراخ بینی و گوش او را نیز انگشت میکند، سپس بازرسی لباسها شروع میشود، در مورد لباسها بهتر است بگویم که آنها را قطعه قطعه میکنند زیرا میخواهند در زرها، چین ها، آسترچیها و خلاصه جزء جزء لباس را بازرسی کنند.

زندان بوتیرکا که من در آن زندانی بودم دارای ده ها راهرو و دالان و سلولهای بیچ دریچ بود و سکوت ترسناکی محیط آنها فرا گرفته بود، برای اینکه زندانیان حفاظت یش بینی کرده بودند که تمام آنها از آهن و فولاد ساخته شده بود و در هر راهرو و پله کان انسان با چندین میله و در آهنی روبرو میشد.

## سلولهای ترسناک

سلولهای عمومی زنان انسان را بفکر سردابهای اهرام مصر ویا قبرهای فرانسوی میانداخت، دیوار های بلند و مرطوبی این سلولها را، محصور میکرد و از شدت رطوبت در گوشه کنار آنها خزّه یا قارچ روئیده

در اراضی یخبندان سیبری مارا بطرف زندان مخوف «کولیم» میبردند



شدم و زندان رفتم ولی اعتراف میکنم که اعمال من، رفت و آمدهای من، صحبت های من هیچکدام مخالف آئین گمونیستی نبود و مجوزی برای توقیف من بشمار نمیرفت. غالباً عصر ها قضات زندان میآمدند و هر روز چند نفر از متهمین را محاکمه میکردند و در پایان هر محاکمه یکی دو نفر را با فجع ترین وضع بقول خودشان بسزای اعمالش میرسانند و زندانیان از صدای فریادهای دلخراش قربانی باین امر بی میگردند، این فریاد زیاد طولانی نبود و پس از آن بار دیگر همان سکوت حکمفرما میشد.

## سرگذشت یک مادر

«اسمیرنوا» همسر یکی از درجه داران بزرگ شوروی یکی از صدها مادری بود که در این زندان بسر میبرد، پس از اینکه شوهرش را توقیف کرده بودند او با سه بچه بی سرپرست و بدون منزل مانده بود زیرا اکثر سرمایه داران و موجدین روسیه بمحض اینکه بفهمند همسر زنی توقیف شده است خانواده او را دشمن ملت میشمردند و باو خانه و اطاق اجاره نمیدهند، و با این ترتیب این زن پس از مدت ها سرگردانی توانست اطاقی در محله های پشت مسکو پیدا کند.

«اسمیرنوا» یک طفل دو ماهه، یک دختر شش ساله و یک پسر سیزده ساله داشت و هر وقت دخترش از غیبت پدرش سوال میکرد او میگفت که بمسافرت رفته است ولی پسر بزرگش توقیف پدر را بیاد داشت و خاطرات روزی را که او با نگاه اندوه بارش از جلو منزل دور میشد هرگز فراموش نمیکرد.

مدتی باین ترتیب گذشت و پسر «اسمیرنوا» چهارده ساله شد، یک روز صبح هنگامیکه مادر و فرزندان در خانه بودند و اسمیرنوا مشغول شیر دادن طفل کوچکش بود ناگهان پلیس وارد اطاق آنها شد و در سدد توقیف اسمیرنوا برآمد، پلیسها پسر و دختر بزرگش را که میخواستند از مادر دفاع کنند به کناری بردند، کودک شیر خوار را از زیر پستان مادر با خشم و حرکتی وحشیانه بیرون کشیدند و بدون کهوره اش پرتاب کردند و اسمیرنوا را بردند.

هنگامیکه این مادر وارد زندان شدمن آنجا بودم، بمحض ورود از زندان عاجزانه تقاضا کرد:

سرما بمنزل برسانید، طفل شیر خوار من در آنجا تنهاست، من باید باو شیر بدهم، از گرسنگی خواهد مرد، او هرگز شیری جز شیر مرا نخورده است، شکم گشاهی ندارم، رحم کنید.

زندانبان کهنه کار و خشن نگه های به سراپای مادر مفلوک افکنده و تقاضای او را بدون جواب گذاشت تا اینکه او را محاکمه کردند:

— در باره فعالیت های ضد حکومتی شوهرتان هر چه میدانید بگوئید؟  
— شوهر من بر ضد حکومت و زمامداران فعالیتی نمیکرد.

— چگونه شما یازده سال است همسر او هستید و از خرابکاریها و کارشکنی های او که خود به آن اعتراف دارد بی خبر هستید؟ بسیار خوب حتماً زندگی در سلولهای این زندان علاقه دارید!

— در زندان! من سه بچه دارم، یکی از آنها شیر خوار است و بدون من زندگی هر سه آنها در خطر است، چگونه میتوانم در اینجا بمانم!

— پس اعتراف کنید که از خرابکاریهای شوهرتان اطلاع دارید، هر چه میدانید بگوئید و سپس نزد اطفالتان بروید.

— من چیزی نمیدانم، او بیگناه است. در این موقع قاضی زنک را فشار داد، یک سر باز آورد شد و این دستور باو داده شد: این زن را بان جا ببرید.

او را بسلولها آوردند، او از ترس نگاههای زندانیان پشت خود را بان ها کرد و بفکر فرود رفت.

روز بعد باز هم او را برای محاکمه نزد قضات بردند.

— اعتراف کنید؛ شوهرتان از خراب کاری های خود شما را با خبر نگردانده است؟  
— بزرگ که نمیتوان اعتراف دروغ گرفت، من اعتراف میکنم که شوهرم بیگناه است و چیز دیگری نمیدانم، شما بموجودات او ای که در منزل انتظار مرا میکشید رحم کنید.

اسمیرنوا گریه کرده بود، ناله و تقاضا کرده بود، خود را بیای قاضی انداخته بود غافل از اینکه با موجود وحشی و بی رحمی طرف است که بویی از انسانیت نبرده است. آن روز بدون چون و چرا این مادر را به هشت سال حبس محکوم کردند بدون اینکه وسیله زندگی فرزندان او را فراهم کنند و با اجازه دهند که این مادر بدبخت کمترین خبری از آنها داشته باشد.

## محاکمه من

چند روز پس از رفتن زندان محاکمه من شروع شد و سه دفعه مرا نزد قضات بردند، دفعه اول سوالات مختلفی از هویت خود و پدر و مادرم کردند، دفعه دوم میزان تحصیلات، مسافرت های مرا جویا شدند و در دفعه آخر مقصود اصلی را بنیان کشیدند، مرا باین که بر ضد حکومت فعالیت میکنم

مشهم کردند و پس از اینکه دیدند دلایل مکفی برای اثبات این ادعا ندارند باین دلیل مجموع که من با یک حزب مخالف مرام شوروی همکاری کرده ام مرا زندانی کردند ولی هنوز مدت زندان من نیز مانند صد ها نفر دیگر که با یکی دو روز اختلاف بزندان آمده بودند معین نشده بود تا اینکه یک روز زندانیان اطلاع داد که حاضر باشید، باید یک یک، برای شنیدن رای محکمه نزد قضات بروید، ما پشت سر یکدیگر ایستادیم نام یکی یکی را صدا میکردند، آن ها به محکمه میرفتند و پس از سه دقیقه باز می گشتند و بمحض رسیدن به سایر زندانیان فقط با دو کلمه مدت حبس خود را بزبان میآوردند: پنجسال، هشت سال، دهسال و یا نوزده سال. آری محکمه و قضات کشور بهشت آزادی اینطور تفاوت میکنند.

## تعبید

روز بعد در زندان بروی عده ای از زندانیان که منم در میان آنها بودم باز شد، با همان لباسهای خودمان ما را سوار قطار فرسوده و شکسته ایکه بیست و هشت واگن داشت کردند، این ترن که مسافرن آن فقط زندانیان بودند براه اقتادوما را بمحلیکه هیچکدام از آن اطلاع نداشتیم برد.

در این سفر ناهار، مانند همیشه مقاداری نان خشکیده بود که گوئی به پشت شیشه شکر مالیده بودند و حتی از نوشیدن آب زیاد ممنوع کرده بودند هر قدر جلو تر میرفتم هوا سرد تر میشد، بعضی از مسافرن تصور میکردند که ما را بسیزی میبرند و سرهای زیاد هم تا حدی این نظر را تأیید میکرد. واگنها کاملاً سرد بود و چون زندانیان لباس گرم و زیادی نداشتند از فرط سرما ناله می کردند و ششها را با وضع رقت بار و عجیبی میگذراندند.

در هر شهر مدتی در انتظار ترن بعدی بسر میردیم و مارا در محلهای کیف وینای که شبانه حیوانات هم نبود جا میدادند، هر چه از مسکو دور میشدیم وضع واگنها هم خرابتر و کثیفتر میشد و من با کمال جزآن میتوانم بگویم که واگنهای حیوان کبی سایر کشورها بر این واگنها که ما بآن مسافرت میکردیم برتری داشت. بالاخره پس از سی و پنج روز و مسافرت خسته کننده و سخت به «ولادی وستک» رسیدیم، از ترن پیاده شدیم، از چندین خیابان و کوچه بیچ دریچ گذشتیم و در مقابل در نسبتاً بزرگی ما را نگاهداشتند. در طول راه علاوه بر ده ها سر بازی که مراقب ما بودند، با نور افکنهای قوی مسیر ما را روشن میکردند که اگر کسی خواست از ناویکی شب استفاده کند و بگریزد زود او را بیستند.

محلی که ما را جلو آن نگاهداشتند بودند یک حمام بود، مارا برهنه میکردند چند نفر چند نفر داخل حمام میزدند و پس از اینکه حمام بیرون میآمدیم لباسهایمان را می شستند و در حالیکه از شدت سرما می لرزیدیم لباسها یمان را در روی یک لوله دایره ای خشک میکردند. پس از اینکه استحمام تمام شد ما را بمحله دیگری بردند که یک پرستار بسیار ستان و یک آرایشگر در آنجا بود پرستار موهای یک یک زندانیان را بدقت میدید و چنانچه رشک یا شیشی مشاهده می کرد به آرایشگر دستور میداد موهای او را از ته بتراند، از این محل هم که نجات یافتیم مارا بداخل کلیه محقری راهنمایی کردند. قبه در صفحه ۳۳



خبرهایی که از آبادان میرسد حکایت از فعالیت شدید انتخاباتی است که در این شهر در گرفته و منجر بزد و خورد شده است. علت این زد و خورد ها و بطوریکه رسماً بدولت اطلاع رسیده است وجود شخصی بنام «علی امید» در آبادان است. این شخص که از مدتی قبل در دستگاههای مختلف نفت در مناطق نفت خیز قبل از سال ۱۳۲۰ خدمت میکرد در اداره شهرتانی خوزستان داری پر شده های متعددی است و قبل از شهریور ۱۳۲۰ چندین بجرم جاسوسی برای انگلیسها معسوس بود ولی پس از شهریور، به همکاری با توده ایها پرداخت و پس از شهریور خوزستان هنوز مدعی است که وی رابطه خود را با انگلیسها حفظ کرده است. نموده های های آبادان، اکنون «علی امید» را بعنوان کاندیدای وود در انتخابات معین کرده اند. کوششی که برای تهیه کردن زمینه جهت انتخابات او بعمل میاورند و مخالفتی که محافل ملی باین عامل بیگانه دارند، باعث وقوع زد و خورد و حوادث اخیر شده است. صحنه فعالیت های «علی امید» و طرفداران او بیشتر در هنرستا، کارآموزی و آموزشگاه فنی است. بعضی از دانش آموزان جوان که ساده لوح این دو آموزشگاه که فریب عمال انگلیسی و روسی را میخورند، اکنون ندانند که از مردمی حمایت میکنند که ساهست خود را در اختیار بیگانگان گذاشته است.

«کنتورلی مارتین» نویسنده معروف انگلیسی که چندی پیش برای مصاحبه با دکتر مصدق به تهران آمده بود، اکنون مقاله ای در مجله مشهور انگلیسی «اوستین اندیت» انتشار داده که در محافل سیاسی تهران، مورد توجه قرار گرفته است. این نویسنده، اولین بار خورد و دریا بانصت وزیر ایران، چندان شرح میدهد که مصدق در حالیکه در رختخواب بود، مرا پذیرفت. تحت خوب و ساده بود و در آن بجز اینکه آزار بکشد، دائراً با نظرف و آظرف میپرسید. لاطق او بطرز ساده ای با همان شده بود ولی باک بخاری داغ، در این روزهای سرد این لاطق را گرم می کرد. مصدق در این باره میفرماید: «خاکستری رنگ از نوعی که معمولاً در بیمارستانها رنگت میباشند، بر تن داشت من در این هنگام علامت «مجان وحی» یا «بستر» در روزنامه «بوسپاد» باره آن مطالبی را نوشته ام. مصدق او را به تکرار خنده های سردی هم میگرد. مصدق مردی قوی و باظرفیت است که عده زیادی از زبانی سیاسی خود و «بستر» را شکست داده و در سن هفتاد، موفقیت های زیادی نصیب شده است. او در رختخواب با صدی گفتگو و بحث میکرد که مردانی که صفت او را دارند، در حال استاده، با لباس پوشیده، نمیتوانند بکنند. سال او خوب بود و من «بوسپاد» خبرم که گفت: «مصداق در خوشحالی و انحراف کرده که سلامت خود را حفظ کند و «بست» را که تمیخاها میکنند، رد کند و از وقت تلف کردن در صحبت در کردید برای مجلس، جاوگیری نماید»

وقتی زمان دولت رژیم آراء، دکتر نقاشی بجرم فحاشی و هتاکتی و حمله دستگیر و روزنامه اش توفیق و محاکمه او بدیوان عالی جنایی ارجاع شد رئیس محکمه در حکم خود نوشت کار روزنامه انتقال است و منتم قبل تعقیب نمی باشد.

آزاد بود با آن دولت و آن اوضاع و احوال این استدلال عیب بود؟ عبدالله معقول فاضی عالی مقام و شخصی که امروز بدبیرت است کل کشور مذکور کشته رئیس دادگاه آنروز و نویسنده آن حکم بود؟ کاش مملکت ما نظیر بر رجال فهمیده و اقتضات دلبر و دل را بیارداشت امیدوارم ادره با اصلاحات اساسی میدان آزمایش این مرد را در واقع شود.

نمونه ای از لیاقت و خدمت به مملکت

فشار اقتصاد و بی پولی بقدری زیاد شده که خزانه مملکت از پرداخت های روزانه عاجز است بیچاره مأمورین دارائی که راه خدمت به مملکت را نمیدانند نمی توانند بفهمند روز بروز لیاقت و وقت ابراز شخصیت امروز است که دست از آستین در آورند و مالیات های معوقه را وصول و کمک به پیشرفت سیاست مملکت نمایند؛ همینطور در خود جرح میخورند. پشت میز روزنامه میخواهند و دفتر را امضا کرده دنبال کارهای شخصی میروند و توقع دارند فردا آمدن شوند و حساب آید. میان این وضع شرب الیهود هر وقت فردی لایق و با دستهای پیدا شود که انجام وظیفه کند انسان متخیر مینماید که چه شده و اینوضع از کجا پیدا شده. ز دو ماه رابطه ف در اداره در آمد مالیاتهای مستقیم تهران جنبشی دیده میشود؛ برنده ها بجرمان آمده؛ و از اینجمله مؤذیان گردن کفت، که کسی جرئت نمیکرد مطالبه چیزی نماید مالیات گرفته میشود؛ متخیر مامورین بدینها متخیر روی کار آمدن امیر و فانی و دیگر مأمورین است. خدا کند این دو نفر هم از کار خود پشیمان نشوند.

متفقین اشکال تراشی میکنند

خبری که از فرانکفورت و اصل شده حاکی است که عمال انگلیسی حاضر نیستند ماشین آتاقی که از طرف دولت پاشرکت های ایرانی آلمان سفارش داده اند اجازه خروج بدهند. گفته می شود کارخانه انگلیس سازی که مورد احتیاج ضروری کارخانه سیمان فارس میباشد گرفتار همی مخصوص شده است. بدین معنی که کارخانه سیمان فارس با ای نصب و موتور ماشین آلات کارخانه احتیاج مری می با کسینژن دارد و اگر فتنه گهای کسینژن را از تهران یا خارج بفارس حمل کنند معراج گراف خواهد داشت و به همین جهت برای سرعت عمل باید کارخانه کسینژن در محل تهیه شود اینک که سیمان فارس سفارش خود را به کارخانه (مسر) در فرانکفورت آلمان داده است عمال متفقین برای حمل آن اشکال تراشی می کنند و مورد نصب این کارخانه همچنان مختل مانده است.

آمران مصور

مؤسس: شایروان احمدی عثمان  
دارنده اعتبار: مهیندیس عبداللله والا  
اداره: (تلفن: ۳۷۳۵۱-۳۷۹۵۹)

نامه تأثیر دهقان محمود آقار او کیل کنید

بقلیم جناب آقای مطیع الدوله حجازی

با اشتراک: تفکری و نیست قرا از بهترین هنریشان تماشاخانه تهران

رسید و بکروز صبح عده ای از ما را که نمیدانم از روی چه حسابی انتخاب کرده بودند بطرف «کولیم» حراست دادند. کولیم در شمال شرقی سبیری واقع شده است، از طرف شمال محدود است به «اقیوس» متحد شمالی، از مشرق بدریای «اختسک» و از طرف مغرب و جنوب به جنگل های انبوه که دولت روسیاز صدور چوب آنها استفاده زیادی میکند. در این شهر پانزده روز بهار، سه ماه تابستان، پانزده روز پاییز و هشت ماه زمستان بخیندان است. از زندانیان در این شهر کار میخواهند و پس، و به نسبت کار روزانه با آنها نان و غذا میدهند و تازه کسی که صد در صد مطابق میل آن ها کار کند با اندازه کفایت نان و غذا دریافت بخواهد کرد. در این شهر زن ها و مرد ها جدا گانه کار میکنند، ضمیمه اینکه زن ها در آن جا دارند «الژن» نام دارد و در قناری و سختگیری زندانیانها و محافظین درباره زن مورد یکی است، صبح زود با عجله و با فریادهای گوش خراش زندانیان را بیدار میکنند و با لگد توسری آن ها را روانه کارگاه میسازند. در این باره بیمار و سالم نیز یکی است و اگر کسی بیماری خطرناکی عم داشته باشد باید کار کند تا گرسنه نماند.

من یازده سال در ...  
بقیه از صفحه ۲۲  
بقدری آن ها را تحت شکنجه و فشار قرار میدهند که در هیچ سای دلیا حتی در میان وحشی ترین قبایل افریقا بک چنین رفتاری سابقه ندارد. بهداشت در این زندان ها بدی رعایت نمیشود و با وجود اینکه سرها را از ته میترانند شیش فراوان است و هر روز و هر هفته عده ای به بیماری نفوس مبتلای می شوند و میمیرند، اینوضع تا بهار دوام دارد و سپس نوبت ساس ویشه می رسد و این دو حشره مودی زندانیان را از پا در می آورند.  
بطرف کولیم  
اکثر زندانیانی که ب وضع زندانیان شور و آشنائی داشته باشند پس از اقامت در زندان های «ولادی وستک» میدانند که پس بیام باید بر زندان های «کولیم» بروند. زندانیان اطلاعات زیادی درباره این منطقه ندارند فقط میدانند که این منطقه خراب قسمت مسکونی کره زمین است و در زمستان ها میزان انحرار هفتاد درجه زیر صفر را در این شهر نشان میدهد و بعضی مواقع از این مقدار هم پائین تر میرود. با رسیدن بهار ما در انتظار خراک بظرف این ارض موعود روز شماری میگردیم، تا اینکه نوبت بسا

چرا کنسولگریهای بریتانیا در ایران...

بقیه از صفحه ۴  
که در مستعمرات و مستملکات انگلیس کل میگرداند خود داری نماند، در همان اوقات هنگامیکه استو کس به تهران آمد تا کباب سرو کله کندل و پلر مستشار سابق سفارت انگلیس که فارس را خوب میدانست به وان مترجم استو کس در تهران پیدا شد و در تمام دینی که کنفرانس جریان داشت مثل یک دیب اطلاع داد. در کنار استو کس نشست. بمذاکرات طرفین گوش میداد، و پلر قبل از اینکه با ایران برود تنها فرد مقتدری بود که با «نو تکرافت» در منزل بعضی از نخست وزیران سابق جلسه تشکیل میداد، و در دره تصویب قرارداد کس و گلشائیان صحبت میکرد ولی پس از آنکه کله اقداماتش مواجه با شکست شد دیگر نتوانست در ایران بماند. بانکگستان باز گفت، اما چهار ما قبل تا آن که سر و کله او پیدا شد. چون با چند نفر از افراد سرشناس ملاقات کرده بود دولت عذر او را خواست.

دکتر زینر

یک دیگر از مأمورین سفارت انگلیس که طبق ایشاد موجوده با بعضی از رجال ایرانی رابطه نزدیک دارد و حتی تا به او که یکی از نخست وزیران اسبق نوشته بدست آمده، دکتر زینر مستشار سفارت انگلیس است. او فارسی را خیلی خوب و روان صحبت میکند و بقول خودش ۱۵۰ نفر دوست صمیمی در تهران دارد.

تقسیم اسلحه در خوزستان

مداک مهمی که از مناطق نفت خیز جنوب بدست آمده حاکیست که بین عشایر

ضایعه اسفناک

جناب آقای شیخ الاسلام ملایری که یکی از رجال خدمتگزار و مریه پرست لیک کار کنور بودند روز سه شنبه ۲۳ دیماه بر حمت ایزدی پیوستند. فندان آقای شیخ الاسلام ملایری برای دوستان و آشنایان آن مرحوم که بصفات وسجایا و مراثی وطن دوستی و خیر اندیشی فقید سعید آشنائی داشتند ضایعه بزرگی محسوب میشود.

هیئت تحریریه تهران مصور این فندان اسفناک را بدوست و همکار محرم خود آقای شجاع ملایری تسلیم نموده و آرزوش روح آن مرحوم را از درگاه خداوند خواهانند

دلیل مکفی  
رام شوروی  
ندولی هنوز  
ها فرد دیگر  
ندان آمده  
که یک روز  
باشید، باید  
محکمه نزد  
کرایستادیم  
ندان هابه  
بقه باز می  
زندانیان  
بود را بزبان  
ل، ده سال  
نات کشور  
بکنند.  
از زندانیان  
با همان  
درفر سوده و  
کن داشت  
آن فقط  
بمحللیکه  
برد  
بشمعداری  
پشت شیشه  
دن آبی زیاد  
تر میرقیم  
افزین تصور  
ندوسر مای  
بد میکرد  
ایان لباس  
باله می  
ار و عجیبی  
بعدی بر  
وی بنامی  
میدانده،  
مع وا گنها  
کمال جرات  
یوان کشی  
ما با آن  
بالاخره  
کننده و  
از ترن  
و کوچیچ  
بزرگی  
علاوه بر  
ند، با نور  
میکردند  
ش استفاده  
گاهها داشته  
میکردند  
بیرندویس  
بسیاسیان  
ندت سر ما  
یک اوله  
س  
ملدیگری  
آرایشگر  
ی یک یک  
نچه رشک  
سرد به  
و را از ته  
نات باقیم  
ائی کردند  
صفحه ۲۳



# توران مصور

شماره ۴۴۰

جمعه ۲۷ دی ماه ۱۳۱۰

نکشماره ۹ رباع



میکنند

آخرین سفیر کبرسیاست استعماری خداحافظی

من یازده سال در زندان کمونیستها بودم (صفحه ۲۲)